



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

میزان حکم

عربی - فارسی

مندی رکی شماری

۱۲

موسسه فرهنگی
تولید و نشر کتاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

میزان الحکمه

نویسنده:

محمدی ری شهری

ناشر چاپی:

دارالحديث

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	میزان الحکمه جلد ۱۲
۱۲	مشخصات کتاب
۱۳	ملکوت
۱۳	ملکوت
۱۷	پرده های ملکوت
۱۷	مهلت دهی خدا
۱۷	مهلت دادن
۱۸	خود ارضایی
۱۸	خود ارضایی
۱۸	مرگ
۱۸	مرگ
۲۰	یقین به مرگ
۲۰	در هر دمی ، مردنی است
۲۰	مرگ در تعقیب انسان است
۲۱	زمان کوچیدن نزدیک است
۲۱	تفسیر مرگ
۲۳	مرگ مؤمن
۲۳	مرگ برای مؤمن همچون یک دسته گل خوشبوست
۲۴	مرگ کافر
۲۴	فرشته مرگ
۲۵	مرگ نیکان و مرگ بدکاران
۲۵	باد مرگ

- ۲۶ ترغیب به یاد کردن فراوان از مرگ .
- ۲۷ آماده شدن برای مرگ .
- ۲۷ کسی که فردا را از عمر خود شمارد.
- ۲۸ توشه برداشتن برای آخرت .
- ۲۹ معنای آماده شدن برای مرگ .
- ۲۹ آرزوی مرگ .
- ۳۰ مستی مرگ .
- ۳۱ علت ناخوش داشتن مرگ .
- ۳۱ شخص محتضر آن چه را در آخرت برایش آماده شده می بیند.
- ۳۲ وضعیت پس از مرگ .
- ۳۲ مرده در میان زندگان .
- ۳۲ زنده در میان مردگان .
- ۳۳ مرگ ناگهانی .
- ۳۳ تشییع جنازه .
- ۳۴ آداب تشییع جنازه .
- ۳۴ خاکسپاری .
- ۳۵ سخت تر از مرگ .
- ۳۵ آن چه پس از مردن دنبال انسان می آید.
- ۳۵ دارایی .
- ۳۵ دارایی خاستگاه خواهش هاست .
- ۳۶ دارایی دام ابلیس است .
- ۳۶ پیامدهای مال دوستی .
- ۳۶ دوست داشتن مال حلال .
- ۳۷ ثروت زیاد.

- ۳۸ گفتاری در معنای کنز و مال اندوزی ::
- ۴۱ نهی از مال پرستی .
- ۴۱ حق مال بر صاحبش .
- ۴۲ طبقات مردم در گردآوری مال .
- ۴۲ کسی که مال خود را در ترازوی دیگری می بیند.
- ۴۲ کسی که مالی را از ناروا به دست آورد.
- ۴۳ هزینه کردن نابجای اموال .
- ۴۳ بهترین مال .
- ۴۴ سودمندترین مال .
- ۴۴ مال از آن خداست .
- ۴۵ برابری مردم در مال خدا.
- ۴۶ امام علی (ع) و بیت المال .
- ۴۷ آن چه کارگزاران دولت برای حفظیت المال شایسته است رعایت کنند.
- ۴۷ بدترین اموال .
- ۴۷ نبوت ۱ ((نبوت عامه)).
- ۴۷ دعوت به خدا.
- ۴۸ در حقیقت کسانی پاسخ می دهند که می شنوند.
- ۴۸ فلسفه نبوت .
- ۴۸ ۱ - تکامل .
- ۴۹ ۲ - رهاندن انسان از سلطه طاغوت ها.
- ۵۱ ۴ - تزکیه اخلاق .
- ۵۱ ۵ - در آوردن مردم از تاریکی ها به روشنایی .
- ۵۱ ۶ - روی آوردن مردم به انصاف و دادگری .
- ۵۲ ۷ - برداشتن قید و بندها.

- ۸ - از بین بردن اختلاف ۵۳
- ۹ - رهنمون شدن به راه های سلامت (ورهایی) ۵۴
- ۱۰ - اتمام حجت ۵۵
- بحثی فلسفی :: ۵۵
- نبوت و تاریخ ۵۶
- لزوم اعتقاد به همه پیامبران ۵۶
- طبقات پیامبران ۵۷
- شمار پیامبران ۵۷
- یک توضیح :: ۵۷
- پیامبران اولوالعزم ۵۸
- پدران پیامبران ۵۹
- ویژگیهای پیامبران ۵۹
- پیامبران (ع) و شبانی ۶۰
- از اخلاق پیامبران ۶۰
- نزدیکترین مردم به پیامبران ۶۱
- نبوت ۱ / ۲ ((خاصه ۱)) آدم ۶۱
- آدم (ع) ۶۱
- نبوت ۱ / ۲ ((خاصه ۲)) ادریس ۶۶
- ادریس (ع) ۶۷
- نبوت ۱ / ۲ ((خاصه ۳)) نوح ۶۸
- نوح (ع) ۶۸
- نبوت ۱ / ۲ ((خاصه ۴)) هود ۷۲
- هود(ع) ۷۲
- نبوت ۱ / ۲ ((خاصه ۵)) صالح ۷۳

- ۷۳ صالح (ع).
- ۷۵ نبوت ۱ / ۲ ((خاصه ۶)) ابراهیم .
- ۷۵ ابراهیم (ع).
- ۷۸ نبوت ۱ / ۲ ((خاصه ۷)) لوط.
- ۷۸ لوط(ع).
- ۸۲ نبوت ۱ / ۲ ((خاصه ۸)) ذوالقرنین .
- ۸۲ ذوالقرنین (ع).
- ۸۵ نبوت ۱ / ۲ ((خاصه ۹)) یعقوب و یوسف .
- ۸۵ یعقوب و یوسف (ع).
- ۹۰ نبوت ۱ / ۲ ((خاصه ۱۰)) ایوب .
- ۹۰ ایوب (ع).
- ۹۲ نبوت ۱ / ۲ ((خاصه ۱۱)) شعیب .
- ۹۲ شعیب (ع).
- ۹۵ نبوت ۱ / ۲ ((خاصه ۱۲)) موسی و هارون .
- ۹۵ موسی و هارون (ع).
- ۹۹ نبوت ۱ / ۲ ((خاصه ۱۳)) موسی و خضر .
- ۹۹ موسی و خضر(ع).
- ۱۰۱ نبوت ۲ ((نبوت خاصه ۱ / ۱۴ - اسماعیل)).
- ۱۰۱ اسماعیل (ع).
- ۱۰۳ نبوت ۱ / ۲ ((خاصه ۱۵)) الیاس .
- ۱۰۳ الیاس (ع).
- ۱۰۴ نبوت ۱ / ۲ ((خاصه ۱۶)) یسع .
- ۱۰۴ یسع (ع).
- ۱۰۴ نبوت ۱ / ۲ ((خاصه ۱۷)) ذوالکفل .

- ذوالکفل (ع). ۱۰۴
- نبوت ۱ / ۲ ((خاصه ۱۸)) لقمان ۱۰۶
- لقمان (ع). ۱۰۶
- نبوت ۱ / ۲ ((خاصه ۱۹)) اشمویل ۱۰۹
- اشمویل (ع). ۱۰۹
- نبوت ۱ / ۲ ((خاصه ۲۰)) داود. ۱۱۱
- داود(ع). ۱۱۱
- نبوت ۱ / ۲ ((خاصه ۲۱)) سلیمان ۱۱۴
- سلیمان (ع). ۱۱۴
- نبوت ۱ / ۲ ((خاصه ۲۲)) حنظله ۱۱۷
- حنظله (ع). ۱۱۷
- نبوت ۱ / ۲ ((خاصه ۲۳)) شعیا و حیقوق ۱۱۸
- شعیا و حیقوق (ع). ۱۱۸
- نبوت ۱ / ۲ ((خاصه ۲۴)) زکریا. ۱۱۸
- زکریا. ۱۱۸
- نبوت ۱ / ۲ ((خاصه ۲۵)) یحیی ۱۱۹
- یحیی (ع). ۱۱۹
- نبوت ۱ / ۲ ((خاصه ۲۶)) عیسی ۱۲۲
- عیسی (ع). ۱۲۲
- نبوت ۱ / ۲ ((خاصه ۲۷)) ارمیا. ۱۲۸
- ارمیا(ع). ۱۲۸
- نبوت ۱ / ۲ ((خاصه ۲۸)) یونس ۱۲۹
- یونس (ع). ۱۲۹
- نبوت ۱ / ۲ ((خاصه ۲۹)) جرجیس ۱۳۱

- ۱۳۱ جرجیس (ع).
- ۱۳۲ نبوت ۱ / ۲ ((خاصه ۳۰)) خالد بن سنان .
- ۱۳۲ خالدبن سنان (ع).
- ۱۳۲ پیامبران دو اسمه .
- ۱۳۲ پیامبران بی نام و نشان .
- ۱۳۳ فاصله میان بعثت دو پیامبر.
- ۱۳۴ باورقی ها
- ۱۳۴ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

میزان الحکمة جلد ۱۲

مشخصات کتاب

سرشناسه: محمدی ری شهری، محمد، ۱۳۲۵ -

عنوان قراردادی: میزان الحکمة . فارسی - عربی

عنوان و نام پدیدآور: میزان الحکمة (با ترجمه فارسی) / محمدی ری شهری؛ ترجمه حمیدرضا شیخی؛ مقابله و تصحیح علی حجیمی ... [و دیگران]؛ ویراستار فارسی سعیدرضا علی عسکری، محمد باقری زاده اشعری، قاسم شیرجعفری؛ ویراستار عربی کمال کاتب ... [و دیگران].

وضعیت ویراست: ویراست ۲.

مشخصات نشر: قم: موسسه علمی فرهنگی دارالحديث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۸۶-

مشخصات ظاهری: ج.

فروست: پژوهشکده علوم و معارف حدیث؛ ۵.

شابک: دوره ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۲۰۰-۷؛ دوره، چاپ نهم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۳۵۰-۹؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱ ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۲۰۱-۲۰۰-۴؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱، چاپ نهم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۳۵۱-۶؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۲ □ چاپ هفتم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۲۰۲-۱؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۲، چاپ نهم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۳۵۲-۳؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۳، چاپ نهم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۳۵۳-۰؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۴ ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۲۰۴-۵؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۴، چاپ نهم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۳۵۴-۷؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال (ج. ۵، چاپ هفتم)؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۵، چاپ نهم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۳۵۵-۴؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال (ج. ۶، چاپ هفتم)؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۶، چاپ نهم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۳۵۶-۱؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۷، چاپ نهم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۳۵۷-۸؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۸، چاپ هفتم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۳۵۸-۵؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۹، چاپ نهم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۳۵۹-۲؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۰، چاپ هفتم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۲۱۰-۶؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۰، چاپ نهم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۳۶۰-۸؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۱، چاپ دوازدهم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۳۶۰-۸؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۱، چاپ هفتم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۲۰۰-۷؛ ۷۰۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۱، چاپ هشتم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۲۱۱-۳؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۱، چاپ نهم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۳۶۱-۵؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۲، چاپ هفتم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۲۱۲-۰؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۲، چاپ نهم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۳۶۲-۲؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال (ج. ۱۳، چاپ هفتم)؛ ۷۰۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۳، چاپ هشتم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۲۰۰-۷؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۳، چاپ نهم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۳۶۳-۹؛ ۵۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۴، چاپ هفتم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۲۱۴-۴؛ ۷۰۰۰۰۰ ریال (ج. ۱۴ □ چاپ هشتم)؛ ۸۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۴، چاپ نهم ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۳۶۴-۶؛

یادداشت: فارسی - عربی.

یادداشت: چاپ هفتم.

یادداشت: ج. ۱ - ۸، ۹ و ۱۰ - ۱۴ (چاپ نهم: ۱۳۸۷).

یادداشت: ج. ۲ □ ۴، ۵، ۶، ۸ □ ۱۰ - ۱۴ (چاپ هفتم: ۱۳۸۶).

یادداشت: ج. ۸ و ۱۰ (چاپ دوازدهم: ۱۳۹۰).

یادداشت: ج. ۱۱، ۱۳ □ ۱۴ (چاپ هشتم: ۱۳۸۶).

یادداشت: کتابنامه.

یادداشت : نمایه.

مندرجات : ج. ۱. آ - ب. ج. ۲. ب - ح. ج. ۳. ح - خ. ج. ۴. د - ر. ج. ۵. ز - ش. ج. ۶. ش - ظ. ج. ۷. ع. ج. ۸. ع - غ. ج. ۱۱. م - ن. ج. ۱۲. ن - ه. ج. ۱۳. ه - ی. ج. ۱۴. فهرست‌ها

موضوع : احادیث

موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : احادیث اهل سنت -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : شیخی، حمیدرضا، ۱۳۳۷ - مترجم

شناسه افزوده : علی‌عسکری، سعیدرضا، ۱۳۴۴ - ویراستار

شناسه افزوده : کاتب، کمال، ویراستار

شناسه افزوده : موسسه علمی - فرهنگی دارالحدیث. سازمان چاپ و نشر

رده بندی کنگره : BP۱۱۶/۵ م۳م ۹۰۴۱/۱۳۸۶

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱

شماره کتابشناسی ملی : ۱۲۰۱۷۱۴

ملکوت .

ملکوت .

قرآن . ((آیا در ملکوت آسمان ها و زمین و هر آن چه خدا آفریده است ننگریسته اند و این که شاید هنگام مرگشان نزدیک شده باشد؟ پس به کدام سخن ، بعد از قرآن ایمان می آورند؟)). ((و این چنین ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا از جمله یقین کنندگان باشد)). ((پس ، پاک است خدایی که ملکوت هر چیزی در دست اوست و به سوی او باز گردانیده می شوید)). - امام علی (ع) : پاک و منزهی تو! چه پرشکوه است آن چه از آفرینش تو می بینیم و چه خرد است هر بزرگی در برابر قدرت تو! و چه هولناک است آن چه از ملکوت تومی بینیم! و چه حقیر است آن در برابر آن چه از قدرت و پادشاهی تو بر ما پوشیده است! - آن خدایی که آفرینش را بدون نمونه برداری از الگویی ، ابداع کرد. قدرت خویش و شگفتی هایی که نشانه های حکمتش گویای آن هاست و اعتراف آفریدگان به این که محتاج آنند که خداوند با قدرت نگهدارنده خود برایشان دارد، به ما آن نشان داد که لاجرم حجت خداوندی را تمام می کند و ما را به شناخت او رهنمون می شود. - او توانایی است که اگر وهم هاتیرهای خود را برای رسیدن به منتهای قدرت او رها کنند و اندیشه پیراسته از خطورات و سوسه ها بکوشد تا در ژرفاهای پنهانی های ملکوتش به او دست یابد. خداوند آن وهم ها و اندیشه ها را که دره ها و پرتگاه های ظلمتبار غیب ها را طی می کند، (نومید و ناکام) برمی گرداند. خداوند برای مسکون نمودن آسمان هایش و آبادانی جهان برین ملکوتش ، خلقی بدیع یعنی فرشتگان خویش را بیافرید. - ستایش خدایی را که وصف ها از رسیدن به کنه شناخت او درمانده اند و عظمت او خردها را پس زده است و از این رو، برای رسیدن به غایت و کنه ملکوت اوراهی نیافتند! - امام صادق (ع) - درباره آیه ((و کذلک نری ابراهیم . زمین است و آسمان و هر که در آن است و فرشته ای که آسمان را بر دوش می کشد و عرش و هر که را بر آن است برای ابراهیم مکشوف کرد و برای رسول خدا(ص) و امیرالمؤمنین (ع) نیز چنین کرد. - امام باقر(ع) - نیز درباره همین آیه - :زمین برای او مکشوف شد، تا این که زمین و هر که را در آن است دید و آسمان برایش مکشوف شد تا این که آن را و هر که در آن است و فرشته ای که آسمان را

حمل می کند و عرش و هر که را بر روی عرش است، مشاهده کرد. باقر) نیز نشان داده شده است. - زراره از حضرت باقر و حضرت صادق (ع) درباره آیه ((و کذلک . که حضرت باقر(ع) فرمود: آسمان ها برای او (ابراهیم ع)) مکشوف شد تا جایی که عرش و آن چه را بر آن است مشاهده کرد. زراره گفت: حتی آسمان ها و زمین و عرش و کرسی؟ حضرت صادق (ع) فرمود: زمین برای او مکشوف شد تا جایی که آن را دید و نیز آسمان و آن چه در آن است و فرشته ای که آسمان را حمل می کند و کرسی و آن چه بر آن است، بر وی مکشوف گردید. - امام باقر(ع) - نیز درباره همین آیه - : به چشم او چنان نیرویی داده شد که در آسمان هانفوذ کرد و آن چه را در آن هاست مشاهده کرد و عرش و آن چه را بالای عرش است و زمین و آن چه را زیر زمین است، دید. - امام صادق (ع) - نیز درباره همین آیه - : هفت آسمان برای ابراهیم (ع) مکشوف شد تا جایی که آن چه را بالای عرش است نگریست و زمین نیز برایش مکشوف شد تا جایی که آن چه را درهواست مشاهده کرد. کاری صورت گرفت و می بینم که برای یارشما (امام صادق ع)) و امامان بعد از او نیز چنین شده است. - امام سجاده(ع) - درباره آیه ((ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی)) - مقصود رسول خدا(ص) است که به حجاب های نور نزدیک شد و ملکوت آسمان ها را دید. از زیر پای خود به ملکوت زمین نگریست تا حدی که گمان کرد با زمین به اندازه فاصله دو سر کمان یا کمتر فاصله دارد. - پیامبر خدا(ص) : چون ابراهیم خلیل به ملکوت بالا- برده شد و این فرموده پروردگار من است: ((و این گونه ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نمایاندم، تا از یقین کنندگان باشد))، خداوند دیده او را، آن گاه که به زیر آسمانش بالا برد، چنان نیرویی داد که زمین و موجودات آشکار و نهان آن را مشاهده کرد. در حال زنا دید، نفرینشان کرد و هر دو هلاک شدند. حال) دید، آن ها را نیز نفرین کرد و هر دو هلاک شدند. را هم نفرین کرد و هر دو هلاک گشتند. سپس دو تای دیگر را دید و خواست نفرینشان کند که خداوند به او وحی فرمود: ای ابراهیم، از نفرین بندگان و کنیزان من دست نگه دار، زیرا که من آمرزنده و مهربان و جبار و بردبارم. نمی رساند همچنان که طاعتشان سودم نمی رساند. کردن دلم آنان را تنبیه کنم. مرا بس کن، چرا که تو در حقیقت بنده ای بییم دهنده ای نه شریک در پادشاهی (من) و نه مراقب بر من و بندگان من. گونه اند: یا به درگاه من توبه می کنند و من توبه آنان را می پذیرم و گناهانشان را می آمرزم و عیب هایشان را می پوشانم و یا عذاب خود را از آن ها باز می دارم به این دلیل که می دانم به زودی از پشت های آنان نسل هایی مؤمن بیرون می آیند و از این رو با پدران کافر مدارا می کنم و با مادران کافر بدرنگ و حوصله رفتار می نمایم و عذابم را از آن هابر می دارم تا آن مؤمن از صلب آنان بیرون آید و چون از هم جدا شدند، عذاب من درباره آنان تحقق می یابد و بلایم در میانشان می گیرد و اگر نه آن بود و نه این (نه توبه کننده بود و نه از آنان که فرزندان مؤمن به دنیا می آورند) پس، عذابی که برایشان آماده کرده ام بزرگتر از کیفری است که تو برایشان می خواهی، زیرا عذاب من برای بندگانم بر حسب جلال و کبریای من است. بندگانم واگذار. مرا با بندگانم واگذار، زیرا که من جبار و بردبار و دانا و حکیمم، با علم خود آنان را تدبیر می کنم و قضا و قدرم را در میان آن ها به اجرا در می آورم. - امام صادق (ع) : هنگامی که ابراهیم (ع) ملکوت آسمان ها و زمین را مشاهده کرد، مردی را در حال زنا دید و نفرینش کرد و او مرد. دیگری را دید و او را هم نفرین کرد و مرد. دید و او را نیز نفرین کرد و مرد. عزوجل به او وحی فرمود: ای ابراهیم، تو مستجاب الدعوه هستی. زیرا اگر می خواستم آن ها را نمی آفریدم. خود را سه گروه آفریده ام: یکی بنده ای است که مرا می پرستد و چیزی را شریک من نمی گرداند، پس من او را پاداش می دهم. غیر مرا می پرستد. نمی گریزد و دیگری بنده ای است که غیر مرا می پرستد، اما از پشت او کسی را بیرون می آورم که مرا می پرستد. تفسیر. در آیه ((و کذلک نری ابراهیم ملکوت السماوات و الارض . که کلمه ((کذلک)) اشاره به مطلبی دارد که آیه ((و اذقال ابراهیم لایه اذرت اتخذ اصناما آلهة انی اراک . متضمن آن است، یعنی نشان دادن حقیقت به ابراهیم (ع) در این باره. با این گونه نشان دادن، ما ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم. به کمک این اشاره و آیه بعدی، یعنی ((فلما جن علیه اللیل)) که بر ارتباط آیه بعد آن با آیه قبلش دلالت دارد،

معلوم می شود که کلمه ((نری)) (با آن که مضارع است) برای حکایت از زمان گذشته است، نظیر کلمه ((نرید)) در آیه ((و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض)). بنابراین، معنای آیه چنین است: ما ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم و همین باعث شد که درباره بت ها با پدر و قوم خود احتجاج کند و گمراهی آنان را بر ایشان برملا کند و ما با این عنایت و موهبت، یعنی نشان دادن ملکوت، او را مدد می رساندیم و بر همین حال بود تا آن که شب فرا رسید و چشمش به ستاره ای افتاد. با توجه به این مطلب، سخن بعضی مفسران که گفته اند: جمله ((و کذلک نری)) معترضه است و به قبل و بعد خود ارتباطی ندارد و همچنین سخن برخی دیگر که گفته اند: مساله نشان دادن ملکوت نخستین بار هنگامی برای ابراهیم تحقق یافت که شب فرا رسید و او ستاره ای را دید. صحیح نیست و نباید به آن اعتنایی کرد. و اما معنای ملکوت آسمان ها و زمین، ملکوت همان ملک است و مصدر می باشد، مانند کلمات طاغوت و جبروت. کلمه ملکوت معنا را با تاکید بیشتری می رساند، چنان که کلمات طاغوت و جبروت نیز نسبت به طغیان و جبر یا جبران تاکید بیشتری دارد. قرآن نیز این واژه را درست به همان معنای لغوی آن به کار برده است، چنان که دیگر کلمات به کار رفته در کلام خدا نیز چنین است، منها مصداق قرآنی آن با مصداق این کلمه در میان ما فرق می کند، زیرا ملک و ملکوت که نوعی سلطنت و فرمانروایی می باشد، در میان ما یک معنا و مفهوم فرضی و اعتباری است که آن چه باعث شده آن را اعتبار کنیم نیاز اجتماعی به وجود نظم در رفتارها و افراد انسانی است به طوری که به برقراری امنیت و عدالت و توانمندی مسائل اجتماعی بینجامد و این معنا، همان گونه که پیوسته در جوامع انسانی مشاهده می کنیم، به خودی خود قابل انتقال و بخشیدن و غصب و تصرف به قهر و غلبه می باشد. این معنا، با آن که قرار دادی و اعتباری است و اگر چه می توان درباره خدای متعال هم آن را از این جهت که حکومت حقیقی در جامعه بشری از آن خدای سبحان است، تصور کرد، چه آن که خداوند می فرماید: ((فرمان جز از آن خدا نیست)) و نیز می فرماید: ((در این (سرای) نخستین و در آخرت ستایش از آن اوست و فرمان، او راست))، اما تحلیل معنای این ملک و فرمانروایی قراردادی و اعتباری روشن می کند که ریشه و ثبوتی در حقایق دارد که قابل زوال و انتقال نیست. مالک و اختیاردار خویش است. گوش و چشم و دیگر قوا و افعال خویش حاکم و مسلط است و در آن ها دخل و تصرف می کند، به طوری که گوش و چشم او به تبع خواست و فرمان اومی شنود و می بیند نه به تبع خواست و فرمان انسانی دیگر. در وجود ما تحقق دارد، تحقیقی که غیر قابل زوال و انتقال می باشد، زیرا انسان مالک قوا و افعال خود است و این قوا و افعال، تماما، تابع وجود او و قائم به آن هستند و از وجود وی مستقل و بی نیازی نمی باشند. وسیله آن نگاه می کند و گوش نیز با اجازه اومی شنود و اگر انسان نبود، نه دیده ای در کار بود و نه دیدنی و نه گوشی و نه شنیدنی. کاری که می کند در حقیقت با اجازه پادشاه یا زمامدار می کند و اگر این نیروی اداره کننده که زمام تمام امور جامعه در دست اوست نبود، جامعه و اجتماعی تشکیل نمی شد و اگر پادشاه یا زمامدار فردی را از عمل و تصرفی باز دارد او نمی تواند سرپیچی کند. شکی نیست که این معنا عینا درباره خدای سبحان نیز که منشا پیدایش موجودات و تدبیر نظام عالم می باشد، صادق است. خود از آفریدگار بلند مرتبه بی نیاز است و نه در توابع وجودش، یعنی قوا و افعال خویش و هیچ گونه استقلالی از خود ندارد، چه در حال افراد و چه در حال اجتماعش با سایر اجزای هستی و ارتباط قوای جهان و آمیختگی این قوا با یکدیگر به نحوی که این نظام عمومی مشهود را پدید می آورد. خدای متعال می فرماید: ((قل اللهم مالک الملک)).

والارض)) و نیز می فرماید: ((تبارک الذی بیده الملک وهو علی کل شیء قدیر. والحياء - تا آن جا که می فرماید: - الذی خلق سبع سماوات طباقا)). می کنید - ملک و پادشاهی را به آفریدن تعلیل می کند. انتساب وجود و واقعیت آن ها به او ملاک تحقق ملک و پادشاهی خداست و این بدان معناست که دیگری در ملک خداوند شریک او نیست و از او به دیگری منتقل نمی شود و قابل انتقال و واگذاری نیست، به طوری که خدا از آن صرف نظر کند و دیگری را جانشین خود گرداند. این همان معنایی است که کلمه ملکوت در این آیه به آن تفسیر می شود: ((انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون - شیء))، زیرا آیه دوم روشن

می سازد که ملکوت هر چیز همان کلمه ((کن)) است که خداوند سبحان آن را به آن شی می گوید و سخن خدا هم عین فعل او و ایجاد اشیا است. پس، روشن شد که ملکوت همان وجود اشیا است، از جهت انتساب و قائم بودن آن ها به خداوند سبحان و این چیزی است که شرکت پذیر نمی باشد و تنها به خدای یگانه اختصاص دارد. ربوبیت که عبارت است از پادشاهی و تدبیر نه قابل تفویض است و نه ملکیت آن به دیگری منتقل می شود. به همین دلیل، نگرستن به ملکوت اشیا و موجودات، انسان را قطعاً به توحید رهنمون می شود، چنان که خدای متعال می فرماید: ((آیا در ملکوت آسمان ها و زمین و آن چه خدا آفریده است، ننگریستند و این که شاید اجلشان نزدیک شده باشد؟ پس به کدام سخن، بعد از قرآن، ایمان می آورند؟)) مضمون این آیه - همچنان که ملاحظه می شود - با مضمون آیه سوم سوره ملک که قبلاً ذکر شد، یکی است. بنابراین، روشن شد که مراد از نشان دادن ملکوت آسمان ها و زمین - آن گونه که از تدبیر در دیگر آیات مربوطه به دست می آید - عبارت است از راهنمایی کردن جان گرامی حضرت ابراهیم (ع) به مشاهده اشیا از این جهت که وجودشان مستند به اوست و از آن جا که این استناد شرکت پذیر نیست، دیری نپایید که ابراهیم به این نتیجه رسید که هیچ مخلوقی نمی تواند ربوبیت دیگری و تدبیر نظام و اداره امور عالم را به عهده داشته باشد، چه آن که بت ها مجسمه هایی هستند که انسان خود آن ها را ساخته و نامگذاری کرده است و خدا بر حقانیت آن ها برهانی فرو نفرستاده است و موجودی که چنین وضعی داشته باشد نمی تواند رب و مالک انسانی باشد که آن ها را ساخته است. مانند ستاره و ماه و خورشید نیز دستخوش دگرگونی می شوند، زیرا گاه برای انسان ظاهر می شوند و گاه از نظرش ناپدید می گردند. حال و روزی - همچنان که خواهیم گفت - نمی توانند فرمانروا و مدبر هستی باشند. آیه: ((ولیکون من الموقنین)) : حرف لام در ((لیکون)) برای تعلیل است و مجموع این جمله، عطف بر جمله دیگری است که حذف شده و تقدیرش چنین می باشد: لیکون کذا و کذا ولیکون من الموقنین)) (تا چنین و چنان و تا از یقین کنندگان باشد). یقین عبارت از علمی است که به هیچ رو با شک و تردید آمیخته نباشد. آیات و نشانه های خدا باشد، چنان که در جای دیگری فرماید: ((وجعلنا منهم ائمةً یهدون بامرنا لصابروا و کانوا بیاتنا یوقنون)). یقین به نام های نیکو و صفات برین خداوند است. به همین معناست آیاتی که خداوند در خصوص پیامبر (ص) نازل کرده و فرموده است: ((منزه است خدایی که بنده خود را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی - که پیرامون آن را برکت داده ایم - سیر داد تا از نشانه های خود به او بنمایانیم)) و ((دیده اش منحرف نگشت و (از حد) در نگذشت. به راستی که (برخی) از آیات بزرگ پروردگار خود را بدید)). کریم ساحت پروردگار را برتر از آن دانسته که شکی به آن تعلق گیرد یا علمی بر آن احاطه یابد، بلکه در این جا پای تسلیم کامل در میان است.

قرآن کریم از جمله خواص و آثار علم یقینی به نشانه های خدای متعال را مکشوف شدن حقایق هستی در فراسوی پرده

حس - در حدی که خداوند بخواهد - ذکر کرده است . می فرماید : ((هرگز چنین نیست ، اگر علم یقین داشتید .)) (نه چنین است ، در حقیقت ، کتاب نیکان در علیون است . نوشته شده .

برده های ملکوت .

- پیامبر خدا(ص) - در شب معراج - چون فرود آمدم و به آسمان دنیا رسیدم به پایین تر از خود نگرستم ، ناگاه با ابر و غبار و دود و هياهو بی مواجه شدم . چیست ای جبرئیل ؟ گفت : این هاشیطان هاینده که بر فراز چشمان آدمیان می چرخند تا که آنان در ملکوت آسمان ها وزمین نیندیشند و اگر این ها نبود شگفتی هامی دیدند . - اگر نبود که شیطان ها بر گرد دل های آدمیان می چرخند ، هر آینه ملکوت آسمان ها را می دیدند . - خوشا مستمندان شکیبا! آن هاینده که ملکوت آسمان ها و زمین را می بینند .

مهلت دهی خدا .

مهلت دادن .

قرآن . ((والبته نباید کسانی که کافر شده اند تصور کنند این که به ایشان مهلت می دهیم ، برای آنان نیکوست . فقط به ایشان مهلت می دهیم تا بر گناه (خود) بیفزایند و(آن گاه) عذابی خفت آور خواهند داشت)). (و(نیز) اهل مدین . را مهلت دادم ، سپس (گریبان) آن ها را گرفتم . من چگونه بود؟ و چه بسیار شهرها را - که ستمکار بودند - هلاکشان کردیم و (اینک) آن شهرها سقف هایشان فرو ریخته است ، و (چه بسیار) چاه های متروک و کوشک های افراشته را . نکردند تا دل هایی داشته باشند که با آن خرد ورزند ، یا گوش هایی که با آن بشنوند؟ در حقیقت ، چشم ها کور نیست لیکن دل هایی که در سینه هاست کور است . تو با شتاب تقاضای عذاب می کنی ، با آن که هرگز خدا وعده اش را خلاف نمی کند و در حقیقت ، یک روز نزد پروردگار تو مانند هزار سال است از آن چه شمایی شمیرد . ستمکار بود ، سپس (گریبان) آن را گرفتم . سوی من است)). - امام علی (ع) : خداوند هیچ کس را به چیزی همانند مهلت دادن به او ، آزمایش نکرده است . - حسین بن حسن به امام رضا(ع) عرض کرد : من پسر قیاما ((۱)) را در حالی ترک کردم که از جمله دشمن ترین خلق خدا با تو بود . حضرت فرمود : این برای او بد است . (حسین می گوید) : عرض کردم : فدایت شوم ، سخن عجیبی از شما می شنوم ! حضرت فرمود : عجیب تر از این ، ابلیس است . جوار قرب خدای عزوجل بود و خداوند به وی فرمان داد . بزرگی فروخت و از کافران شد . خداوند به او مهلت داد . چیزی سخت تر از مهلت دادن (کسی را) عذاب نکرده است . سوگند که خدا آن ها را به چیزی سخت تر از مهلت دادن عذاب نکرده است . - امام باقر(ع) : خدای عزوجل به فرعون ، از این سخن او که گفت : ((پروردگار بزرگتر شما منم)) تا این سخنش : ((من جز خویشتن برای شما خدایی نمی شناسم)) چهل سال مهلت داد و آن گاه او را به کیفردنیا و آخرت گرفتار ساخت و (نیز) از زمانی که خدای عزوجل به موسی و هارون (ع) فرمود : ((هر آینه دعای شما را پذیرفتم)) تا زمانی که خدای متعال (نتیجه) اجابت را بر او معلوم ساخت ، چهل سال طول کشید . - یزید بن میسره : در میان مطالبی که خداوند بر موسی نازل کرده است ، این جملات را دیده ام : آیا بنده مؤمن من از این که دنیا را به رویش بگشایم و این کار مایه دوری او از من شود شادمان می گردد؟ یا بنده مؤمنم از این که دنیا را از او بگیرم و بدین وسیله به من نزدیک شود بی تابی می کند؟ سپس این آیه را تلاوت کرد : ((آیامی پندارند که آن چه از مال و پسران که بدیشان مدد می دهیم . می خواهیم به سودشان در خیرات شتاب ورزیم ؟ (نه) بلکه نمی فهمند)). - امام علی (ع) : و روز گارشان به درازا کشید تا خواری را به نهایت رسانند و خود رامستوجب دگرگونی ها (و زوال نعمت ها) گردانند . تفسیر . آیه ((ولا يحسبن الذين كفروا. ان الله يضلهم ويضلهم)) آن که خداوند پیامبر خود را درباره شتاب کفار در کفرشان

دلداری داد که این کار درحقیقت تسخیری الهی نسبت به کفار است تا بدان جا رسند که هیچ بهره‌ای در آخرت نداشته باشند. سخن را متوجه خود کفار کرد و روشن ساخت که اگر خداوند به آن‌ها مهلت و فرصتی می‌دهد نباید خوشحال شوند، زیرا این مهلت‌ها آن‌ها را به تدریج به سوی گناهان بیشتر سوق می‌دهد و در پس این مهلت دهی، عذابی خوارکننده است که جز خفت و سرافکندگی به همراه ندارد. جریان به تمامی طبق سنت و قانون تکمیل است.

خود ارضایی .

خود ارضایی .

- پیامبر خدا(ص) : هان! لعنت خدا و فرشتگان و مردم، همگی، بر کسی باد که چیزی از حق مرا پایمال کند. حیوان نزدیکی کند و بر کسی که خودارضایی کند. - امام صادق (ع) : سه کس اند که خداوند روز قیامت با آن‌ها نه سخن می‌گوید، نه به آنان نگاه می‌کند و نه پاکشان می‌خواند و عذابی دردناک دارند : کسی که موی سپید خود را بکند، کسی که خودارضایی کند و کسی که لواط دهد. - در پاسخ به سؤال از استمنا - : گناه بزرگی است که خدای متعال در کتاب خود از آن نهی فرموده است و کننده این کار مانند کسی است که با خودش ازدواج کند. بدانم کسی این کار را می‌کند هرگز با او غذا نمی‌خورم. الله، در کجای کتاب خدا از این عمل نهی شده است؟ حضرت فرمود : این سخن خداوند که می‌فرماید : ((پس، هر که فراتر از این جوید، آنان از حد گذرند گانند)) و این عمل از مصادیق ((فراتر از این)) است. - پیامبر خدا(ص) : نکاح کننده با دست خود، ملعون است. - امام صادق (ع) : مردی را که با آلت خود بازی کرده بود نزد امیرمؤمنان (ع) آوردند. (تازیانه) زد تا جایی که سرخ شد. محل بیت المال برایش زن گرفت.

مرگ .

مرگ .

قرآن . ((همان (خدایی) که مرگ و زندگی را بیافرید، تا شمارا بیازماید که کدامتان نیکو کارترید و اوست ارجمند آمرزنده)). - امام علی (ع) : هر زنده‌ای را مرگی است. - مرگ، آغاز عدالت آخرت است. - با مرگ، دنیا پایان می‌پذیرد. - مرگ، دروازه آخرت است. - پیامبر خدا(ص) : هرگاه یکی از شما بمیرد، قیامتش برپا شود. بپرستید که انگار او را می‌بینید و هر لحظه از او آمرزش بخواهید. - هرگاه یکی از شما بمیرد، قیامتش برپا شده است، خوبی‌ها و بدی‌های خود را می‌بیند. - امام علی (ع) : مدت‌های عمر را معین فرمود و آن‌ها را دراز و کوتاه و دیر و زود قرار داد و طناب‌های آن را به مرگ وصل کرد و مرگ را کشنده طناب‌های بلند عمرها و گسلنده رشته‌های ریسمان‌های آن‌ها قرار داد. - سپاس و ستایش خدایی را که شریعت اسلام را بنا نهاد و آبشخورهای آن را برای کسی که بخواهد از آن آب بنوشد، آسان و هموار گردانید. است و مناره اش کارهای نیکو و پایش مرگ و دنیا جایگاه آماده شدن (یا میدان مسابقه) آن و قیامت محل گردآمدن مسابقه دهندگان و بهشت جایزه اش. - پیامبر خدا(ص) : من بیم دهنده هستم و مرگ شیخون زنده و قیامت وعده‌گاه. - امام علی (ع) : مرگ برهم زنده خوشی‌های شماست و تیره کننده شهوت‌های شما و دور کننده شما از هدف‌هایتان. هم‌آوردی شکست‌ناپذیر و جنایتکاری بازخواست‌نشده. افکنده است. مرگ و شدت دردهای آن شما را فراگیرد. - خداوند فرشته‌ای دارد که هر روز جار می‌زند : بزیاید برای مردن، و گردآورید برای از بین رفتن و بسازید برای ویران شدن. - پیامبر خدا(ص) : مرگ، مرگ! بدانید که از مرگ گریزی نیست. با خود می‌آورد : خوشی و آسایش و رستاخیزی خجسته به سوی بهشتی برین رابرای اهل سرای جاودانی می‌آورد، همانان که

برای این سرای کار می کردند و بدان رغبت می ورزیدند و مرگ بدبختی و پشیمانی و رستاخیزی زیانبار به سوی آتشی سوزان را برای طالبان سرای فریب می آورد، همانان که برای این سرای می کوشیدند و بدان رغبت می ورزیدند. - هرکس با هر چیزی (از اعمال و صفات) بمیرد، خداوند او را با همان برمی انگیزد. - هر بنده ای، با همان چیزی برانگیخته می شود که مرده است. - مسلمان هر گاه مرگش فرا رسد، اعضای بدنش از یکدیگر جداحافظی می کنند و می گویند: بدرود، تا روز قیامت از هم جدا می شویم. - امام رضا(ع): وحشتناک ترین زمان برای این موجود (انسان) سه جاست: روزی که زاده می شود و از شکم مادرش بیرون می آید و دنیا را می بیند و روزی که می میرد و آخرت و اهل آن را مشاهده می کند و روزی که برانگیخته می شود و احکام و داوری هایی را می بیند که در سرای دنیا ندیده است. سخت ترین لحظات آدمیزاد سه لحظه است: لحظه ای که ملک الموت را می بیند و لحظه ای که از گورش برمی خیزد و لحظه ای که در برابر پروردگار خود، تبارک و تعالی، می ایستد و پس، یا به سوی بهشت می رود یا به سوی دوزخ. نزد پیغمبری آمدند و گفتند: دعا کن پروردگارت مرگ را از ما بردارد. برایشان دعا کرد. تعالی مرگ را از آن جماعت برداشت. شد که خانه ها بر آنان تنگ گشت و نسلشان افزایش یافت. می شد مرد (خانه) مجبور بود پدر و مادر و پدربزرگ و پدربزرگ پدر بزرگش را غذا بدهد و آن ها را راضی گرداند (یا به نظافت آن ها برسد) و به ایشان رسیدگی نماید. کسب و کار باز ماندند. گفتند: از پروردگارت بخواه ما را به عمرهایی که داشتیم برگرداند. پروردگارش، عزوجل، چنین تقاضا کرد و خداوند آن ها را به مدت های (معین شده) عمرشان باز گرداند. - در روزگاران گذشته، عده ای به پیغمبری که داشتند، گفتند: دعا کن پروردگارت مرگ را از ما بگیرد. پیغمبر برایشان دعا کرد و خداوند مرگ را از آنان برداشت. به حدی که منازل و خانه ها برایشان تنگ گشت و نسل زیاد شد و صبح که می شد مرد (خانه) مشغول غذا دادن به پدر و پدربزرگ و مادر و پدر پدربزرگ خود می شد و آن ها را نظافت می کرد و به سر و وضعشان رسیدگی می نمود. پس، گفتند: از پروردگارت تقاضا کن ما را به همان حالی که داشتیم باز گرداند. نیز از پروردگارش خواهش کرد و خداوند آن جماعت را به حال اولشان باز گردانید. تفسیر. آیه ((الذی خلق الموت و الحیاة لیلو کم ایکم احسن عملا و هو العزیز الغفور))، زندگی یعنی این که موجود طوری باشد که حس و اراده داشته باشد و مرگ به معنای فقدان این دو خصیصه است. اما مرگ، آن گونه که از آموزش های قرآن برمی آید، عبارت است از انتقال از مرحله ای از زندگی به مرحله ای دیگر و این مطلب، چنان که پیشتر گفتیم، از این آیه استفاده می شود: ((مایم که میان شما مرگ را مقدر کرده ایم - تا آن جا که می فرماید: - و شما را (به صورت) آن چه نمی دانید پدیدار گردانیم)). نیز، همچون زندگی، تعلق گیرد. با این حال، اگر مرگ را، چنان که در عرف نیز چنین است، یک امر عدمی بگیریم در این صورت مرگ، عدم ملکه زندگی است و بهره ای از وجود که تعلق گرفتن آفرینش را به آن صحت بخشد، دارد. مانند نسبت کوری به بینایی و تاریکی به روشنایی (که نسبت عدم ملکه است). جمله ((لیلو کم ایکم احسن عملا)) بیانگر هدف خداوند از آفریدن مرگ و زندگی است. معنای آزمایش و امتحان می باشد. این نوع آفرینش شما - یعنی این که زندگی می کنید و سپس می میرید - یک آفرینش مقدماتی آزمایشی است که معلوم می کند کدام یک از شما بهتر از دیگری عمل می نماید. برای چیزی است که بعدا با آن روبه رو می شوید و آن پاداش دادن به هر کس به فراخور عمل اوست. به علاوه، در این جمله اشاره ای است به این نکته که مقصود اصلی از آفرینش، رساندن پاداش نیک است، چرا که از کار نیک و ممتاز شدن کسی که کار بهتر کند سخن به میان آورده است. مقصود از خلقت همان نیکوکارانند و خلقت دیگران به خاطر آن ها صورت گرفته است. خداوند گفتار خود را با جمله ((و اوست چیره ناپذیر آمرزنده)) ختم کرده است، چرا که او عزیز و چیره ناشدنی است. مطلق تنها از آن اوست و از این رو، هیچ نیرویی براو چیره نمی آید و به هر کس توان مخالفت با خود راداده فقط برای آزمایش و امتحان است و به زودی از آنان انتقام خواهد گرفت. دنیا بسیاری از گناهان آنان را می بخشد و در آخرت نیز، همچنان که وعده داده است، بسیاری از گناهان را خواهد آمرزید. علاوه بر این، آوردن این دو نام در

دنباله آیه تخويف و تطمعی است به آن چه سبک و سیاق دعوت و رسالت اسلام به آن فرا می خواند. باید دانست که مضمون آیه ، صرف یک ادعای بدون دلیل که هدف از آن تلقین باشد، نیست ، چنان که ممکن است این گونه توهم شود. تقریباً ضروری - یا کاملاً- ضروری - است که مستلزم حکم به ضرورت رستخیز برای پاداش و سزاست . چه ، انسانی که جامه این حیات دنیوی منجر به مرگ بر قامت او پوشانده شده از دو حال خارج نیست : یابه وصف نیکوکار بودن متصف می شود یا به وصف خلاف آن . مجهز شده است که اگر مانعی پیش نیاید، به سمت کار نیک پیش می رود. که در حکم آن ها هستند، بقیه انسان ها لاجرم یانیکوکارند یا بدکار و از متصف شدن به این دو وصف خالی نیستند. وصف و حالتی که مترتب بر وجود شیء است و در اغلب افراد آن جاری و ساری است ، غایت وجود او و مقصود از ایجاد وی می باشد. گونه که حیات نباتی یک درخت اگر غالباً به میوه دادن آن منجر شود، این میوه غایت وجود آن درخت و مقصود از آن به شمار می آید، نیکوکاری و صلاح نیز غایت و هدف خلقت انسان است . نکته نیز معلوم است که پاکی و نیکوکاری اگر مطلوب باشد در واقع مطلوب بالذات نیست . هدف از آن چیز دیگری است ، و آن چه مطلوب بالذات می باشد آن حیات پاک و پاکیزه ای است که نه آمیخته به نقص و کاستی است و نه در معرض بیهودگی و گناهکاری قرار می گیرد. با آیه ((هر نفسی چشمنده مرگ است و ما شما را از راه آزمایش با بد و نیک می آزماییم)) هم معناست .

یقین به مرگ .

- امام صادق (ع) : خداوند عزوجل هیچ چیزی مانند مرگ نیافریده است که در عین آن که یقینی است و هیچ شکی در آن نیست ، چونان شکی است که در آن (کمترین) یقینی نباشد. - امام علی (ع) : هیچ ایمان توام با یقینی ندیدم که برای این انسان به شک شبیه تر باشد، او هر روز مردگان را به سوی گورستان تودیع و تشییع می کند و با این حال باز به دنیای فریبنده روی می آورد و از شهوت و گناهان دست نمی کشد. آدم را نه گناهی بود که مرتکب شود و نه حساب و کتابی در کارش بود به جز همین مرگ که اجتماع او را پراکنده و جمعش رامتفرق و فرزندانش را یتیم می کند، بی گمان سزاوار بود که از این دنیای پر رنج و خستگی حذر کند. - در شگفتم از کسی که مردگان رامی بیند و با این حال مرگ را از یاد می برد.

در هر دمی ، مردنی است .

- امام علی (ع) : در هر نفسی ، مردنی است . - در هر زمانی ، از دست شدنی است . - در هر لحظه ای ، اجلی است . - هر نفس انسان گامی است به سوی اجلش .

مرگ در تعقیب انسان است .

قرآن . ((هر جانداري ، چشمنده (طعم) مرگ است . رستخیز پاداش هایتان به طور کامل به شما داده می شود. در آورند، قطعاً کامیاب شده است و زندگی دنیا جز مایه فریب نیست)). - امام علی (ع) - در بخشی از سفارشهای خود به فرزند بزرگوارش حسن (ع) :- : بدان ای فرزندم ، که تو در حقیقت برای آخرت آفریده شده ای نه برای دنیا، برای رفتن نه برای ماندن ، برای مردن نه برای زیستن . در منزلگاهی کوچ کردنی و در سرایی ناپایدار و عاریتی و در راه آخرت هستی . فراری و تعقیب شده مرگ هستی ، مرگی که نه گریزانش را از چنگ آن رهایی است و نه جوینده اش از دست او به در رود بلکه ناگزیر به او می رسد. مرگ تو را به هنگامی در رسد که در حال گناهی باشی که خودت را به توبه از آن وعده می داده ای و او نگذارد توبه کنی و آن گاه است که خود را به هلاکت در افکنده ای . - اگر بنا بود کسی برای ماندن (در این دنیا) نردبانی بیابد، یا برای دور کردن مرگ (از خود)

راهی پیدا کند، آن کس بی گمان سلیمان بن داود(ع) بود که بر جن و انس پادشاهی می کرد و از مقام نبوت و منزلت والایی برخوردار بود. خویش را به کمال و تمام دریافت کرد و مدت عمرش به سر آمد، کمان های نیستی تیرهای مرگ را به سوی او نشانه رفتند و خانه ها از او خالی شد و مسکن ها بی صاحب ماند و مردمانی دیگر وارث آن ها شدند. - شما فراریان و تعقیب شدگان مرگ هستید. اگر هم از آن بگریزید، به شما می رسد. سایه شما به شما پیوسته تر است. ناصیه های شما گره خورده است. - مرگ، به ناصیه های شما گره خورده است و دنیا از پشت سر شما (طوماروار) درهم پیچیده می شود. - مرگ از سایه شما به شما چسبیده تر است و بیشتر از خودتان اختیاردار شماست. - هرچه شمردنی است، به سرآید و هرچه چشمداشتنی (و مقدر) است، به برآید. - برای هر جاننداری، خوراکی است و برای هر دانه ای، خورنده ای و تو (نیز) خوراک مرگ هستی. - ای مردم، هر انسانی در گریز خود به همان چیزی می رسد که از آن می گریزد و اجل سوق دهنده نفس به سوی آن (مرگ) است و گریز از مرگ، خود موجب رسیدن به آن می باشد. - امام صادق (ع) - درباره آیه ((بگو: آن مرگی که از آن می گریزید، قطعا به سر وقت شما می آید. ماه ها را می شمرد، بعد روزها را می شمرد، سپس ساعت ها را می شمرد و آن گاه نفس ها را می شمرد)) (پس، چون اجلشان فرا رسد نه (می توانند) ساعتی آن را پس اندازند و نه پیش)). - امام علی (ع) : و با خود عهد بست که هیچ موجودی که در آن جان دمیده است، نجنبدمگر این که مرگ را وعده گاه او قرار دهد و نیستی را پایان کار. - نه کسی که از مرگ بترسد از آن می رهد و نه کسی که ماندن را دوست داشته باشد، خواهد ماند. - مرگ جوینده ای شتابنده و پیگیر است که نه آن که بایستد از دستش درمی رود و نه آن که بگریزد او را (از رسیدن به خود) درمانده می کند. - پیامبر خدا(ص) : حکایت کسی که از مرگ می گریزد، حکایت روباهی است که زمین از او طلبکار است و آن روباه از او می گریزد چندان که خسته می شود و از نفس می افتد و به لانه خود می رود و زمین در بیخ سبیل (گوش) او مرتب می گوید : ای روباه، طلبم را بده، طلبم را بده! و در این هنگام بادی از روباه خارج می شود و پیوسته در این حال به سر می برد تا آن که گردنش قطع می شود و می میرد.

زمان کوچیدن نزدیک است .

- امام علی (ع) : ای بندگان خدا، مواظب مرگ و نزدیکی آن باشید، و ساز و برگش رافراهم آورید، زیرا که مرگ امری عظیم و حادثه ای بزرگ با خود می آورد، یا خیر می آورد که با آن هیچ شری نیست، یا شرمی آورد که همراهش هیچ خیری نیست. چه کسی به بهشت نزدیکتر از کسی است که برای آن کار می کند و چه کسی به دوزخ نزدیکتر از کسی است که برای آن می کوشد! - زمانی که تو پشت کرده (و در سرایشب عمر قرار گرفته) باشی و مرگ از رو به رویت بیاید، چه زود به یکدیگر بر می خوری. - هر که مرگ را با دیده یقین خویش بنگرد، آن را نزدیک می بیند. - مرگ نزدیک است و همصحبتی (بادنیا) اندک. - زمان کوچیدن نزدیک است. - هیچ غایبی نزدیکتر از مرگ نیست. - مسافر مرگ، سزاوارترین سفر کرده ای است که چشم به راه آمدنش باشی و از هر از سفر برگشته ای زودتر وارد می شود. - این مدت عمر که گذشت لحظات آن را کوتاه می گرداند و سپری شدن ساعات (یافرا رسیدن زمان مرگ) نابودش می کند. سزاست که کوتاه باشد و غایبی (انسان یا مرگ) که شب و روز آن را پیش می راند، شایسته است که زود باز گردد. - اوقات دنیا، هر چند دراز باشد، کوتاه است و بهره بردن از آن هر چند بسیار باشد، اندک است. - هر آن چه چشم به راهش باشند، آمدنی است و هر آن چه آمدنی است، بدان ماند که از ابتدا بوده است. - چه نزدیک است زندگی به مرگ! - چه نزدیک است زنده به مرده، چون به او می پیوندند. زیرا که از او بریده است.

تفسیر مرگ .

- امام علی (ع) - در پاسخ به سؤال از تفسیر مرگ - : از شخص آگاهی پرسیدید. یکی از سه امر است که بر انسان وارد می

شود: یا بشارتی است به نعمت جاویدان، یا نویدی است به عذاب همیشگی و یا مایه اندوه و هراس است و کارش در بوته ابهام است و نمی داند که در زمره کدام دسته می باشد. امام حسن (ع) - نیز در پاسخ به همین پرسش - : بزرگترین شادی است که به مؤمنان می رسد، زیرا از سرای رنج و بدبختی به نعمت جاویدان منتقل می شوند و بزرگترین هلاکتی است که بر کافران درمی رسد، زیرا از بهشتشان (ناز و نعمت و قیام) به سوی آتشی برده می شوند که از میان نمی رود و به پایان نمی رسد. - امام سجاده (ع) : چون کار بر حسین بن علی بن ابی طالب (ع) سخت شد، همراهیان حضرت به او نگریستند و دیدند حالتش برخلاف آن هاست. می گرفت رنگشان بر می گشت و بدن هایشان می لرزید و دل هایشان به تپش می افتاد، اما حسین (ع) و برخی از همراهان خاص او رنگهایشان روشن می شد و اندام هایشان آرام و جان هایشان آرامش می یافت. از مرگ پروایی ندارد! حسین (ع) به ایشان فرمود: صبور باشید، ای بزرگ زادگان! زیرا مرگ جز پلی که شما را از رنج و بدبختی به سوی بهشت های پهناور و نعمت جاویدان عبور می دهد، نیست. ندارد که از زندانی به قصری برده شود؟ - در پاسخ به پرسش: مرگ چیست؟ - برای مؤمن چون برکندن جامه هایی چرکین و شپشی از تن است و از هم گسستن کند و زنجیرهای گرانبار و جایگزین کردن فاخرترین و خوشبوترین جامه ها و راهوارترین مرکب ها و امن ترین منزل ها. برای کافر به منزله برکندن جامه هایی فاخر از تن و منتقل شدن از منزل هایی امن و جایگزین کردن آن ها به کثیف ترین و خشن ترین جامه ها و وحشتناکترین منزل ها و بزرگترین عذاب است. - امام جواد (ع) - نیز در پاسخ به سؤال از مرگ - : همان خوابی است که هر شب به سراغ شما می آید، جز این که مدتش طولانی است و انسان از این خواب بیدار نمی شود مگر در روز رستاخیز. خود انواع شادی های بی شمار و انواع ترس و وحشت های بی مقدار می بیند، آن که در خواب شاد است و آن که در آن دچار ترس و هراس چه حالی دارد؟ این است مرگ، پس خود را برای آن آماده سازید. - امام صادق (ع) - نیز در پاسخ به همین پرسش - : برای مؤمن مانندت ساسا - خوشترین بویی است که استشمام می کند و از بوی خوش آن خوابش می برد و رنج و درد بکلی از او برطرف می شود و برای کافر همچون گزش مارها و نیش عقربهاست و (بلکه) دردناکتر! عرض شد: عده ای می گویند که مرگ دردناکتر از آره شدن و قیچی گشتن و خرد شدن با سنگها و به چرخش در آوردن ستونه آهنی آسیا بر تخم چشم است! حضرت فرمود: برای بعضی از کافران و گنهکاران همین طور است. - امام کاظم (ع) - بر مردی که در سکرات مرگ فرو رفته بود، وارد شد - : مرگ صافی است که مؤمنان را از گناهانشان صاف می کند و آخرین دردی است که به عنوان کفاره آخرین گناهی که در وجودشان می باشد به آن ها می رسد و کافران را نیز از حسناشان صاف می سازد و آخرین خوشی یا آسایشی است که به عنوان آخرین پاداش حسنه ای که دارند، به ایشان می رسد. - امام رضا (ع) - در هنگام عیادت از مردی از اصحاب خود - : حالت چگونه است؟ عرض کرد: بعد از (رفتن) شما، مرگ را دیدم! - منظورش درد و رنجی بود که از شدت بیماریش می کشید - حضرت فرمود: آن را چگونه دیدی؟ عرض کرد: سخت و دردناک. هشداردهنده مرگ و چیزی را دیده ای که پاره ای احوال آن را به تو می شناساند. - امام جواد (ع) - در پاسخ به سؤال از علت ناخوش داشتن مرگ - : زیرا مردم مرگ را نمی شناسند و از این رو آن را ناخوش می دارند، در صورتی که اگر مرگ را می شناختند و از اولیای خدای عزوجل بودند، بی گمان آن را دوست می داشتند و می فهمیدند که آخرت برای آن ها بهتر از دنیاست. سپس فرمود: ای ابو عبدالله، به چه دلیل کودک و دیوانه از خوردن دارو که بدنشان را سالم می کند و دردشان را برطرف می سازد خودداری می ورزند؟ عرض کرد: چون سودمندی دارو را نمی دانند. فرمود: سوگند به آن که محمد را به حق پیامبر کرد، هر کس خودش را برای مرگ چنان که باید و شاید آماده گرداند، سودمندی مرگ برای او بیشتر از سودمندی این دارو برای این شخص تحت درمان است. چه نعمتی می انجامد، بی گمان بیشتر از خوردن دوراندیشی که برای برطرف کردن بیماری ها و کسب سلامتی ها در پی داروست، مرگ را می طلبیدند و دوستش می داشتند. - امام عسکری (ع) : علی بن محمد (ع) نزدیکی از اصحاب خود که بیمار بود، رفت. می گریست و از مردن بیتابی می کرد. حضرت به او فرمود: ای بنده خدا، تو از مرگ

می ترسی چون آن را نمی شناسی . بدن تو چندان کثیف و چرکین شود که از شدت چرک و کثافت متاذی شوی و بدنت پر از زخم شود و گال بگیری و بدانی که اگر در حمامی خودت را بشویی همه آن ها از بین می رود آیا دوست نداری به آن حمام روی و چرک و کثافت ها را از خودت بشویی یا دوست داری حمام نروی و به همان حال باقی بمانی ؟ عرض کرد : چرا، یابن رسول الله (دوست دارم حمام بروم) . فرمود : این مرگ همان حمام است و آخرین گناهان و بدی های وجود تو را پاک و تمیز می کند. (مرگ) شدی و از آن گذشتی از هر گونه غم و اندوه و رنجی رهایی یابی و به هر گونه خوشی و شادمانی برسی . مرد آرام گرفت و تن به مرگ سپرد و حالش جا آمد و چشم خود را بست و جان داد. - در پاسخ به سؤال از مرگ - : مرگ باور کردن چیزی است که نیست . جدش از حضرت صادق (ع) برایم حدیث کرد که فرمود : مؤمن هر گاه بمیرد، مرده نیست . می باشد.

مرگ مؤمن .

قرآن . ((همان کسانی که فرشتگان جانشان را - در حالی که پاکند - می ستانند (و به آنان) می گویند : درود بر شما باد، به (پاداش) آن چه انجام می دادید، به بهشت در آید)). ((ای نفس آرام یافته ، خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد و در میان بندگان من در آی و در بهشت من داخل شو)). ((آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می شوند. پرهیزگاری ورزیده اند. برای آنان است . همان کامیابی بزرگ است)). - پیامبر خدا(ص) : بیرون رفتن مؤمن از دنیا را مانند نکنم مگر به بیرون آمدن کودک از رنج و تاریکی شکم مادرش به خوشی (وروشنایی) دنیا. - هنگام جان دادن مؤمن ، ملک الموت در برابر او، مانند بنده ذلیل در برابر خواجه ، است . نزدیک نمی شوند، تا این که سلامش گوید و نوید بهشت به او دهد. - امام صادق (ع) : مؤمن بیرون رفتن از دنیا را حس نمی کند و این سخن خدای متعال است که می فرماید : ((ایا ای نفس آرام یافته . این (حالت) برای کسی است که پارسا باشد و با برادرانش همدردی و به آن هارسیدگی کند. - درباره آیه ((برایشان بشارت است در زندگی دنیا)) - : در هنگام مردن ، محمد و علی (ع) او را به بهشت بشارت می دهند. - پیامبر خدا(ص) : علاقه مندترین شیعیانمان به ما، جان کنندش مانند نوشیدن آب خنک روحبخشی است که یکی از شمادر روز تابستان بنوشد و بقیه آن ها در بستر خود با خوشایندترین حالت می میرند، حالتی که هر یک از شما آرزوی چنان مردنی را می کند. - در حدیث معراج آمده است : هر گاه بنده در حال مرگ قرار گیرد، فرشتگانی بالای سر او می ایستند و دست هر فرشته ای جامی از آب کوثر است و جامی از شراب بهشتی و به روح او می نوشانند تا سستی و تلخی مرگ از او برود و نوید بزرگ را به او می دهند و می گویند : خوش باش و جایگیت نکوباد. حکیم حبیب قریب ، می روی . خدا(ص) : نخستین چیزی که مؤمن به آن نوید داده می شود، آسایش و راحت و بهشت پر نعمت است . مؤمن داده می شود این است که او را می گویند : مژده بادا تو را ای دوست خدا به خشنودی او و بهشت ! بسیار خوش آمدی . کنندگان تو را آمرزید و دعای کسی را که برایت آمرزش خواست ، اجابت کرد و گواهی کسی را که به خوبی تو گواهی داد، پذیرفت .

مرگ برای مؤمن همچون یک دسته گل خوشبوست .

- پیامبر خدا(ص) : مرگ برای مؤمن ، همانند یک دسته گل خوشبوست . - ارمغان مؤمن ، مرگ است . - امام علی (ع) : بهترین ارمغان برای مؤمن ، مرگ است . - وه که چه سودمند است مرگ برای کسی که ایمان و تقوا را شعار دلش کرده است !. - آسایش بخشی چون مرگ نیست . - پیامبر خدا(ص) : مرگ ، یک غنیمت است . - امام علی (ع) : مرگ ، مایه آسودگی نیکبختان است . - پیامبر خدا(ص) : مرگ ، برای هر مسلمانی کفاره است .

مرگ کافر.

قرآن . ((همانان که فرشتگان جانشان را می گیرند در حالی که بر خود ستمکار بوده اند. (و می گویند :)) ما هیچ کار بدی نمی کردیم . آن چه می کردید داناست)). ((پس , چگونه (تاب می آورند) وقتی که فرشتگان (عذاب) جانشان را می ستانند و بر چهره و پشت آنان تازیانه می نوازند؟)). - پیامبر خدا(ص) : و اگر با دوستان مادشمن باشد و با دشمنان ما دوست و القاب مخالفان ما را بر خود نهد, پس آن گاه که ملک الموت برای ستاندن جانش بیاید, خدای عزوجل اربابان آن نابکار را که به جای خداوند آنان را به خداوندی گرفته بود, در حالی که به انواع عذاب مبتلایند در برابر او مجسم گرداند به طوری که همین که آن هارا ببیند هلاک شود. که تاب تحملش را ندارد پیوسته به او رسد. پس ملک الموت به او گوید : ای نابکار کافر, دوستان خدا را به دشمنان او واگذاشتی ! امروز آنان کمترین کاری نمی توانند برایت انجام دهند و هیچ راه گریزی نداری . که اگر کمترین آن در میان ساکنان دنیا تقسیم شود, همگی آنان را نابود سازد. - امام علی (ع) : مرگ برای کسی که بنده شهوت و اسیر هوس هایش باشد, مایه راحتی است , زیرا هرچه زندگیش به درازا کشد, گناهانش فزونی می گیرد و جنایاتش بر خود بزرگتر می شود.

فرشته مرگ .

قرآن . ((و اوست که بر بندگانش قاهر(و غالب) است و نگهبانانی بر شما می فرستد تا هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد, فرستادگان ما جانش بستانند در حالی که کوتاهی نمی کنند)). ((خدا نفوس را, هنگام مرگشان , به تمامی باز می ستاند و نیز نفسی را که نمرده است , در خوابش (قبض می کند), پس , آن (نفسی) را که مرگ را بر او واجب کرده نگاه می دارد و آن دیگر (نفس ها) را تا هنگامی معین (به سوی زندگی دنیا) باز پس می فرستد. (امر) برای مردمی که می اندیشند, نشانه هایی است)). ((بگو : فرشته مرگی که بر شما گمارده شده , جانان را می ستاند, آن گاه به سوی پروردگارتان باز گردانیده می شوید)). - امام علی (ع) - در پاسخ به زندیقی که مدعی تناقض در قرآن بود :- ((اللّٰهُ يَتَوَفَّى الْاِنْفُسَ حِيْنَ مَوْتِهَا)) و آیه ((يتوفاكم ملك الموت)) و ((توفته رسلنا)) و ((توفاهم الملائكة طيبين)) و ((الذين تتوفاهم الملائكة ظالمة انفسهم)), خدای تبارک برتر و بزرگتر از آن است که این کار (ستاندن جان ها) را خود به عهده گیرد, کار فرستادگان و فرشتگان کار او به شمار می آید, چرا که اینان به فرمان او کار می کنند. پس, هر که اهل طاعت و فرمانبری باشد, ستاندن جانش را فرشتگان رحمت به عهده می گیرند و هر که اهل معصیت و نافرمانی باشد, قبض روحش را فرشتگان عذاب به گردن می گیرند. از فرشتگان رحمت و عذاب دارد که فرمان او را اجرا می کنند و کار آن ها (در واقع) کار او می باشد و هر چه آن ها انجام می دهند, به ملک الموت نسبت داده می شود. عمل آن ها عمل ملک الموت است و عمل ملک الموت عمل خداست , زیرا که خداوند جان ها را با دست هر که خود بخواهد, می ستاند. - نیز در پاسخ به زندیق :- خدای تبارک و تعالی , کارها را هر گونه که بخواهد تدبیر می کند و از آفریدگان خود هر که را بخواهد به هر کاری که بخواهد می گمارد. ملک الموت را در خصوص هریک از آفریدگانش که بخواهد می گمارد و فرستادگان از فرشتگان را مخصوص هر کس از آفریدگانش که خواهد می گمارد و فرشتگانی را که خدای عزوجل نامشان را برده است نیز مخصوص هر که از آفریدگانش که خود خواهد می گمارد. خدای تبارک و تعالی , امور را هر گونه که خواهد تدبیر می کند و هر علم و دانشی را هم دارنده اش نمی تواند برای همه مردم شرح دهد, زیرا بعضی از مردم (در درک مطالب) قوی هستند و برخی ناتوان . دریافت و تحمل برخی از علوم آسان است و برخی دیگر را کسی نمی تواند برتابد, مگر اولیای خاص خدا که خداوند حمل آن را بر آن ها آسان می کند و در راه فهم آن یاریشان می رساند. بدانی این خداوند است که زنده کننده و میراننده است و جان ها را با دست هریک از آفریدگان خود که بخواهد - چه فرشتگان و چه غیر آنان - می

ستاند.

- امام صادق (ع) - در توضیح این آیات - : خدای تبارک و تعالی برای ملک الموت دستیارانی از فرشتگان قرار داده که جان‌ها را می‌گیرند، همچون داروغه که دستیارانی دارد و آن‌ها را برای انجام کارهای خودش می‌فرستد. را می‌گیرند و ملک الموت، در کنار جان‌هایی که خودش گرفته، آن‌ها را نیز از فرشتگان تحویل می‌گیرد و خدای عزوجل همه آن‌ها را از ملک الموت می‌ستاند. - به ملک الموت گفته شد: چگونه جان‌هایی را که یکی در مغرب است و دیگری در مشرق، همزمان می‌گیری؟ گفت: من آن‌ها را فرا می‌خوانم و آن‌ها هم اجابتم می‌کنند. الموت (ع) گفت: دنیا در برابر من مانند کاسه‌ای است در برابر یکی از شما که هر چه بخواهد از آن بر می‌دارد و دنیا در نزد من چون درهمی است در مشت یکی از شما که هر گونه خواهد آن را می‌چرخاند. - پیامبر خدا(ص) (ملک الموت را در بالین مردی از انصار دید، فرمود: ای ملک الموت، با صحابی من مدارا کن که او مؤمن است. باش و غم به خود راه مده و بدان که من با هر مؤمنی مدارا می‌کنم. جان فرزند آدم را می‌گیرم و چون کسی از خانواده او فریاد ناله سر دهد، با روحی که گرفته‌ام در میان حیا می‌ایستم و می‌گویم: این چه فریادی است؟ به خدا قسم که ما به او ستم نکردیم و (در گرفتن جاننش) بر اجلس پیشی نگرفتیم و زودتر از تقدیرش به سراغش نیامدیم و در ستاندن جانش ما را گناهی نیست. آن چه خدا کرده خرسند باشید اجر یابید و اگر اندوهگین و ناخرسند باشید، گناهکار شوید.

مرگ نیکان و مرگ بدکاران .

- امام علی (ع) : مرگ نیکان، مایه راحت جان آن‌هاست و مرگ بدکاران، مایه آسودن جهان. - پیامبر خدا(ص) : (آدمیزاده با مرگش) یا آسوده می‌شود یا از دستش آسوده می‌شوند: بنده مؤمن از رنج و مشقت دنیا در جوار رحمت خدای متعال می‌آساید و بنده بدکار (با مرگش) بندگان و شهرها و درختان و جنبندگان از دستش آسوده می‌شوند. - مردم دو دسته‌اند: یکی آسوده می‌کند و دیگری آسوده می‌شود: آن که آسوده می‌شود، مؤمن است که هر گاه بمیرد از دنیا و رنج و بلائی آن راحت می‌شود و آن که آسوده می‌کند، کافر است که هر گاه بمیرد درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم را (از شر خود) آسوده می‌کند. - به پیامبر خدا(ص) عرض شد: فلانی مرد و راحت شد. راحت می‌شود که آمرزیده شده باشد.

یاد مرگ .

- پیامبر خدا(ص) : بهترین زهد به دنیا، یاد مرگ است و برترین عبادت اندیشیدن است. پس، هر که یاد مرگ وجودش را پر

کند، گور خود را باغی از باغ های بهشت بیابد. - برترین زهد به دنیا، یاد مرگ است. برترین عبادت، یاد مرگ است و برترین اندیشیدن، یاد مرگ است. مرگ وجودش را پر کند، گور خود را باغی از باغ های بهشت بیابد. - امام هادی (ع): به یاد آور، آن هنگامی راکه پیش روی خانواده ات در بستر مرگ افتاده ای و نه طیبی می تواند جلو مردنت را بگیرد و نه دوستی به کارت می آید. - امام علی (ع): به یاد آورید، آن بر هم زننده خوشی ها و منغص کننده عیش ها و دعوتگر پراکنندگی را. پاشنده انجمن ها و دورکننده آرزوها و نزدیک کننده مرگ ها و اعلام کننده جدایی و پراکنندگی را. - در زبور آمده است: هر که خود را از مرگ بترساند، دنیا در نظرش بی مقدار شود. - امام علی (ع): هر که به یاد مرگ باشد، از دنیا به اندک خرسند شود. - چگونه مرگ را فراموش می کنی درحالی که نشانه هایش (آن را) به یاد تومی آورد؟ - امام صادق (ع): یاد مرگ، خواهش های نفس را می میراند و رویشگاه های غفلت را ریشه کن می کند و دل را با وعده های خدانبرو می بخشد و طبع را نازک می سازد و پرچم های هوس را درهم می شکند و آتش آزمندی را خاموش می سازد و دنیا را در نظر کوچک می کند. - از رسول خدا (ص) سؤال شد: آیا کسی باشد محشور می شود؟ فرمود: آری، کسی که شبانه روز بیست مرتبه مرگ را یاد کند. - پیامبر خدا (ص) از انجمنی گذشت که در آن صدای خنده بلند بود. خود را با یاد کردن از مکدر کننده خوشی های میمیزید. خوشی ها چیست؟ فرمود: مرگ. - امام علی (ع): شما را سفارش می کنم که به یاد مرگ باشید و از آن کمتر غفلت ورزید. چگونه از چیزی غافلید که او از شما غافل نیست و چگونه به کسی چشم طمع دوخته آید که به شما مهلت نمی دهد! مردگانی که مشاهده کرده آید خود و اعطانی هستند که شما را از هر واعظی بی نیاز می کنند.

ترغیب به یاد کردن فراوان از مرگ.

- پیامبر خدا (ص): ویران کننده خوشی ها را فراوان یاد کنید. خدا، ویران کننده خوشی ها چیست؟ فرمود: مرگ، و زیرکترین مؤمنان کسی است که مرگ را بیشتر یاد کند و برای آن آماده تر باشد. - مرگ را فراوان یاد کنید، زیرا که یاد مرگ گناهان را می زداید و به دنیا بی رغبت می کند. باشید آن را بر هم می زند و اگر به هنگام ناداری به یادش باشید، شما را به زندگیتان خرسند می سازد. - مرگ را فراوان یاد کنید، زیرا هیچ بنده ای آن را بسیار یاد نکرد، مگر این که خداوند دلش را زنده گردانید و مردن را بر او آسان ساخت. - امام علی (ع): مرگ و روز بیرون آمدنتان از گورها و ایستادنتان در پیشگاه خدای عزوجل را فراوان یاد کنید، تا مصائب بر شما آسان شود. - انس: رسول خدا (ص) بر جمعی که در حال خنده بودند، گذشت. زنده خوشی ها را فراوان یاد کنید. می کنم فرمود: هیچ کس در تنگنای زندگی مرگ را یاد نکرد، مگر این که زندگی را بر او فراخ کرد و نیز در فراخی زندگی آن را یاد آور نشد، مگر این که زندگی را بر او تنگ ساخت. - پیامبر خدا (ص): برهم زننده خوشی ها را فراوان یاد کنید، زیرا در هیچ فراوانی (نعمتی) از مرگ یاد نشد، مگر این که آن را کاست و در هیچ اندکی (و تنگدستی) یاد آن نشد، مگر این که آن را مکفی ساخت. - مرگ را فراوان یاد کن، یاد هر چیز دیگری را از ذهن تو می برد. - امام علی (ع): در هنگامی که نفس هایتان شما را به سوی خواهش ها و شهوات می کشاند، مرگ را فراوان یاد کنید و مرگ بهترین واعظ است. اصحاب خود را به یادآوری مرگ سفارش می کرد و می فرمود: مرگ را فراوان یاد کنید، زیرا که آن برهم زننده خوشی ها و حائل میان شما و خواهش هاست. - امام صادق (ع): مرگ را فراوان یاد کنید، زیرا هیچ انسانی مرگ را بسیار یاد نکرد، مگر این که به دنیا بی رغبت ش. - امام علی (ع): به فرزند بزرگوارش حسن (ع): - فرزندانم، بسیار به یاد مرگ باش و به یاد آن چه در آن افتی و پس از مرگ به سوی آن کشانده شوی، تا آن گاه که بر تو در آید با تمام توان در برابرش آماده و کمر خود را برای آن بسته باشی، و نه آن که ناگهان بر تو در آید و نفست را ببرد. - کسی که مرگ را بسیار یاد کند، رغبتش به دنیا کم شود. - کسی که مرگ را فراوان یاد کند، از دنیا به قدر کفاف خرسند شود.

آماده شدن برای مرگ .

- پیامبر خدا(ص) - به طارق بن عبدالله محاربی - : ای طارق ، پیش از فرارسیدن مرگ خود را برای آن آماده کن . - امام علی (ع) : برای مرگ آماده شوید، زیرا مرگ بر سر شما سایه افکنده است و همچون گروهی باشید که بر سر آن ها فریاد زده شد و بیدار شدند و دانستند که دنیا سرای آن ها نیست و از این رو آن را (به جهان دیگر) عوض کردند. و میان هریک از شما و بهشت یا دوزخ فاصله ای جز فرود آمدن مرگ بر او نیست . از خدای سبحان مسالت داریم که ما و شما را از کسانی قرار دهد که هیچ نعمتی سرمستشان نمی کند و هیچ هدفی آنان را از طاعت پروردگارشان باز نمی دارد و پس از مرگ پشیمانی و اندوهی گریبانگیرشان نمی شود. - بار سفر بر بندید، زیرا که در بردن شما شتاب می شود، و برای مرگ آماده شوید، چرا که بر سر شما سایه افکنده است . - امام صادق (ع) : هول و هراسی که نمی دانی چه وقت تو را فرا می گیرد، چرپیش از آن که ناگهان به سراغت آید برایش آماده نمی شوی . - امام علی (ع) : امری که نمی دانی چه وقت غافلگیریت می کند، سزاست که پیش از آن که تو را فرا گیرد، خویشتن را برایش آماده سازی . - دعوت مرگ را به گوش های خود بشنواید، پیش از آن که فرا خوانده شوید. - خردمند را سزد که در این سرای از مرگ به هوش باشد و پیش از رسیدن به سرایی که در آن مرگ را آرزو کند و نیابدش ، خود را برای مرگ به خوبی آماده گرداند. - وقتی از هجوم مرگ ایمنی نیست ، آماده نشدن برای آن از ناتوانی است . - کسی که خود را برای مرگ آماده نسازد و فرصت ها را غنیمت نشمرد، از هجوم اجل غافل است . زیرا که برای بردن شما شتاب است و برای مرگ آماده شوید، چرا که بر سر شما سایه افکنده است . - بدان ، که فراپیش تو گردنه ای است دشوار، که در عبور از آن سبکبار نکوحال تراز گرانبار است و آن که آهسته می رود از آن که شتاب می ورزد بدحال تر بود. فرود آمدنت برای خود پیشروی روانه ساز و پیش از آن که بار افکنی منزلگاه را آماده ساز. - پیامبر خدا(ص) : هرگاه روشنایی به سینه در آید، سینه فراخ گردد. آیا برای شناسایی این امر نشانه ای هست ؟ فرمود : آری ، دوری گزیدن از سرای فریب و روی آوردن به سرای جاودانی و آماده شدن برای مرگ پیش از فرارسیدن آن . - امام علی (ع) : مبادا مرگ در حالی به سراغت آید که تو (چون بنده ای فراری) از خداوندگارت در طلب دنیا گریخته باشی . - مرگ ، شتابان تو را تعقیب می کند. پس ، غافل مباش . - کسی که برای سفرش آماده باشد، در حضرش شادمان و آسوده خاطر باشد. - پیامبر خدا(ص) : کسی که چشم به راه مرگ باشد، در کارهای نیک بکوشد. - امام علی (ع) : وارد شونده ای که با خود رستگاری یا بدبختی می آورد، سزاوار است که بهترین ساز و برگ را فراهم آورد. - به دنیا بی اعتنا باش و از آن دوری کن و مبادا در حالی مرگ به سراغت آید که (چون بنده ای فراری) از خداوندگارت در طلب دنیا گریخته باشی و در نتیجه ، بدبخت شوی . - هنگامی که وفات ابراهیم (ع) نزدیک شد، گفت : چرا پیکری سوی من نفرستادی تا (خودم را برای مرگ آماده سازم). فرمود: مگر نمی دانی که موی سپید پیک من است . - امام علی (ع) : در شگفتم از کسی که می بیند هر روز از جان و عمر او کاسته می شود و با این حال برای مرگ آماده نمی شود. - چونان کسی مباش که بدون عمل به آخرت امید بسته است . اما پیش از رفتن کاری نمی کند. - پیش از مرگ و سختی های آن ، کاری بکنید و قبل از رسیدنش ، مقدمات آن را فراهم آورید و پیش از فرود آمدنش ، برای آن آماده شوید. - پیش از مرگ کاری بکنید، مرگی که اگر از او بگریزید، به شما می رسد و اگر بایستید، گریبانتان را می گیرد و اگر فراموشش کنید، به یادتان می آورد. - پیشدستی کنید بر امری که همگانی است و یکایک شما را فرا می گیرد و آن مرگ است ، زیرا که مردم پیش از شما رفتند و ساعت (مرگ یا قیامت) از پشت سرتان شما را به پیش می راند. رفتگان این کاروان (پیونددید، زیرا که جلورفتگان شما چشم به راه بازماندگان شما هستند.

کسی که فردا را از عمر خود شمارد.

- پیامبر خدا(ص) : دنیا را بسازید و برای آخرتتان (نیز) چنان کار کنید که گویی فردامی میرید. - امام علی (ع) : کسی که فردا را از عمر خود به شمار آورد، مرگ را در جایگاه شایسته اش قرار نداده اس . - پیامبر خدا(ص) : کسی که فردا را از عمر خود به شمار آورد، با مرگ بدهمراهی کرده است .

توشه برداشتن برای آخرت .

قرآن . ((حج در ماه های معینی است . ماه ها حج را (بر خود) واجب گرداند (بداند که) در اثنای حج , همبستری و جدال و گناه (روا) نیست . نیکی انجام می دهید, خدا آن را می داند. توشه برگیرید, زیرا بهترین توشه پرهیزگاری است . ای خردمندان , از من پروا کنید)). - امام علی (ع) : در دنیا از دنیا توشه ای برگیرید که فردا (ی قیامت) به کمک آن خود را نگه دارید. - در این ایام فنا برای ایام بقا توشه بردارید, توشه را به شما نشان داده اند و فرمان کوچ داده شده اید و برای رفتن به شتاب وادار گشته اید. - بر شما باد که سعی و کوشش کنید و حاضر و آماده شوید و در توشه سرا, توشه برگیرید. - پس , باید که عمل کننده شما, در ایامی که مهلت و فرصت دارد, پیش از شتافتن اجلش , کار کند. اقامتگاهش توشه برگیرد. - آیا نه این که شما در خانه های کسانی هستید که پیش از شما بودند و عمرهایی درازتر و آثاری ماندنی تر داشتند. پرستیدند چه پرستیدنی و آن را برگزیدند چه برگزیدنی ! سپس بی هیچ توشه ای و بی هیچ مرکبی که آن ها را به سر منزل مقصود برساند, از این دنیا کوچیدند. - دنیا سرای راستی است برای کسی که با آن از در راستی درآید و سرای عافیت و آسایش است برای کسی که از آن چیز بفهمد و سرای توانگری است برای کسی که از آن توشه برگیرد. - دنیا چشم انداز نهایی شخص نابینا (وبی بصر) است و در فرا سوی آن چیزی نمی بیند. نگاهش از دنیا فراتر می رود و در می یابد که سرای حقیقی در آن سوی دنیا است . بنابراین , شخص بینا از دنیا چشم بر می کند و نابینا به آن چشم می دوزد, بینا از دنیا توشه برمی دارد, و نابینا برای آن توشه برمی دارد. - دنیا سرای ماندن شما آفریده نشده است , بلکه چونان گذرگاهی برایتان خلق گشته است تا از آن توشه اعمال برای سرای ماندگاری فراهم آورید. - رحمت خدا بر انسانی که . غنیمت شمرده و بر مرگ پیشدستی کند و توشه عمل فراهم آورد. - پس از مرگ هرگز چیزی به کار تونمی آید, مگر کردار نیکی که پیش فرستاده باشی . - در هیچ یک از توشه های دنیا خیری نیست مگر در تقوا. - شما را, ای بندگان خدا, به تقوای خدا سفارش می کنم , تقوایی که توشه است و پناهگاه . (مقصود) و پناهگاهی رهاننده . - هرگاه نماز عشا را می خواند, با صدایی که همه نمازگزاران مسجد بشنوند, سه بار خطاب به مردم می فرمود : ای مردم , خدایتان رحمت کناد! آماده و مجهز شوید, زیرا که بانگ رحیل در میان شما سر داده اند. با این بانگ رحیل , روی آوردن به دنیا دیگر چه معنا دارد؟ خدایتان رحمت کناد! آماده شوید و با بهترین توشه ای که در برابر شماست , یعنی تقوا, رهسپار (آخرت) شوید. - هر شب هنگامی که مردم به بستر خواب می رفتند, با صدایی که همه اهل مسجد و همسایگان آن بشنوند, بانگ می زد : توشه بردارید, خدایتان رحمت کناد! زیرا که بانگ کوچیدن در میان شما سر داده اند. نیک که در برابر شماست رهسپار (آخرت) شوید, زیرا گردنه ای دشوار و منزل هایی ترسناک پیش رو دارید. یاران خویش را با این سخنان , مخاطب می ساخت : آماده و مجهز شوید, خدایتان رحمت کناد! زیرا که بانگ رحیل در میان شما سر داده اند. به دنیا کم کنید و با توشه نیکی که در برابر شماست , رهسپار شوید, زیرا گردنه ای دشوار و منزل هایی ترسناک و هراس انگیز پیش رو دارید که ناچار باید به آن ها در آید و آن جاها درنگ کنید. به دنیا را ببرید و از توشه تقوا کمک بگیرید. - به مردی که در نکوهش دنیا داد سخن می داد :- ای کسی که دنیا را نکوهش می کنی , آیا تو بر او دعوی گناه می کنی یا او بر تو؟ . فرمود : ای اسیران خاک و ای ساکنان دیار غربت ! خانه هایتان مسکن دیگران شده است و اموالتان تقسیم گشته و همسرانتان به شوهر رفته اند. شما چه خبر دارید؟ آن گاه رو به یاران خود کرد و فرمود : به خدا سوگند که اگر به آنان اجازه سخن داده شود, هر آینه به شما خبر دهند که بهترین توشه , تقواست . - در گذر از گورستان :- سلام بر شما ای

خفتگان گورها، شما پیش از ما رفتید و ما از پی شما می آییم و به خواست خدا به شما خواهیم پیوست. شده و زن ها(یتان) به شوهر رفته اند و اموال و دارایی ها(ی شما) تقسیم گشته است. خبری است که ما داریم. چه خبر دارید! سپس فرمود: بدانید که این ها اگر زبان به سخن می گشوند، بی گمان می گفتند: ما تقوا را بهترین توشه یافتیم. در بازگشت از صفین چون به گورستان رسید: ای ساکنان خانه های تنهایی و جایگاه های خشک و خالی و گورهای ظلمانی، ای اسیران خاک، ای ساکنان دیار غربت، ای تنهاییان، ای آنان که در هراس تنهایی به سر می برید! شما پیشروان مایید و پیش از ما رفتید و ما دنباله رو شما هستیم و به شما خواهیم پیوست. نشیمن (دیگران) شده و زن ها(یتان) به شوهر رفته اند و اموال و دارایی ها(ی شما) تقسیم گشته است. داریم. طرف اصحاب خود برگشت و فرمود: بدانید که اگر اجازه سخن گفتن داشتند، بی گمان به شما خبر می دادند که ((بهترین توشه تقواست)). - وای از کمبود توشه و درازی راه و دوری سفر و عظمت جایی که وارد می شویم!

معنای آماده شدن برای مرگ.

- امام علی (ع) - در پاسخ به سؤال: آماده شدن برای مرگ به چیست؟ - : به جا آوردن واجبات و دوری کردن از حرام ها و فرا گرفتن خوی های نیک. امور، دیگر آدمی را چه باک که او به سراغ مرگ رود یا مرگ به سراغش آید. خدا، که پسر ابی طالب را باکی نیست که خود به سراغ مرگ رود یا مرگ به سراغ او آید. - امام سجاد(ع) - در پاسخ به این سؤال: بهترین مرگ چیست؟ - : این که (آدمی) از ساختمان ها و خانه ها و کاخ هایش فارغ شده باشد. گناهانش توبه کار باشد و به کارهای نیک بپردازد و (با چنین حالی) بر خداوند حبیب و کریم وارد شود. - آماده شدن برای مرگ، در حقیقت، دوری کردن از حرام است و گشودن دست احسان و نیکی.

آرزوی مرگ.

قرآن. ((بگو: اگر در نزد خدا، سرای بازپسین یکسره به شما اختصاص دارد، نه دیگر مردم، پس، اگر راست می گوید آرزوی مرگ کنید. کرده اند، هرگز آن را آرزو نخواهند کرد و خدا به حال ستمگران داناست)). - پیامبر خدا(ص) : هیچ یک از شما آرزوی مرگ نکند. - هیچ یک از شما، به خاطر گزندگی که به او می رسد، مرگ را آرزو نکند، و اگر ناچار به این کار شد، بگوید: بار خدایا، تا زمانی که زندگی برای من بهتر است مرا زنده بدار و هرگاه مرگ برایم بهتر بود، مرا بمیران. - هرگز کسی از شما به خاطر گزندگی که به او می رسد، خود را به مرگ نفرین نکند. بلکه بگوید: بار خدایا، تا زمانی که زندگی برایم بهتر است، مرا زنده بدار و هرگاه مرگ برایم بهتر بود، مرا بمیران. - هیچ یک از شما، به سبب گزندگی که به او می رسد، هرگز آرزوی مرگ نکند. - چون نزد عباس که بیمار بود رفت درحالی که می نالید و آرزوی مرگ می کرد، به او فرمود: ای عباس، ای عموی رسول خدا، مرگ را آرزو مکن. نیکی هایت می افزایی و این برای تو بهتر است و اگر بدکار باشی و مرگت به تاخیر افتد، از بدی هایت دست بر می داری و این برای تو بهتر است، هیچگاه تمنای مرگ نکن. - ای سعد، آیا پیش من آرزوی مرگ می کنی؟ اگر تو برای آتش آفریده شده باشی و آتش برای تو، در این صورت آتش چیزی نیست که به سویشتابی و اگر تو برای بهشت آفریده شده باشی و بهشت برای تو، در این صورت چنان چه عمرت طولانی شود و کار نیکو انجام دهی این برایت بهتر است. - آرزوی مرگ نکند. رشته عمل قطع می شود و انسان بازمی گردد تا بدی هایش را جبران کند. - آرزوی مرگ نکند، زیرا هول و هراس قیامت سخت است و این از خوشبختی است که عمر بنده طولانی شود و خداوند توبه روزیش فرماید. - هیچ یک از شما آرزوی مرگ نکند، مگر این که به عمل خود اطمینان داشته باشد. - هیچ گاه کسی از شما آرزوی مرگ نکند، چرا که نمی داند برای خود چه پیش فرستاده است. - امام علی (ع) - به حارث همدانی: - مرگ و پس از مرگ را فراوان یاد کن و هرگز آرزوی

مرگ مکن، مگر با شرطی استوار. - سلمان: اگر پای سجده کردن برای خدا و همنشینی با عده ای که از دهانشان سخنان نیکویی چون خرمای ناب بیرون می ریزند در میان نبود، بی گمان آرزوی مرگ می کردم. - امام صادق (ع) به مردی که آرزوی مرگ می کرد: - آرزوی زندگی کن، تا این که (خدای را) اطاعت کنی و معصیتش نکنی، زیرا که اگر زنده باشی و اطاعت کنی، برایت بهتر از این است که بمیری و نه طاعت کنی و نه معصیت. - امام کاظم (ع) - نیز به چنین شخصی: - آیا میان تو و خداوند خویشاوندی است که به خاطر آن تو را کمک رساند؟ عرض کرد: خیر. خوبی هایی که بر بدی هایت فزونی داشته باشد پیش فرستاده ای؟ عرض کرد: خیر. فرمود: پس، با این حال تو هلاکت ابدی را آرزو می کنی!.

مستی مرگ.

قرآن. ((و سكرات مرگ، به راستی در رسید، این همان است که از آن می گریختی)). ((و اگر بینی آن گاه که فرشتگان جان کافران رامی ستانند، بر چهره و پشت آنان می زنند و (گویند: عذاب سوزان را بچشید)). ((چنین نیست (که انسان می پندارد. نمی آورد) تا موقعی که جان به چنبرها رسد و گفته شود: آیا کسی هست که نجات دهد؟ و به جدایی از دنیا یقین پیدا کند. آن روز، مسیر همه به سوی پروردگارت خواهد بود)). - امام علی (ع) - در وصف غافلگیر شدگان مرگ: - مستی مرگ و حسرت از دست دادن همه چیز در وجود آن ها جمع می شود و دست و پاهایشان به سستی می گراید و رنگ هایشان بر می گردد. وجود آنان بیشتر نفوذ می کند و هر یک از آنان را از زبان می اندازد، و در میان اعضای خانواده اش با چشم خود می بیند و با گوشش می شنود و خردش صحیح و سالم است و عقلش به جاست و به این می اندیشد که عمرش را در چه راه صرف کرده و روزگارش را چگونه گذرانده است! و به یاد می آورد اموالی را که گرد آورده و در به دست آوردن آن ها چشمش را بر هم نهاده (و به حلال و حرام توجه نکرده) و از موارد آشکار و شبیه ناک بر گرفته است و تبعات و گناهان گردآوری آن ها دامنگیرش شده و اینک در آستانه جدا شدن از آن هاست و این اموال برای بازماندگانش باقی می ماند که با آن هامتعم می شوند و خوشگذرانی می کنند و بدین ترتیب، برای دیگران ثروتی باد آورده است و بار گنااهش بر دوش او می باشد. و پود وجودش به این اموال بسته شده است. پس، به سبب آن چه در هنگام مرگ برایش آشکار شده، پشیمان گشته دست به دندان می گزد و به آن چه در ایام زندگانش رغبت داشته، بی میل می شود و آرزو می کند که ای کاش آن کس که حسرت او را می خورد و به سبب این اموال بر او حسادت می ورزید، آن ها را گرد آورده بود نه او! پس، مرگ همچنان در پیکر او پیش رود تا این که گوش او نیز همچون زبانش از کار بیفتد و در میان اعضای خانواده خویش افند در حالی که نه با زبانش سخنی گوید و نه با گوشش بشنود. چهره های آنان می گرداند و حرکات زبان هایشان را می بیند، ولی سخن آن ها را نمی شنود. گاه مرگ بیشتر به او می چسبد و چشمش نیز همانند گوشش گرفته می شود و روح از بدنش خارج می گردد و در میان افراد خانواده اش به مرداری تبدیل می شود. - پیامبر خدا(ص): در بالین مردگان خود حاضر شوید و به آنان ((لا اله الا الله)) تلقین کنید و نوید بهشتشان دهید، زیرا حتی مردان و زنان بردبار هم در این صحنه گنج و سرگشته می شوند و شیطان بیش از هر زمان دیگری در هنگام مرگ به آدمی نزدیک می گردد. سوگند به آن که جانم در دست اوست، مشاهده ملک الموت سخت تر از هزار ضربه شمشیر است. اوست، جان هیچ بنده ای از دنیا نرود مگر این که یکایک رگ های او درد کشند. - کمترین کشش های مرگ، چونان صد ضربه شمشیر است. - آسانترین مردن، به منزله خاری است که در میان پشم باشد. می آید بدون آن که مقداری پشم با آن باشد؟. - امام علی (ع): مرگ را سختی هایی است دشوارتر از آن که در وصف گنجد یا با خردهای مردم جهان سنجیده شود. - پیامبر خدا(ص): اگر حیوانات از مرگ آن دانند که شما می دانید، هرگز از آن هافرهبی نمی خوردید! - اگر حیوانات از مرگ آن می دانستند که آدمیزاده می داند، هرگز (آدمیان) از آن ها گوشت فرهبی نمی خوردند. - امام علی (ع): اگر آن چه را که مردگان شما دیده اند

شما می‌دیدید، بی‌گمان بی‌تاب و هراسان می‌شدید و (سخن خدا را) می‌شنیدید و اطاعت می‌کردید. را آن‌ها دیده‌اند از شما در پرده است و زودا که این پرده برافتد! آن چه مرگ و سکرآت آن را آسان می‌کند. - پیامبر خدا(ص) : دارایی خود را پیش از خود بفرست تا پیوستن به آن، شادمانت کند. - امام علی (ع) : جان‌هایتان را مشتاق نعمت بهشت گردانید، تا این که مرگ رادوست داشته باشید و زنده ماندن را دشمن. - پیامبر خدا(ص) : در سفارش به مردی : از خواهش‌ها کم کن، تا (تحمل) نداداری بر تو آسان شود و از گناهان بکاه، تا مرگ بر تو آسان گردد. - امام صادق (ع) : هر که دوست دارد خدای عزوجل سکرآت مرگ را بر او سبک گرداند، باید به خویشانش رسیدگی و به پدر و مادرش نیکی کند. عزوجل سختی‌های مرگ را بر او آسان گرداند و در زندگیش هرگز به ناداری نیفتد.

علت ناخوش داشتن مرگ .

- پیامبر خدا(ص) : به مردی که پرسید: علت ناخوش داشتن مرگ چیست؟ : آیا ثروتی داری؟ عرض کرد: آری. آیا آن را (برای آخرت) پیش فرستاده‌ای؟ عرض کرد: خیر. این جاست که مرگ را دوست نداری. - نیز در پاسخ به همین سؤال : آیامال و ثروتی داری؟ پس، ثروت را پیشاپیش خود بفرست، زیرا که آدمی وابسته به دارایی خویش است. دوست دارد که به آن برسد و اگر از خود برجای گذارد دوست دارد که با آن بماند. - امام حسن (ع) : نیز در پاسخ به همین پرسش : زیرا شما آخرت خود را ویران کرده‌اید و دنیایتان را آباد و دوست ندارید از آبادانی به ویرانه منتقل شوید. - امام صادق (ع) : مردی نزد ابوذر آمد و گفت: ای ابوذر، از چه روست که ما مرگ را ناخوش می‌داریم؟ پاسخ داد: چون شما دنیا را آباد کرده‌اید و آخرت را ویران و از این روست خوش ندارید که از آبادی به ویرانه منتقل شوید.

شخص محتضر آن چه را در آخرت برایش آماده شده می‌بیند.

- امام علی (ع) : در هنگامی که محمد بن ابی‌بکر را به استانداری مصر فرستاد : ای بندگان خدا، از مرگ و سکرآت آن بترسید و ساز و برگ را فراهم آرید، که مرگ با یکی از دو چیز بزرگ ناگهان به سراغ شما می‌آید: یا با خیری که ابد شری با آن نیست، یا با شری که هرگز خیری به همراه ندارد. از مردم نیست که جانش از پیکرش جدا شود، جز این که می‌داند به کدام یک از دوسر منزل می‌رسد: به بهشت یا به دوزخ. پس، اگر دوست خدا باشد درهای بهشت به رویش گشوده شود و راه‌های آن برایش باز گردد و آن چه را خدا برایش آماده ساخته است ببیند و از هر کاری آسوده گردد و هر بار سنگینی از دوش او برداشته شود و چنانچه دشمن خدا باشد درهای آتش به رویش گشوده شود و راه‌های آن برایش باز گردد و آن چه را خدا برایش مهیا ساخته است مشاهده کند و با هر ناخوشایندی رو به رو گردد و هر شادی و سروری را رها سازد. همه این‌ها به هنگام مرگ اتفاق افتد و در همان وقت یقین (به یکی از دو راه) پیدا شود. کسانی که پاکیزه زیسته‌اند وقتی که فرشتگان جانشان را می‌ستانند، به آنان می‌گویند: درود بر شما، به سبب کارهایی که می‌کردید به بهشت در آید)) نیز می‌فرماید: ((آنان که به خود ستم روا داشته‌اند وقتی که فرشتگان جانشان را می‌گیرند، از در تسلیم درآیند و گویند: ما هیچ کار زشتی نکردیم. - امام صادق (ع) : درباره آیه ((فلولا اذابلت الحلقوم. که جان به گلوگاه رسد و جایگاهش در بهشت به او نشان داده شود، بگوید: مرا به دنیا باز گردانید تا آن چه را می‌بینم به خانواده ام خبر دهم. این امکان ندارد. نمایانگر شدن پیامبر و ائمه برای محتضر. - امام صادق (ع) : در پاسخ به این پرسش که آیا مؤمن از کندن جانش ناراحت می‌شود؟ : نه، به خدا، زمانی که ملک الموت برای ستاندن جانش می‌آید، او بی‌تابی می‌کند. دوست خدا، بی‌تابی مکن، زیرا سوگند به آن که محمد(ص) را برانگیخت، من از پدرمهربانی که به بالینت بیاید، با تو خوشرفتارتر و مهربانترم. و بنگر. امیرمؤمنان و فاطمه و حسن و حسین و امامان از نسل آن‌ها،

(ع) در برابرش نمایان می‌شوند و به او گفته می‌شود: این رسول خدا و. هنگام، چیزی برای او خوشتر از این نیست که جانش کنده شود و به منادی بپیوندد. - حارث همدانی: نیمروزی نزد امیرمؤمنان (ع) رفتم. بدین جا کشانده است؟ عرض کردم: به خدا قسم که محبت به تو. بگویی، بی گمان در سه جا مرا خواهی دید: زمانی که جانت به این جا رسد - با دست مبارکش اشاره به حنجره خود کرد - و هنگام گذشتن از صراط و در کنار حوض (کوثر). - امام صادق (ع): هیچ کس نیست که دوستدار ما و دشمن دشمنان ما باشد و بمیرد، مگر این که (در هنگام مرگش) رسول خدا (ص) و امیرمؤمنان و حسن و حسین - صلوات الله علیهم - حاضر شوند و اگر دوستدار ما نباشد، آنان را به گونه ای که ناراحت شود، مشاهده کند. مطلب، فرموده امیرمؤمنان (ع) به حارث همدانی است که. ای حارث همدانی، هر کس بمیرد مرا رودر رو می‌بیند، مؤمن باشد یا منافق. - هیچ مؤمنی نیست که مرگش در رسد، مگر این که محمد و علی (ع) را ببیند بدان گونه که شادمان شود و هیچ مشرکی نمیرد، مگر این که آن دو بزرگوار را بدان گونه که ناراحت شود مشاهده کند. - امام علی (ع): هر که مرا دوست داشته باشد، در هنگام مرگش مرا آن گونه که خوشایند اوست بیابد و هر که مرا دشمن داشته باشد، به هنگام مرگش مرا بدان گونه که ناراحت شود بیابد. - پیامبر خدا (ص): بنگرید، که با چه کسی همسخن می‌شوید، زیرا هیچ کس نیست که مرگش در رسد، مگر این که یارانش که به سوی خدا رهسپارند در برابرش مجسم شوند. خوشایند مجسم شوند و اگر بد باشند به گونه ای بد و ناخوشایند و هیچ کس نیست که بمیرد، جز این که من به هنگام مرگش در برابر او نمایان شوم.

وضعیت پس از مرگ.

- پیامبر خدا (ص): مرگ در قیاس با وضعیت پس از آن، مانند شاخ زدن بزی بیش نیست. - آدمیزاد از زمانی که خداوند او را آفریده است، هرگز با چیزی سخت تر از مرگ روبه رو نشده است. قیاس با بعد از آن، به مراتب آسانتر است. - بس بلای بزرگی است مرگ، ای جبرئیل، جبرئیل گفت: آن چه پس از مرگ است، بلایی بزرگتر و بزرگتر از مرگ می‌باشد. - امام علی (ع): ای بندگان خدا، عالم پس از مرگ برای کسی که آمرزیده نشده باشد، سخت تر از خود مرگ است. بترسید از تنگی و فشار و تاریکی و تنهایی آن.

مرده در میان زندگان.

- پیامبر خدا (ص): کسی که مرد و آسوده شد مرده نیست، بلکه مرده (حقیقی) مرده زندگان است. - امام علی (ع): نادان، مرده ای است در میان زندگان. - و دیگری که عالمش خوانند، اما عالم نیست. دل حیوان. می‌شناسد، تا آن را بپیماید و نه راه ضلالت را تا از آن دوری گزیند. زندگان است. - دروغگو و مرده یکسانند، زیرا برتری زنده بر مرده به اعتماد بر اوست. سخن او اعتمادی نشود، زنده نیست. - در وصف زاهدان: دنیاپرستان رامی‌بینند که به مردن پیکرهایشان اهمیت می‌دهند، اما آنان به مرگ دل‌های زندگانشان بیشتر اهمیت می‌دهند. - در یاد کرد فتنه بنی امیه: - مردم آن روزگار گرگ باشند و زمامدارانش درنده و میان مایگانش طعمه و تهیدستانش (چون) مرده.

زنده در میان مردگان.

- امام حسین (ع) - در مسیر خود به کربلا: - راستی که من مرگ را جز سعادت نمی‌دانم و زندگی در میان ستمگران را جزرنج و دلتنگی. - امام علی (ع): کسی که کارهای خوبی از خود به یادگار گذارد که سرمشق دیگران باشد، نمرده است. دهد، نامش بدان برده شود.

مرگ ناگهانی .

- پیامبر خدا(ص) : مرگ ناگهانی , گرفتنی خشماگین است . - مرگ ناگهانی برای مؤمن , مایه آسوده شدن است و برای گنهگار گرفتنی خشماگین . - مرگ ناگهانی برای مؤمن مایه آسوده شدن است و برای کافر مایه دریغ و حسرت . - مرگ ناگهانی , تخفیفی است برای مؤمن (از رنج مردن و سكرات موت) و (جان) ستاندنی خشماگین از کاف . - مرگ ناگهانی , تخفیفی است برای مؤمنان و خشمی است بر کافران . - امام علی (ع) : به خدا سوگند, که پیکی از مرگ ناگهان بر من نیاید که آن راخوش نداشته باشم و نه سرزننده ای که آن را نشناسم . تشنه کامی هستم که به چشمه آبی رسد و جوینده ای که (گمشده اش را) بیابد و آن چه نزد خداست برای نیکوکاران بهتر است . - پیامبر خدا(ص) : داود نبی (ع) در روزشنبه به مرگ ناگهانی درگذشت . پرندگان با بال های خود بر او سایه افکندند . موسی کلیم الله (ع) نیز در تیه (بیابان برهوت) مرد . موسی (ع) مرد و کیست که نمیرد؟ . - امام باقر(ع) : کسی که زیر چهل سالگی بمیرد, نابهنگام (و به عمر غیرطبیعی) مرده است و کسی که کمتر از چهارده روز(بیماری بکشد و) بمیرد, مرگش مرگ ناگهانی است . - پیامبر خدا(ص) : از نشانه های (فرارسیدن) قیامت , شیوع فلج و مرگ ناگهانی است .

تشیع جنازه .

- پیامبر خدا(ص) : نخستین پاداشی که بعد از مرگ مؤمن به او داده می شود, این است که همه تشیع کنندگان جنازه اش آمرزیده می شوند . - امام صادق (ع) : نخستین تحفه ای که به مؤمن داده می شود, آمرزش تشیع کنندگان جنازه اوست . - امام باقر(ع) : چون مؤمن در گور خودنهاده شود به او ندا آید : هان ! نخستین هدیه به تو بهشت است و هدیه کسانی که تشیيع کرده اند آمرزش . - امام صادق (ع) : شایسته است که صاحبان عزا برادران دینی میت را از مرگ او با خبر سازند, تا در تشیيع جنازه حاضر شوند و بر او نماز خوانند و بدین ترتیب , هم برای آنان اجری حاصل شود و هم برای میت استغفار به عمل آید . - پیامبر خدا(ص) : برای نیکی به پدر و مادرت , مسافت دوساله پیما . آوردن صله رحم , مسافت یک ساله پیما . برای عیادت بیمار, یک میل راه پیما و برای شرکت در تشیيع جنازه ای , دو میل راه پیما . - امام باقر(ع) : هر که جنازه مسلمانی را تشیيع کند, روز قیامت چهار شفاعت به او داده شود و چیزی نگوید, مگر این که فرشته گوید : چنین چیزی از آن تو باد . - پیامبر خدا(ص) : هیچ مرده ای نیست که در تابوتش نهاده و سه گام برده شود, مگر این که با صدایی که هر کس که خدا بخواهد, آن را می شنود, صدا می

زند: ای برادران، ای تابوت کشان، زنه‌ار که دنیا شما را چون من نفریید! و روزگار شما را نیز چون من بازی ندهد! برای بازماندگانم مال و منال برجای گذاشتم، در حالی که آنان بار گناهی از مرا به دوش خود نمی کشند و شما نیز مرا تشیع می کنید و سپس تنه‌ایم می گذارید و خداوند جبار از من حساب می کشد. - امام باقر(ع) - در پاسخ به این سؤال که انسان بهتر است دعوت به تشیع جنازه را بپذیرد یا ولیمه را: - دعوت به تشیع جنازه را بپذیرد، زیرا حضور در تشیع جنازه، یادآور مرگ و آخرت است و حضور در ولیمه‌ها از این امور غافل می گرداند.

آداب تشیع جنازه.

- پیامبر خدا(ص): بر شما باد حفظ آرامش و وقار: بر شما باد آرام راه رفتن با جنازه هایتان. - وقتی از جنازه ای گذشتند که مانند خیکی که تلم می زنند بالا و پایین می شد: آرام باشید! با جنازه هایتان به آرامی حرکت کنید. - هرگاه در پی جنازه ای می رفت، اندوه او را فرا می گرفت، بیشتر حدیث نفس می کرد و کمتر سخن می گفت. - ای ابوذر، هرگاه در پی جنازه ای به راه افتادی، باید عقلت با تفکر و خشوع به آن مشغول شود و بدان که تو نیز به او می پیوندی. - امام باقر(ع): هرگاه جنازه ای را تشیع می کنی، چنان باش که انگار این تویی که بردوش‌ها حمل می شوی و گویی از پروردگارت می خواهی تو را به دنیا باز گرداند، تا همچون کسی که زنده است کار کنی، زیرا که دنیا در نظر دانایان مانند سایه است. - امام صادق(ع): هرگاه جنازه ای را بردوش کشیدی، تصور کن این تو هستی که برشانه‌ها حمل می شوی یا گویی از پروردگارت می خواهی به دنیا برگردی تا دست به عمل (نیک) زنی. چگونه (زندگی را) از سر می گیری. سپس فرمود: شگفتا از مردمی که رستخیز رفتگان نشان به خاطر پیوستن بازماندگان نشان به آن‌ها به تاخیر افتاده و چاووشی در میان آن‌ها بانگ رحیل سر داده، اما آنان همچنان به بازی و تفریح سرگرمند. - پیامبر خدا(ص): بهترین تشیع کنندگان جنازه، کسی است که (خدا و مرگ و پس از مرگ را) بیشتر یاد کند و کسی که تا جنازه (در گور) نهاده نشود او ننشیند و کاملترین پیمان‌ه (ثواب) را کسی دارد، که سه مرتبه (یاسه مشت) خاک روی لحد بریزد. - امام علی(ع) - چون در تشیع جنازه ای صدای خنده مردی را شنید: گویی که مرگ را در این جهان برای دیگران رقم زده اند و انگار که حق در این دنیا بر دیگران واجب گشته است و گویی مردگانی را که می بینیم، مسافرانی هستند که به زودی سوی ما باز می گردند! آنان را در گورهایشان می نهیم و میراثشان را می خوریم، آن گونه که پنداری پس از آن‌ها جاودان خواهیم ماند. سپرده ایم، حال آن که هدف هر بلا و حادثه ای بنیاد برافکن قرار داریم. - امام صادق(ع): امیرمؤمنان(ع) جنازه ای را تشیع کرد و چون در لحد نهاده شد، خانواده اش ضجه کردند و گریستند. حضرت فرمود: چرا می گریید؟ هان! به خدا سوگند اگر اینان آن چه را می‌تشان دیدمی دیدند، بی گمان گریه کردن بر او را از یادشان می برد. به سوی اینان بارها بر می گردد چندان که احدی از ایشان را باقی نگذارد.

خاکسپاری.

- امام رضا(ع): علت این که دستور داده شده است مرده را به خاک بسپارند، این است که مردم متلاشی شدن پیکر او و منظره زشت و تغییر بویش را مشاهده نکنند و زندگان از بوی او و آفت و فساد می که به پیکرش می رسد آزار نینند و برای این که از چشم دوستان و دشمنان پنهان بماند و دشمنش شاد و دوستش اندوهگین نشود. - پیامبر خدا(ص): مردگان خود را در میان مردمان نیک به خاک بسپارید، زیرا مرده نیز همچون زنده از همسایه بد رنج می برد. - امام علی(ع): رسول خدا(ص) به ما دستور داد مردگانمان را در میان مردمانی صالح به خاک بسپاریم، زیرا مردگان نیز همچون زندگان از همسایه بد رنج می برند. - پیامبر خدا(ص): چون مؤمن بمیرد، گورها از مرگ او زیبا و روشن می شوند و هیچ قطعه ای از خاک گورستان نیست، مگر این

که آرزو می کند او در آن جا دفن شود و هرگاه کافر بمیرد گورها از مرگ او تاریک می شوند و هیچ قطعه ای از خاک گورستان نیست، مگر این که از تدفین او در خود به خدا پناه می برد. - هرگاه کسی پیش از ظهر بمیرد، نیمروز را جز در گورش نباید بخوابد و هرگاه کسی بعد از ظهر بمیرد، شب را جز در گورش نباید به سر برد. - هرگاه کسی از شما مرد او را نگه ندارید و زود به خاکش بسپارید و بالای سرش آغاز سوره بقره خوانده شود و پایین پایش پایان بقره. - هرگاه کسی اول روز مرد، نیمروز راجز در گورش نباید بگذرانند. - مردگان خود را شب دفن نکنید، مگر این که ناچار باشید. - بیشترین مهربانی خدا به بنده، آن وقتی است که در گورش نهاده شود.

سخت تر از مرگ .

- امام علی (ع) : سخت تر از مرگ، نیازخواهی از نا اهل است. - سخت تر از مرگ، آن چیزی است که برای رهایی از آن آرزوی مرگ شود. - امام عسکری (ع) : از زندگی بهتر، آن چیزی است که هرگاه از دستش دهی از زندگی بیزار شوی و از مرگ بدتر، آن چیزی است که هرگاه گرفتارش شوی دوستدار مرگ شوی.

آن چه پس از مردن دنبال انسان می آید.

- پیامبر خدا(ص) : سه چیز از پی مرده می رود : خانواده اش، مالش و کردارش، امادوتای آن ها بر می گردند و یکی می ماند : خانواده و مالش بر می گردند و کردارش می ماند. - از اعمال و حسنات مؤمن آن چه پس از مرگش (ثوابش) به او می رسد، دانشی است که تعلیم دهد و منتشر کند، یا فرزند صالحی که از خود برجای گذارد، یا مصحفی که به ارث گذارد، یا مسجدی که بسازد، یا خانه ای که برای مسافران بسازد، یا نهی که حفر کند، یا صدقه ای که در زمان تندرستی و حیات از دارایی خود برقرار سازد (ثواب این ها) بعد از مرگش به او می رسد. - چهار کس اند که بعد از مردن نیز همچنان اجر کارشان به آن ها می رسد : مردی که در حال مرز داری در راه خدا بمیرد و مردی که دانشی را آموزش دهد، تازمانی که به آن دانش عمل شود اجرش به او می رسد و مردی که صدقه ای برقرار سازد، تازمانی که آن صدقه برجا و مستمر است اجرش به او می رسد و مردی که فرزند صالحی به یادگار گذارد و آن فرزند برایش دعا کند. - امام صادق (ع) : شش چیز است که (ثواب آن ها) بعد از وفات مؤمن به او می رسد : فرزندى که برایش آموزش طلبد، مصحفی که از خود بر جای گذارد، نهالی که بکارده، صدقه آبی (مانند نهر و قنات) که جاری سازد، چاهی که حفر کند و سنتی (و کردار نیکی) که بعد از او به کار بسته شود.

دارایی .

دارایی خاستگاه خواست هاست .

قرآن . ((دارایی و فرزندان زیور زندگی دنیا بند و نیکی های ماندگار، نزد پروردگارت بهتر و از نظر امید (نیز) بهتر است)). - امام علی (ع) : دارایی، خاستگاه خواست هاست. - دارایی، تاراج حادثه هاست. - دارایی، آرزوها را تقویت می کند. - دارایی، مایه آرامش و خوشی وارث است. - دارایی، سبب فتنه هاست و تاراج حادثه هاست. - دارایی، باعث مشقت است و مرکب رنج. - دارایی، صاحبش را در دنیا گرامی می سازد و نزد خدای سبحان خوارش می کند. - دارایی، صاحب خود را در دنیا بالامی برد و در آخرت پایینش می آورد. - دارایی، برای صاحب خود وبال است، مگر آن چه که (برای آخرتش) پیش فرستد. - دارایی، باعث (فتنه نفس است و تاراج پیشامدهاست. - من، سرور مؤمنانم و دارایی، سرورستمگران، دارایی، ریاست نمی کند بلکه به وسیله

آن ریاست می شود. - من , سرور مؤمنانم و دارایی , سرور نابکاران . - پیامبر خدا(ص) : دینار و درهم کسانی را که پیش از شما بودند نابود کرد و این دونا بود کننده شماست . - ابن مسعود در حال پرداخت عطای مردم بود که مردی آمد و ابن مسعود هزار درهم به او بخشید. زیرا از رسول خدا(ص) شنیدم که می فرمود: جز این نیست که پیشینیان شما را درهم و دینار هلاک کرد و این دو هلاک کننده شماست . - امام علی (ع) : دارایی تو در زمان حیات ستاینده توست و پس از مرگت نکوهنده تو. - دارا, در رنج و تعب است . - دارایی , سرچشمه اندوههاست . - دارایی هر اندازه باشد, غم و اندوه ها دوچندان می شو. - پیامبر خدا(ص) : هر امتی گوساله ای (سامری) دارد که آن را می پرستند و گوساله (سامری) این امت درهم و دینار است .

دارایی دام ابلیس است .

قرآن . ((و از ایشان هر که را توانستی با آوای خود برانگیزان و با سواران و پیادگان بر ایشان بتاز و با آنان در اموال و اولاد شرکت کن و به ایشان وعده بده . شیطان جز فریب به آن ها وعده نمی دهد)). - امام صادق (ع) : شیطان آدمی را همه جامی گرداند و چون خسته اش کرد, در بزنگاه دارایی برایش کمین می کند و گردنش رامی گیرد. - ابلیس که خدایش لعنت کند, می گوید : هر چیزی مرا در به دام انداختن فرزند آدم خسته و درمانده کند, یکی از سه چیز هرگز مرا در باره او به رنج نخواهد افکند : به دست آوردن مال از راه غیر حلال , یا پرداختن حق و حقوق آن , یا مصرف نابجای آن . - پیامبر خدا(ص) : شیطان , که خدایش لعنت کند, گفت : شخص دارا در یکی از سه مورد از چنگ من نخواهد رست و صبح و شب با این سه پیش او می روم : به دست آوردن مال از راه غیر حلال , خرج کردن نابجای آن و مال را محبوب او می گردانم و در نتیجه , حق و حقوق آن را نمی پردازد. - ابن عباس : نخستین درهم و دیناری که در روی زمین ضرب شد, ابلیس به آن دونگریست . برداشت و بر دیده اش نهاد و سپس به سینه اش چسباند و آن گاه (از شادی) فریادی زد و دوباره آن دو را به سینه اش چسباند و گفت : شما نور چشم و میوه دل من هستید. داشته باشند, دیگر مرا باکی نیست که هیچ بتی پرستند. شما را دوست داشته باشند.

پیامدهای مال دوستی .

قرآن . ((و مال را دوست دارید, دوست داشتنی بسیار)). - امام علی (ع) : مال دوستی , سبب فتنه هاست . - مال دوستی , آینده را تباه می کند. - مال , آینده را تباه می کند و آرزوها را گسترش می دهد. - مال دوستی , آرزوها را تقویت می کند و اعمال را تباه می سازد. - مال دوستی , دین را سست و یقین را تباه می کند. - مسیح (ع) : به دارایی های دنیا پرستان منگرید, زیرا درخشش اموال آن ها نورایمان شما را می برد. - پیامبر خدا(ص) نشسته بود که بیابان نشین نافر هیخته ای برخاست و گفت : قحطی ما را نابود کرد. خطر دیگری بر شما می ترسم و آن هنگامی است که دنیا به طرف شما سرازیر شود. - امام علی (ع) : در - وصف عیسی (ع) : - نه همسری داشت که فریفته اش کند و نه فرزندی که اندوهگینش سازد و نه مال و ثروتی که او را متوجه خود سازد (و از خدا و آخرت غافل گرداند). - هرگاه خداوند سبحان بنده ای را دوست بدارد, مال و ثروت را منفور او گرداند و آرزوهایش را کوتاه سازد. هرگاه خداوند بد بنده ای را بخواهد, مال و ثروت را محبوب او گرداند و آرزوهایش را بگستراند.

دوست داشتن مال حلال .

قرآن . ((بر شما مقرر شده است که چون یکی از شما را مرگ فرارسد, اگر مالی بر جای گذارد, برای پدر و مادر و خویشاوندان (خود) به طور پسندیده وصیت کند. کار) حقی است بر پرهیزگاران)). - امام صادق (ع) : خیری نیست در کسی که دوست نداشته باشد از راه حلال مال به دست آورد, تا به وسیله آن آبرویش را حفظ کند و بدهکاریش را پردازد. - خیری نیست در کسی

که دوست نداشته باشد از راه حلال مال گرد آورد، تا به وسیله آن آبرویش را نگه دارد و بدهکاریش را بپردازد و صله رحم به جا آورد. - امام سجاد(ع) : بهره برداری از مال (و به کار انداختن سرمایه) کمال مردانگی است. - پیامبر خدا(ص) : از مردانگی است، بهسازی دارایی. - امام صادق(ع) : بر تو باد بهسازی دارایی، زیرا که دارایی مایه بلند مرتبگی کریم است و سبب بی نیاز شدن از لئیم. - امام علی(ع) : کسی که مالش را بهبود ببخشد مالی به دست نیاورده است. - پیامبر خدا(ص) : چه نیکوست، مال درست برای مرد درست. - امام صادق(ع) : نیکو یآوری است، دنیا برای آخرت. - امام علی(ع) : توانگری ناآقا را آقامی کند. می سازد. - دولتمندی، خطای صاحبش را درست می نمایاند و درستی و حقانیت دشمن او را نادرست. - توانگری، در غربت وطن است و ناداری، در وطن غربت. - پیامبر خدا(ص) : دشنام دادن به مؤمن گناه است و جنگیدن با او کفر و خوردن گوشتش (غیبت کردن از وی) نافرمانی خدا و حرمت مالش، چون حرمت خون اوست.

ثروت زیاد.

قرآن. ((تفاخر به بیشتر داشتن، شما را غافل داشت. کارتان (و پایتان) به گورستان رسید)). (وای بر هر بدگوی عیبجویی. بر شمرش. (مرا با آن که (او را) تنها آفریدم و اگذار. بسیار به او بخشیدم. (و کسانی که زر و سیم را گنجینه می کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی کنند، ایشان را از عذابی دردناک خبر ده)). - پیامبر خدا(ص) : هیچ بنده ای به سلطانی نزدیک نشد، مگر این که از خدای متعال دور گشت و مال و ثروتش زیاد نشد مگر این که حسابش سخت گردید و پیروانش بسیار نشدند، مگر این که شیطان هایش زیاد شدند. - امام علی(ع) : فراوانی مال و ثروت، دل ها را تباہ می کند و گناهان را پدید می آورد. - امام باقر(ع) : مردی نزد ابوذر آمد و به او بشارت داد که گوسفندانش زاییده اند و گفت : ای ابوذر، مژده که گوسفندان زاییدند و زیاد شدند! ابوذر گفت : زیاد بودن آن ها مرا خوشحال نمی کند. دوست ندارم! مالی را که کم باشد اما بسنده دوست تر دارم، از مالی که زیاد باشد اما (از زیاد خدا) غافل سازد. - پیامبر خدا(ص) : با ابوذر در یکی از حره های مدینه می رفت تا آن که به کوه احد رسید. احد طلا داشته باشم و سه شب بگذرد و دیناری از آن نزد من باقی بماند، جز چیزی که برای پرداخت وامی نگه دارم، مگر این که از راست و چپ و پشت سر به بندگان خدا بذل و بخشش کنم. و فرمود : ثروتمندان در روز قیامت تهیدستند، مگر کسی که از راست و چپ و پشت سر خود بذل و بخشش کند و کارهای خیر انجام دهد و اینان اندکند. - ابوذر : شبی از شب ها بیرون آمدم. ناگاه رسول خدا(ص) را دیدم که تنها می رود و هیچ کس با او نیست فکر کردم خوش ندارد کسی همراهش باشد. ابوذر می گوید : من در نور ماه به راه افتادم. کیست این؟ عرض کردم : ابوذر، فدایت شوم. حضرت راه رفتم، پس، فرمود : ثروتمندان در روز قیامت تهیدستند، مگر کسی که خداوند مالی به او دهد و او از راست و چپ و از پس و پیش آن را بخشش کند و با آن کار خیری انجام دهد. ابوذر می گوید : باز هم ساعتی با آن حضرت رفتم. بنشین و مرا در گودیی که اطرافش سنگ بود نشانید و فرمود : بنشین تا برگردم. پیامبر در ریگزار به راه افتاد و رفت تا جایی که دیگر او را ندیدم و از نظرم ناپدید شد. - امام صادق(ع) : خداوند به هیچ بنده ای سی هزار (درهم) نداد که برایش خیری بخواهد. حلال ده هزار درهم گرد نیاورد. اوقات خداوند برای عده ای دنیا و آخرت را گرد می آورد. روزانه اش داده شود و عمل روزیش گردد، بی گمان خداوند دنیا و آخرت را برای او فراهم آورده است. - امام علی(ع) : خیر (و برکت) آن نیست که دارایی و فرزندان زیاد شود. خیر آن است که دانشت افزون شود و بردباریت بسیار گردد و این که به عبادت پروردگارت بر مردم بنازی. - افزودن بر چیزی (یا تفاخر به زیاد داشتن چیزی) که نه آن برای تو می ماند و نه تو برایش می مانی، از بزرگترین نادانی است. - امام صادق(ع) : هیچ گاه ثروت مردی زیاد نشد، مگر این که حجت خدای متعال بر او بزرگ شد. را از خود دور کنید، این کار را نکنید. شد : با چه چیز؟ فرمود : با بر آوردن نیازهای برادران خود از اموالتان. - از جمله سخنان نجوا آمیز خدای متعال با موسی(ع) این بود : به ثروت زیاد هیچ کس غبطه

مخور، زیرا ثروت زیاد مایه گناهان زیاد می شود. واجب می گردد. - آسایش دل را جستجو کردم و آن را در کمی مال و ثروت یافتیم. - پیامبر خدا(ص): من از فقر بر شمانمی ترسم. زیاد داشتن برای شما نگرانم. - امام رضا(ع): مال و ثروت جمع نشود، مگر با داشتن پنج خصلت: بخل شدید، آرزوی دراز، آزمندی چیره (بر جان)، رسیدگی نکردن به خویشان و برگزیدن دنیا بر آخرت. - امام علی(ع): انبوهی مردم تو را نفریبند و از خویشان غافل نسازد، در حالی که دیده ای پیش از تو کسانی بودند که، بر اثر آرزوی دراز و دور دیدن مرگ، مال و ثروت گرد آوردند و از نادارای پرهیختند و از عواقب (آن) خود را ایمن پنداشتند. بر آنان فرود آمد و ایشان را از وطنشان بیرون راند. دراز داشتند و ساختمان های استواری ساختند و مال فراوان گرد آوردند، چگونه گورها، خانه های آنان شد و آن چه گرد آورده بودند تباه گردید و اموالشان نصیب میراث خواران شد و زنانشان از آن دیگران شدند! - امام باقر(ع) - در پاسخ به سؤال از درهم ها و دینارها و وظیفه مردم نسبت به آن ها - : این ها خاتم های خدا در زمین اویند. خداوند آن ها را برای مصلحت آفرید گانش قرارداد است و با این درهم و دینارهاست که امور و کسب و کار آن ها رو به راه می شود. که درهم و دینار زیادی داشته باشد و حق و حقوق خدای متعال را در آن ها بگذارد و زکاتش را پردازد، این درهم ها و دینارها برای او گوارا و پاکیزه است و هر که درهم و دینار زیادی جمع کند و زفتی نشان دهد و حق و حقوقی را که خداوند در آن ها دارد پردازد و از آن ها ظرف و ظروف بسازد، آن تهدیدی که خدای عزوجل در کتاب خود کرده سزاوار اوست. می فرماید: ((روزی که آن (گنجینه) ها را در آتش دوزخ بگدازند و پیشانی و پهلو و پشت آنان را با آن ها داغ کنند (و گویند): این است آن چه برای خود اندوختید. می اندوختید بچشید)).

گفتاری در معنای کنز و مال اندوزی:

شکی نیست که جامعه ای که انسان به مقتضای سرشت و طبیعت اولیه اش آن را پدید آورده، فقط با مبادله پول و کار می تواند روی پای خود بایستد و اگر این مساله در کار نبود، جامعه انسانی طرفه العینی زنده نمی ماند. این مبنا استوار است که چیزهایی از مواد اولیه زمین می گیرد و در حد توان روی آن ها کار می کند و آن گاه به اندازه نیاز خود از آن برای خودش بر می دارد و مازاد بر نیازش را با چیزهایی که دیگر افراد جامعه در اختیار دارند و مورد نیاز او می باشد معاوضه می کند. نانی که تهیه کرده است بر می دارد و اضافه بر نیازش را با پارچه ای که نساج بافته است عوض می کند. همین ترتیب. اجتماعشان در حقیقت خرید و فروش و مبادله و معاوضه است. آن چه از بررسی های اقتصادی به دست می آید، این است که نخستین انسان ها معاملات خود را به صورت مبادله پایاپای و کالا به کالا انجام می داده اند و فکرشان به فرایندی فراتر از این نمی رسیده است. نکته ای که در این جا هست این است که نسبت میان کالاها، بر حسب شدت و ضعف نیازشان به آن ها و فراوانی و کمبود کالاها، مورد نیاز، در میان آن ها فرق می کرد. کمیاب تر بود تمایل به تحصیل آن بیشتر می شد و ارزش آن نسبت به سایر کالاها افزایش می یافت و برعکس، هر چه کمتر مورد نیاز بود یا بر اثر فراوانی و وفور کسادتر می شد، رغبت مردم به آن کمتر می شد و ارزشش از سایر کالاها پایین تر می آمد. این موضوع در واقع ریشه ارزش و قیمت است. پس از مدت ها، انسان ها پاره ای کالاها، کمیاب و با ارزش، مانند گندم و تخم مرغ و نمک را پایه قیمت قرار دادند و سایر کالاها، مالی، با ارزش های متفاوت، را با آن ها سنجیدند و این کالاها محور مبادلات بازار قرار گرفت. هنوز هم در برخی جوامع کوچک روستایی و میان قبایل بدوی رایج است. انسان ها همچنان این شیوه را به کار می بستند تا آن که به برخی فلزات، مانند طلا و نقره و مس و امثال این ها دست یافتند و آن ها را ملاکی برای قیمت دیگر کالاها و مقیاس واحدی برای سنجش آن ها قرار دادند. متکی به خود و بقیه کالاها متکی به آن ها بودند. عاقبت، کار به آن جا رسید که طلا - مقام اول را به دست آورد و نقره مقام دوم را و بقیه در مقام های بعد قرار گرفتند و همگی به صورت سکه های شاهی یا دولتی ضرب شدند و یکی دینار شد و یکی درهم و یکی فلس و غیره که شرح

این داستان مفصل از دایره و هدف بحث ما، خارج است. چندی نگذشت که طلا و نقره پایه قیمت گذاری شدند و بهای هر چیزی با آن‌ها تعیین می‌شد و مال یا کار انسان با آن دو سنجیده می‌شد و بالا رفتن هزینه‌های حیاتی در این دو فلز متمرکز بود و ملاک ثروت و دارایی به شمار می‌آمدند و روح زندگی جامعه با آن‌ها پیوند داشت، به طوری که با مختل شدن کار این دو فلز، روح جامعه نیز دچار اختلال می‌شد، اگر این دو فلز در بازار معاملات جریان می‌یافتند، معاملات نیز به جریان می‌افتاد و اگر متوقف می‌شدند معاملات نیز متوقف می‌گردید. بعدها وظیفه‌ای را که در جوامع انسانی به این دو فلز محول شده بود - یعنی حفظ ارزش کالا و کار و تشخیص نسبت یکی از آن‌ها به دیگری - اوراق رسمی که امروزه میان مردم رایج است به عهده گرفت، مثل پوند و دلار و غیره و مانند چک‌های بانکی. بدون آن‌ها که فی‌نفسه ارزشی داشته باشند، پس این‌ها ارزش‌هایی اعتباری هستند. دقت در جایگاه اجتماعی طلا و نقره - از این جهت که دو پول نگهدارنده ارزش‌ها و قیمت‌ها و دو مقیاسی هستند که کالاها و دارایی‌ها، با نسبت‌های متفاوتی که میان‌شان هست، با آن دو سنجیده می‌شوند - روشن می‌سازد که این دو فلز نمایانگر نسبت اشیا با یکدیگر می‌باشند و از آن‌جا که، برحسب اعتبار - نمایانگر نسبت‌ها و حتی می‌توان گفت خود نسبت‌ها، هستند، لذا با بطلان آن‌ها نسبت‌ها نیز باطل می‌شوند و با نگهداری آن‌ها و جلوگیری از جریان‌شان نسبت‌ها حبس می‌شوند و با توقف آن‌ها متوقف می‌شوند. در دو جنگ جهانی اخیر شاهد بودیم که از اعتبار افتادن پول‌های برخی کشورها، مانند منات دولت تزاری و مارک آلمان، چه آشوب و فروپاشی ثروت و اختلالی در امور زندگی مردم پدید آمد. اندوختن طلا و نقره و جلوگیری از گردش آن‌ها در میان مردم نیز همین وضع را پیش می‌آورد. فرمایش امام باقر(ع) در روایت امالی که پیشتر نقل کردیم اشاره به همین نکته دارد: خداوند درهم‌ها و دینارها را برای مصلحت آفرید گانش قرار داده و امور زندگی و کسب و کار آن‌ها با این‌ها رو به راه می‌شود. از این‌جا روشن می‌شود که گنجینه کردن و اندوختن طلا و نقره، باعث از بین رفتن ارزش اشیا و نابود شدن قدرت زر و سیم‌های اندوخته شده در زنده کردن داد و ستدهای جاری و رونق بازار در جامعه است و از بین رفتن معاملات و از کار افتادن بازارها، حیات جامعه را از بین می‌برد و به نسبت رکود و وقفه داد و ستدها و بازارها، حیات جامعه دچار وقفه و ضعف می‌گردد. منظورم از اندوختن زر و سیم، انبار کردن آن‌ها در گنج‌های مخصوص نیست، چه، حفظ و نگهداری اموال نفیس و کالاهای ارزشمند از نابودی، وظیفه‌ای است که غریزه انسانی بدان حکم می‌کند و عقل سلیم آن را می‌پسندد. نقدینه‌ها در راه داد و ستدها، به هر نحوی، به جریان افتند، افتاده است و چنانچه برگشت کرد، باید اندوخته شوند و از نابودی و خطر غصب و سرقت و تاراج و خیانت حفظ گردند. منظورم از اندوختن زر و سیم و دور قرار دادن آن‌ها از جریان یافتن در دادوستدهای بازار و گردش برای بهبود شئون زندگی و رفع نیازهای جامعه است، مانند سیر کردن گرسنه‌ای و سیراب کردن تشنه‌ای و پوشاندن برهنه‌ای و سود کاسبی و بهره‌مند شدن کارگری و رشد مالی و درمان بیماری و آزاد ساختن اسیری و نجات دادن بدهکاری و زدودن رنجی و گشودن گره غمی و کمک به بیچاره و درمانده‌ای و دفاع از قلمرو و حریم جامعه پاک و سالم و اصلاح مفاسد اجتماعی و موارد بی‌شمار دیگری که هزینه کردن پول در آن‌ها یا واجب و لازم است یا مستحب و یا مباح و در هر صورت باید حد اعتدال را نگه داشت و از افراط و تفریط و امساک و ولخرجی خودداری کرد. که انفاق و هزینه کردن پول مستحب (یا مباح) است، گو این که خودداری از آن نه شرعاً گناه و جرم است و نه عقلاً، اما از بین بردن زمینه انفاقات مستحب با انباشتن پول، خود از بدترین جرم‌ها و گناهان است. این مساله را در زندگی روزمره خود در امور مربوط به مسکن و ازدواج و خورد و خوراک و پوشاک در نظر بگیرید، خواهید دید که ترک انفاقات مستحب در شئون زندگی و معاش و اکتفا کردن دقیق به انفاقات ضروری که در حد واجب شرعی باشد چه اختلالی در نظام زندگی به وجود می‌آورد، اختلالی که هیچ چیز آن را جبران نمی‌کند و راه سرایت فساد و تباهی به آن را هیچ عاملی نمی‌بندد. با این توضیحات روشن می‌شود که آیه ((والذین یکنزون الذهب و الفضة و لاینفقونها فی سبیل اللّٰه فبشرهم بعذاب الیم)) بعید نیست مطلق باشد و انفاقات مستحب

را هم ، با عنایت به آن چه گذشت ، شامل شود، زیرا اندوختن پول و دارایی‌ها موضوع انفاقات مستحب را نیز، همانند انفاقات واجب ، از بین می برد. همچنین معنای سخن ابوذر روشن می شود که پیش از این به روایت طبری گفتیم که وقتی برعثمان بن عفان وارد شد، به او گفت : از مردم به همین راضی نشوید که آزار ندهند، بلکه باید بذل احسان کنند و پردازنده زکات نباید به همین کاربسته کنند، بلکه باید به همسایگان و برادران نیز نیکی کند و به خویشاوندان برسد. عبارت او تقریباً یا دقیقاً تصریح دارد به این که وی نیز انفاق آن چه را، بعد از اخراج زکات ، از هزینه زندگی اضافه بیاید واجب نمی دانسته است ، بلکه انفاق در راه خدا را به واجب و مستحب تقسیم می کند، منتها حرف او این بوده که راه های انفاقات غیر زکوی را نباید بست و باب خیرات را بکلی مسدود کرد، زیرا این کار مستلزم ابطال غرض تشریح و تباه کردن مصلحت عامی است که شارع در نظر گرفته است . ابوذر می گوید : حکومت اسلام ، حکومت خود کامانه قیصران روم یا پادشاهان ایران نیست که تنها وظیفه اش ایجاد امنیت و جلوگیری از تجاوز مردم به یکدیگر باشد و مردم آزاد باشند هر کاری که دلشان خواست انجام دهند، افراط کنند یا تفریط، اصلاح کنند یا افساد، راه درست را بیمایند یا بیراهه روند. بکنند و کسی از ایشان باز خواست نکند. حکومت اسلام یک حکومت اجتماعی - دینی است که صرفاً از مردم به این راضی نمی شود که به یکدیگر آزار نرسانند، بلکه مردم را در کلیه شؤون زندگیشان به سوی عواملی سوق می دهد که آنان را برای تمام طبقات جامعه - از امیر و مأمور و رئیس و مرئوس و خادم و مخدوم و توانگر و تهیدست و قدرتمند و ناتوان - در حد توانش سعادت زندگی آن ها را فراهم می آورد. ثروتمند را از طریق کمک فقیر به او برطرف می سازد و نیاز فقیر را از طریق مال ثروتمند، جایگاه و مقام قوی را از طریق احترام ضعیف به او حفظ می کند و حیات ضعیف را از طریق مهربانی و مراقبت قوی از او، صدارت فرادست را از طریق اطاعت فرودست از او حفظ می کند و اطاعت فرودست را از طریق انصاف و عدالت فرادست . این همه ، تنها با ترویج نیکوکاری ها و گشودن باب خیرات و به کار بستن واجبات و مستحبات به نحوی که در خور و شایسته آن ها باشد امکانپذیر است . اکتفا نمودن به دادن زکات واجب و ترک یکسره انفاق های مستحب ، بنیاد زندگی دینی را به هم می زند و غرض شارع را نقض می کند و مایه حرکت سریع به سمت یک نظام از هم گسیخته و هرج و مرج و فساد ریشه دار غیر قابل اصلاحی می شود. همه این ها، ناشی از سهل انگاری در زنده داشتن غرض دین و مسامحه با ستمگران است ((اگر به آن عمل نکنید فتنه و فساد بزرگ در زمین پدید خواهد آمد)).

ابوذر - در روایتی که قبلاً - از طبری نقل کردیم به معاویه می گفت : چرا مال مسلمانان را مال الله می نامی ؟ معاویه در جوابش می گفت : خدا رحمت کند! ای ابوذر، مگر نه این است که ما بندگان خدا هستیم و مال مال اوست و مردم آفریدگان او و فرمان ، فرمان او؟ و ابوذر می گفت : با این همه ، این سخن را مگو. علتش این بود که آن چه را معاویه و کارگزاران او و خلفای اموی بعد از او می گفتند، گو این که سخن حق و درستی بود و از پیامبر(ص) نیز این سخن روایت شده و کتاب خدا هم بر آن دلالت دارد، امانتیجه ای که آن ها از این جمله می گرفتند، درست برخلاف آن چیزی بود که خدای سبحان در نظر دارد، زیرا مقصود از جمله ((المال مال الله)) این است که مال به سبب برخورداری کسی از قدرت و شوکت و سلطه ، اختصاص به او پیدا نمی کند. دارایی ها از آن خداست و باید در همان مواردی که خود او تعیین و مشخص کرده است ، هزینه شود. ثروتی را که فرد از طریق کسب و کار یا ارث و یا امثال این راه ها به دست می آورد حکم خود را دارد و اموالی را که حکومت اسلامی به دست می آورد، مانند غنیمت یا جزیه یا خراج یا صدقات و امثال این ها نیز موارد انفاقشان را دین مشخص کرده و زمامدار حق ندارد هیچ یک از این درآمدها را به مقدار بیشتر از آن چه برای مخارج زندگیش لازم است به خود یا یکی از بستگانش اختصاص دهد، چه رسد به این که اموال را کتز و مال اندوزی کند و با آن ها کاخ ها برافرازد و حاجب و دربان استخدام کند و نحوه زندگی قیصر و کسرا را در پیش گیرد. اما غرض معاویه و امثال او از اظهار این جمله آن بود که جلو اعتراض مردم به مصرف کردن مال مسلمانان در راه امیال و شهواتشان و بذل و بخشش آن در راه های غیر خداپسندانه و نرساندن آن به

مستحقانش را بگیرند و نگذارند که مسلمانان بگویند: مال مسلمانان را چرا در راهی غیر از راه آنان خرج می کنید؟ لذا می گفتند: مال از آن خداست و ما هم امنای او هستیم و طبق نظر خود در این اموال دخل و تصرف می کنیم و با این منطق بازی کردن دلخواهانه با مال الله را برای خود رومی شمردند و بر دخل و تصرفات خود سرانه شان در آن مهر صحت و تایید می زدند، در صورتی که جمله المال مال الله نتیجه ای خلاف این می دهد و مال خدا و مال مسلمانان به یک معناست. و امثال او این دو جمله را به دو معنای جداگانه گرفتند که هر یک خلاف دیگری است. اگر منظور معاویه از این جمله اش: ((المال مال الله)) همان معنای درست و واقعی آن بود، معنای آن بود که ابوذر از کاخ او بیرون آید و در میان مردم فریاد زند: بشارت باد گنج اندوزان را به داغ نهادن بر پیشانی ها و پهلوها و پشت هایشان. البته معاویه به ابوذر گفته بود که به نظر او آیه کنز اختصاص به اهل کتاب دارد و شاید یکی از عوامل بدبینی او به آن ها این بود که در هنگام نوشتن مصحف عثمان آنان اصرار داشتند که حرف او را از جمله ((والذین یکنزون الذهب)) کنند تا جایی که ابی تهدید کرد اگر این حرف رانیورند خواهد جنگید و آن ها هم ناچار او را نوشتند. این داستان در سخن طبری که از سیف و او از شعیب نقل کرد، گرچه به گونه ای پرداخته شده که نشان دهد اجتهاد ابوذر در این زمینه نادرست بوده - وطبری در آغاز گفتارش به این معنا تصریح هم کرده - اما سر و ته داستان دلالت بر درستی نظر او دارد. باری، آیه شریفه کنز بر حرمت گنجینه کردن طلا و نقره در جایی که انفاقش واجب و ضروری است و ندادن آن به مستحقان زکات و خودداری از انفاق آن ها در راه دفاع و همچنین حرمت قطع نمودن راه خیر و احسان در میان مردم دلالت دارد. و در تعلق و جوب انفاق فرقی نیست میان اموالی که در بازارها جاری و در گردش است و میان اموالی که در زمین دفن شده است، منتها گنجینه کردن اموال، این گناه اضافی را دارد که به سبب پوشاندن مال از نظر زمامدار مسلمانان، خیانت و فریب نسبت به او به شمار می آید.

نهی از مال پرستی .

- امام حسین (ع) : دارایی تو اگر از آن تونباشد، تو از آن او خواهی بود. رحم نکن، زیرا که او به تو رحم نمی کند و پیش از آن که او تو را بخورد تو آن را بخور! چه خوب گفته اند در تفسیر زهد که: ((زهد آن نیست که مالک چیزی نباشی، بلکه زهد آن است که چیزی مالک تو نباشد)).

حق مال بر صاحبش .

- امام سجاده (ع) : اما حق مال و دارایی تو این است که آن را جز از حلال به دست نیاوری و جز در راهش خرج نکنی و کسی را که از تو قدردانی و تشکر نمی کند (یعنی غیر خدا را) بر خود ترجیح ندهی . را در راه طاعت پروردگارت به کار بر و در آن بخل موزر، که بار حسرت و ندامت راسربار تبعات آن سازی .

طبقات مردم در گردآوری مال .

- پیامبر خدا(ص) : امت من در دنیا سه طبقه اند : طبقه اول جمع آوری و اندوختن ثروت را دوست ندارند و در به دست آوردن و احتکار آن نمی کوشند، بلکه از دنیا به سدجویی و ستر عورتی خرسندند و توانگریشان در دنیا همان مقداری است که آن ها را به آخرت برساند. هستند که بیم و اندوهی به ایشان نمی رسد. طبقه دوم جمع کردن مال را از پاکیزه ترین و نیکوترین راه هایش دوست دارند، تا بدان وسیله به خویشاوندانشان رسیدگی کنند و به برادرانشان نیکی نمایند و تهیدستانشان را کمک رسانند. تفتیده ای را گزاز زند برایش آسانتر از این است که درهمی از غیر حلال به دست آورد، یا آن را تا زمان مرگ خود بیندوزد و حق و حقوقش را نپردازد. اگر (درباره مالشان) با دقت حسابرسی شوند به عذاب گرفتار آیند و اگر بخشوده شوند (از عذاب) جان سالم به در برند. طبقه سوم دوست دارند مال را از راه حلال و حرام جمع کنند و حقوقی را که بر آن ها واجب و فرض شده است نپردازند. اگر خرج کنند، اسراف و ولخرجی می کنند و اگر امساک ورزند، از روی بخل و احتکار است . دل هایشان را در اختیار گرفته تا آن که به سبب گناهانشان ایشان را به آتش درآورد.

کسی که مال خود را در ترازوی دیگری می بیند.

- امام علی (ع) : بزرگترین حسرت ها در روز قیامت ، حسرت مردی است که مالی را از راه ناروا به دست آورد و آن را برای مردی به ارث گذارد و او آن را در راه طاعت خدای سبحان خرج کند و به سبب آن به بهشت رود و آن اولی به واسطه آن به دوزخ رود. - امام صادق (ع) - درباره آیه ((این چنین خدا کارهایشان را - که برای آنان مایه حسرت هاست - به ایشان می نمایاند)) - : او مردی است که مال خود را از روی بخل در راه طاعت خدا خرج نمی کند و می میرد و آن را برای کسی باقی می گذارد که یا آن را در راه طاعت خدا به کار می برد یا در راه معصیت او. (صاحب اصلی مال) مالی را که از آن او بوده است ، در ترازوی دیگری می بیند و بر حسرتش افزوده می شود و اگر در راه معصیت خدا به کار برد، او با (به ارث گذاشتن) آن مال او را تقویت کرده است تا آن را در راه نافرمانی خدا به کار برد (و این هم بر حسرت او می افزاید). - امام باقر یا صادق (ع) - نیز درباره همین آیه - : آدمی مالی را به دست می آورد، اما از این که با آن کار خیری انجام دهد محروم می شود و می میرد و آن مال را برای دیگری به ارث می گذارد و او با آن کار نیکی انجام می دهد. دست آورده بود، به صورت کارهای نیکی در ترازوی دیگری می بیند. - امام علی (ع) : ای فرزند آدم ، تو خودوصی خویش در اموات باش و با آن همان کن که ترجیح می دهی بعد از تو با آن چنان شود.

کسی که مالی را از ناروا به دست آورد.

- پیامبر خدا(ص) : هر کس مالی را به ناروا کسب کند، خداوند او را فقیر گرداند - خدای عزوجل فرمود : هر کس پروایی نداشته باشد که از چه راهی درهم و دینار کسب کند، روز قیامت باکی نداشته باشم که از کدام درهای دوزخ واردش کنم . - هر کس باکی نداشته باشد که از کجا کسب مال کند، خداوند باکی نداشته باشد که از کجا به دوزخش برد. - کسی که مالی را از غیر حلال به دست آورد، آن مال او را به سوی آتش کشاند. - امام صادق (ع) : هر کس مالی را از راه غیر حلال به دست آورد،

بنایی و گل و آب بر او مسلط شود. - خدای تبارک و تعالی را سرزمین هایی است به نام انتقام کش که هرگاه خداوند به بنده ای ثروتی دهد و او حق خدای عزوجل را از آن نپردازد، خداوند یکی از آن سرزمین ها را بر وی مسلط گرداند و او آن مال را در آن جا بر باد دهد و آن گاه بمیرد و آن را از خود باقی گذارد. - امام علی (ع) : هر کس مالی را به ناحق کسب کند، آن را در راهی خرج کند که اجری نداشته باشد. - کسی که مالی را از راه ناروایش به دست آورد، آن را به ناروا خرج کند. - امام صادق (ع) : هر کس مال و دارایی را به ناحق تحصیل کند، از ماندن آن برایش به حق محروم گردد. - عده ای از مردم خراسان خدمت امام صادق رسیدند. هر کس مالی را از ((مهاوش)) به دست آورد، خداوند آن را در ((نهابر)) از بین ببرد. کردند : فدایت شویم، این جمله رانمی فهمیم. دم بشود)) (باد آورده را باد ببرد).

هزینه کردن نابجای اموال .

- امام علی (ع) : هر که مالی دارد، مبادا تباه کند، زیرا بخشیدن بی جهت مال، ریخت و پاش و اسراف است و این کار نام صاحبش را در میان مردم بلند می گرداند و نزد خداپست می سازد. خرج نکرد و به ناهلش نداد، مگر این که از قدردانی آنان محروم گشت و خیر و نفعش به دیگری رسید و اگر هم در میان آنان کسی باشد که با وی اظهار دوستی و قدردانی کند آن در حقیقت چالپوسی و دروغ است. - امام کاظم (ع) : همانا خدای عزوجل از قیل و قال و بر باد دادن مال و بسیاری سؤال نفرت دارد. - امام باقر (ع) : هرگاه برای شما سخن و حدیثی گفتم (در باره آن) از کتاب خدا از من بپرسید. همانا خداوند از قیل و قال و تباه کردن مال و بسیاری سؤال نهی فرموده است. کردند : یابن رسول الله، این مطلب در کجای کتاب خداست؟ فرمود : خدای عزوجل در کتاب خود می فرماید : ((در بسیاری از راه گویی های ایشان خیری نیست. فرموده است : ((و اموال خود را - که خداوند آن را وسیله قوام (زندگی) شما قرار داده - به سفیهان مدهید)) و فرموده است : ((از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد شمارا ناراحت می کند، مپرسید)). - پیامبر خدا(ص) : خداوند سه کار را برای شما خوش ندارد : قیل و قال و بر باد دادن مال و بسیاری سؤال. - زهد به دنیا نه به حرام شمردن حلال (بر خود) است و نه در تباه کردن مال. دارایی آن است که به مردان سود رساند. - امام علی (ع) : دارایی آن است که به مردان سود رساند. - هر کس مال و ثروتی جمع کند تا به وسیله آن به مردم سود رساند، مردم از او فرمان برند و هر کس برای خودش جمع کند، مردم او را ضایع کنند (فرمانش را نبرند یا نابودش کنند). - مال و ثروت صاحب خود را تا زمانی که آن را بذل و بخشش کند، گرامی می گرداند و هرگاه بخل ورزد خوارش می سازد. - پیامبر خدا(ص) : در دارایی تو سه نفر شریکند : خودت، تلف و نابودی و وارث. ناتوانترین این ها نباشی. - امام علی (ع) : دارایی تو را سودنرساند، مگر آن گاه که از تو جدا شود. - راستی که بخشیدن این مال اندوخته است و نگهداشتن آن مایه فتنه. - مال و ثروت و بالی است برای صاحبش، مگر آن چه که (برای آخرتش) پیش فرستد. - خرج کردن این مال در راه طاعت خدا بزرگترین نعمت است و مصرف کردنش در راه معاصی او بزرگترین محنت. - هرگاه بنده بمیرد، فرشتگان گویند : چه پیش فرستاد؟ و مردم گویند : چه برجای گذاشت؟ پس، زیادی مال خود را پیش فرستید، تا برای شما باشد و بر جای نگذارید تا مایه حسرت شما نگردد، زیرا محروم کسی است که از خیر و منفعت مال خود محروم بماند و سعادت مند کسی است که ترازوهای اعمالش از صدقات و خیرات سنگین شود. - از مال و دارایی به اندازه ضرورت خود نگه دار و مازاد آن را برای روز نیازمندیت پیش فرست.

بهترین مال .

- امام علی (ع) : بهترین مال آن مالی است که به وسیله آن آبرو حفظ و حقوق پرداخته شود. - بهترین مال تو، آن مالی است که برای رفع نیازت به تو کمک کند. - امام رضا(ع) : بهترین مال انسان، اندوخته های صدقه است. - امام علی (ع) : بهترین مال، آن

مالی است که به وسیله آن حقوق ادا شو. - بهترین مال , آن مالی است که به وسیله آن آزادگان به بندگی کشیده شوند. - بهترین مال ها آن است که با آن مردان به بندگی کشیده شوند. - برترین مال ها آن مالی است که اثر نیکوتری بر تو داشته باشد. - بهترین ثروت آن ثروتی است که ستایش و قدردانی به بار آورد و ثواب و اجر لازمتری داشته باشد. - بهترین مال , آن مالی است که اندوخته و نام برای تو برجای گذارد و ستایش و اجر برایت به بار آورد. - بهترین اموال تو, آن مالی است که بی نیازت کند.

سودمندترین مال .

- امام صادق (ع) : هیچ مالی سودمندتر از قناعت کردن به اندکی که بسنده کند, نیست . - امام علی (ع) : هیچ مالی پر سودتر از خرید نیست . - امام کاظم (ع) : از ابوذر سؤال شد : دارایی تو چیست ؟ پاسخ داد عملم . ما از تو درباره زر و سیم می پرسیم ؟ گفت : من روز خود را که شروع می کنم به فکر شبم نیستم و شبم را که می آغازم در اندیشه روز بعد نیستم (که در نتیجه مال و ثروتی بیندوزم . خود را در آن انبار می کنیم . خدا(ص) شنیدم که می فرماید: کندوی مؤمن قبر اوست . - امام علی (ع) : مال تو را سود نرساند مگر آن گاه که از تو جدا شود.

مال از آن خداست .

قرآن . ((و از آن مالی که خدا به شما داده است به ایشان بدهید)). ((بگو : بار خدایا, ای دارنده ملک , ملک را به هر که خواهی می دهی و از هر که خواهی ملک را می گیری و هر که را خواهی عزت می بخشی و هر که را خواهی خواری گردانی , همه خوبی ها به دست توست , هر آینه تو بر هر چیزی توانایی)). - امام صادق (ع) : اموال از آن خداست و آن ها را نزد آفریدگان خویش امانت نهاده است و فرمانشان داده که از آن با میانه روی بخورند و با میانه روی بنوشند و با میانه روی بپوشند و با میانه روی ازدواج کنند و بامیانه روی وسیله سواری بخورند و سوار شوند و مازاد بر آن را به مؤمنان نیازمند ببخشند. که از این حد (اعتدال و میانه روی) فراتر رود, آن چه از آن مال می خورد حرام است و آن چه می نوشد حرام و آن چه می پوشد حرام و آن چه به وسیله آن مال ازدواج می کند حرام و آن چه سوار می شود حرام است . - فکر می کنی اگر خداوند به کسی چیزی داده به خاطر این است که در پیشگاه او احترام دارد و اگر به کسی چیزی نداده برای این است که در نظر او خوار و بی مقدار است ؟ نه , بلکه اموال از آن خداست که نزد انسان به امانت می گذارد و به ایشان اجازه می دهد که با رعایت میانه روی بخورند و بپوشند و ازدواج کنند و وسیله سواری بخورند و سوار شوند و مازاد بر آن را به مؤمنان نیازمند بدهند و بدین وسیله آن ها را از پیرشانی برهانند. آن چه می خورد و می نوشد و سوار می شود و ازدواج می کند حلال است و هر که از این حد تجاوز کند, بر او حرام باشد. سپس فرمود : ((اسراف نکنید که خدا اسرافکاران را دوست ندارد)), آیا خیال می کنی اگر خداوند مالی را به امانت به مردی دهد, او حق دارد اسبی را به ده هزار درهم بخرد, در حالی که اسب بیست درهمی هم برایش کافی است ؟ یا کنیزی را به هزار دینار بخرد, در صورتی که کنیز بیست دیناری هم او را کفایت می کند حال آن که فرموده است : ((اسراف نکنید. - در حقیقت خداوند این مال های زیادی را به شما داده است تا آن ها را در جهتی که خداوند عزوجل معلوم کرده است به کار اندازید. آن ها را به شما نداده است که بیندوزید. - پیامبر خدا(ص) - در حالی که سوره ((الهاکم التکاثر)) را می خواند - : آدمیزادمی گوید: مال من , مال من ای پسر آدم , آیا تو را از اموال چیزی جز همان مقداری است که می خوری و از میان میبری , یا می پوشی و کهنه می گردانی , یا صدقه می دهی و روانه می کنی ؟ . - بنده می گوید : مال من , مال من , حال آن که از مال او تنها سه چیز از آن وی می باشد : آن چه می خورد و تمام می کند, یا می پوشد و کهنه می سازد, یا می بخشد و ذخیره می کند. این ها, بقیه را می رود و برای مردم باقی می گذارد. - آدمی می گوید : ملک من , ملک من , و مال من , مال من . که ملک بود و تو نبودی ؟ آیا مال تو جز

همان مقداری است که می خوری و از میان می بری، یا می پوشی و کهنه می گردانی یا صدقه می دهی و (برای آخرت) باقی می گذاری که به خاطر آن یا مشمول رحمت می شوی یا کیفر می بینی؟ پس، ببندیش که مال دیگری را بیشتر از مال خودت دوست نداشته باشی... آدمیزاد می گوید: مال من، مال من. آیا برای تو از اموالت جز همان مقداری است که صدقه می دهی و باقی می گذاری، یا می خوری و از بین می بری، یا می پوشی و کهنه می کنی؟

برابری مردم در مال خدا.

- ابو جعفر اسکافی: سپس با ایشان یعنی امام علی (ع) - بیعت شد. بیعت که مصادف با روز شنبه یازده شب مانده از ماه ذیحجه بود، منبر رفت و حمد و ثنای خدا گفت. کرد و آن گاه فرمود: هان! مبادا کسانی از شما که غرق دنیا شدند و ملک و املاک فراهم آوردند و نهرها جاری کردند و اسبان چاق و چله سوار شدند و کنیزکان زیبا روی گرفتند و این همه مایه ننگ و رسوایی آن ها شود آن گاه که آنان را از ناز و نعمتی که در آن فرو رفته اند باز دارم و به سوی حقوقشان که می دانند برگردانمشان پس، به خرده گیری و انکار برخیزند و فردا بگویند: پسر ابی طالب ما را از حقوقمان محروم کرد! بدانید که هر مردی از مهاجران و انصار که صحابی رسول خدا (ص) بوده است، خیال کند که به خاطر صحابی بودنش بر دیگری برتری دارد، باید بداند که برتری آشکار در فردای قیامت نزد خداوند است و ثواب و اجر او با خداست و هر مردی که دعوت خدا و رسولش را اجابت کرده و آیین ما را پذیرفته و به دین ما در آمده و رو به قبله مامی ایستد، هر آینه مستوجب حقوق و حدود اسلام است. پس، شما بندگان خدا هستید و مال مال خداست و میاتان به یکسان تقسیم می شود و در این زمینه هیچ یک را بر دیگری برتری نیست و پرهیزگاران در فردای قیامت نزد پروردگار بهترین پاداش و برترین ثواب را دارند. دنیا را مزد و پاداش پرهیزگاران قرار نداده و آن چه نزد خداست، برای نیکان بهتر است... امام علی (ع): در برخورداری از این بیت المال هیچ کس را بر دیگری مزیتی نیست. خداوند خود آن را تقسیم کرده است، زیرا آن مال خداست و شما هم بندگان مسلمان خدایید... در بخشی از نامه خود به مصقله بن هبیره شیبانی که کارگزار آن حضرت در اردشیر خره بود: بدان، که مسلمانانی که نزد تو و نزد ما به سر می برند سهمشان از این بیت المال یکسان است. می آیند و می گیرند و باز می گردند... هنگامی که به امام علی (ع) به سبب رعایت برابری در تقسیم بیت المال خرده گرفتند، فرمود: آیا به من می گویند که با ستم بر کسانی که زمامدارشان شده ام، پیروزی را بجویم؟ به خدا سوگند که تا شب و روز می چرخند و در آسمان ستاره ای از پی ستاره ای بر می آید، هرگز گرد این کار نخواهم گشت. خودم هم می بودم، آن را به یکسان میانشان تقسیم می کردم چه رسد به این که مال، مال خداست!... هنگامی که خلافت را به عهده گرفت، در مدینه سخنرانی کرد و فرمود: ای جماعت مهاجران و انصار، ای گروه قریش، بدانید که - به خدا قسم - تا وقتی حتی یک درخت خرما از من در یرثب سرپا باشد من از غنایم (و خراج) شما چیزی برای خود بر نمی دارم. من که خودم و فرزندانم را محروم می کنم (و فقط به اندازه حقشان به آن ها می دهم) به شما عطامی کنم (و بیشتر از حق و حقوقتان به شما چیزی می دهم)؟ بی گمان میان سیاه و سفید به یکسان عمل خواهم کرد. در این هنگام (برادر امام) عقیل بن ابی طالب برخاست و گفت: مرا با سیاهی از سیاهان مدینه یکسان قرار می دهی؟ حضرت فرمود: بنشین، خدایت رحمت کند. در این جا نبود که سخن بگوید؟ تو را بر آنان برتری نیست مگر به سابقه ایمان یا تقوا!... اسامه بن زید به امیرمؤمنان (ع) پیغام فرستاد که عطای مرا برایت بفرست، زیرا به خدا قسم می دانی که اگر به کام شیر می رفتی، من هم باتو می آمدم. کسی است که برای آن جهاد کرده است. تو و این مال من در مدینه، هر چه می خواهی از آن بردار. - به عبدالله بن زمعه که در زمان خلافتش از آن حضرت مالی طلبیده بود: این مال نه از من است و نه از تو. مسلمانان و حاصل شمشیرهای آنان است. اگر در جنگشان با آنان شرکت کرده ای، توهم مانند آن ها سهم داری و گرنه دسترنج آن ها برای دهان های غیر آن ها نیست... ابو اسحاق همدانی:

دو زن، یکی عرب و دیگری از موالی، نزد علی (ع) آمدند و از آن حضرت چیزی (از بیت المال) خواستند. اندازه مقداری درهم و خوراک داد. آن‌ها گفت: من زنی عرب هستم و این زن عجم است. من در این غنیمت برای فرزندان اسماعیل برتری بر فرزندان اسحاق نمی‌یابم. امام صادق (ع) - در پاسخ به سؤال از تقسیم بیت المال - : مسلمانان، فرزندان اسلام هستند و من در عطا میان آنان برابری می‌نهم. خداست. مرد تلقی می‌کنم که در میراث، یکی از آن‌ها به دلیل فضل و کمالتش بر دیگری که ضعیف و ناقص است، برتری داده نمی‌شود. - ابن داب: امیرمؤمنان (ع) مسؤولیت بیت المال مدینه را به عمار بن یاسر و ابوالهثیم بن تیهان سپرد و نوشت: عرب و قرشی و انصاری و عجم و کلیه عرب‌ها و عجم‌هایی که اسلام را پذیرفته‌اند (یکسانند). پس، سهل بن حنیف با غلام سیاه خود آمد و عرض کرد: به این چقدر عطا می‌دهی؟ امیرالمؤمنین (ع) به او فرمود: خودت چقدر گرفته‌ای؟ عرض کرد: سه دینار. نیز همین اندازه گرفته‌اند. به غلام او نیز مانند خودش سه دینار بدهید. - امام صادق (ع): خدای تبارک و تعالی، توانگران و تهیدستان را در اموال شریک قرار داده است. (سهم آن‌ها را) به غیر شرکای خود بدهند. - امام علی (ع) - در نامه‌ای به قثم بن عباس کارگزار خود در مکه - : به آن چه از مال خدا که نزد تو جمع می‌شود بنگر و آن را میان عیالواران و گرسنگان منطقه پیرامونت پخش کن و با آن خلا فقر را پر کن و مازادش را برای ما بفرست، تا آن را میان کسانی که نزد ما هستند تقسیم کنیم. - امام باقر (ع): زمانی که قائم ما قیام کند، تیول‌ها از هم پاشیده و ملغی می‌شود و هیچ تیولی نمی‌ماند. - امام علی (ع) - درباره زمین‌هایی که عثمان تیول بعضی کرده بود و حضرت آن‌ها را به مسلمانان بازگرداند - : به خدا سوگند اگر بینم که به کابین زنان یا بهای کنیزان رفته باشد، هر آینه آن را باز می‌گردانم، زیرا دامن عدالت گسترده است و هر که عدالت بر او تنگ آید (و با همه گستردگی آن راتحمل نکند) بیداد بر او تنگتر آید! - در فرمانش به مالک اشتر - : اما غم من این است که کار این امت را نابخردان و نابکاران آن‌ها به عهده گیرند و در نتیجه، مال خدا را میان خود دست به دست گردانند و بندگان او را به بندگی گیرند.

امام علی (ع) و بیت المال.

- مجمع تیمی: امام علی (ع) هر جمعه بیت المال را جارو می‌کرد و دو رکعت نماز در آن جا می‌گزارد و می‌فرمود: تا این که (بیت المال) روز قیامت در حق من شهادت دهد. - همو: امام علی (ع) بیت المال را جارو می‌کرد و سپس در آن نماز می‌گزارد، به این امید که روز قیامت در حق او شهادت دهد که در آن مالی را از مسلمانان نگه نداشت. - همو: امام علی (ع) هر روز جمعه بیت المال را جارو می‌کرد و آب می‌پاشید و سپس دو رکعت نماز در آن به جای می‌آورد و بعد می‌فرمود: شما دو رکعت، در روز قیامت برای من شهادت دهید. - امام علی (ع): دوست من رسول خدا (ص) چیزی (از بیت المال) را برای فرادنگه نمی‌داشت و ابوبکر نیز چنین می‌کرد. اما عمر به فکر افتاد که در این زمینه دفترها ترتیب دهد و اموال را از سالی تا سال دیگر ذخیره می‌کرد. می‌کنم که دوستم رسول خدا (ص) می‌کرد. راوی، ضحاک بن مزاحم، می‌گوید: علی (ع) جمعه به جمعه عطا می‌داد و می‌فرمود: این میوه‌ای است که من چیده‌ام و خوب هایش هم در میان آن‌هاست، در حالی که هر میوه چینی دستش به سوی دهان خودش می‌رود (و آن چه می‌چیند خودش می‌خورد) ((۲)). - عبدالرحمان بن عجلان: علی (ع) حتی حبوبات و خردل و زیره و امثال این‌ها را میان مردم تقسیم می‌کرد. - شعبی: نوجوانی میان نوجوانان بودم که به رجه کوفه وارد شدم. دیدم که میان دو کپه زر و سیم ایستاده و تازیانه‌ای به دست داشت و با آن مردم را دور می‌کرد و سپس به سمت آن مال‌ها برمی‌گشت و بین مردم تقسیم می‌کرد، تا جایی که از آن چیزی باقی نماند و خود دست خالی به طرف خانه اش برگشت. پدرم رفتم و گفتم: نمی‌دانم امروز بهترین مردم را دیدم یا احمق‌ترین آن‌ها را. گفت: پسر، چه کسی را دیدی؟ گفتم: علی بن ابی طالب، امیرمؤمنان، را دیدم که این کار را می‌کند. دادم. بهترین مردم را دیده‌ای. - زاذان: با قنبر به نزد علی (ع) رفتم.

گفت: برخیز ای امیر المؤمنین که برای شما گنجینه ای نهفته ام. گفتم: با من بیایید. خانه اش رفت. زرین و سیمین افتاد. شما هر چه هست تقسیم می کنی و از این رو من این ها را برای شما اندوخته ام! علی (ع) فرمود: بهتر بود آتشی فراوان به خانه من می افکندی! آن گاه شمشیرش را برکشید و بر آن جوال کوفت و جامها در حالی که نصف یا یک سوم آن ها پریده بود به اطراف پراکنده شدند. فرمود: این ها را به چند سهم تقسیم کنید. کردند. این میوه ای است که من چیده ام و خوبهائش هم در میان آن هاست، در حالی که هر میوه چینی دستش به سوی دهان خودش می رو. ای سپیدها، دیگری را بفریبید، ای زردها، دیگری را بفریبید. - امام باقر(ع): علی (ع) اموال را آورد و ترازو داران و زرسنجان را در برابر خود نشانید و کپه ای از زر و کپه ای از سیم درست کرد و فرمود. ای سرخ ها، و ای سفیدها، سرخ شوید و سفید شوید و غیر مرا بفریبید. این میوه ای است که من چیده ام و خوب هایش هم در میان آن هاست، در حالی که هر میوه چینی دستش به سوی دهان خودش می رود. - ابو صالح سمان: علی (ع) را دیدم که وارد بیت المال شد و در آن جا چیزی دید. پس فرمود: نبینم که این در این جا باشد و مردم به آن نیاز داشته باشند! آن گاه دستور داد آن را تقسیم کردند و فرمان داد بیت المال را جارو و آب پاشی کردند و حضرت در آن جا نماز گزارد، یا خفت. - امیر المؤمنین (ع) پس از تقسیم بیت المال، دستور می داد آن را جارو می کردند و سپس در آن مکان نماز می گزارد و آن گاه دعا می کرد و در دعای خود می گفت: بارخدا یا، پناه می برم به تو، از گناهی که عمل را بر باد می دهد. خشم و عذاب تو را شتاب می بخشد. به تو، از گناهی که مانع اجابت دعا می شود. پناه می برم به تو، از گناهی که پرده عصمت و پاکی را می برد. که پشیمانی می آورد و پناه می برم به تو، از گناهی که جلو نصیب و بهره ها را می گیرد.

آن چه کارگزاران دولت برای حفظیت المال شایسته است رعایت کنند.

- امام علی (ع) - در نامه ای به کارگزاران خود: - نوک قلم هایتان را باریک کنید و سطرهایتان را نزدیک به هم بنویسید و از نوشتن مطالب اضافی برای من خودداری ورزید و جان کلام و لب مطلب را بنویسید و از زیاده گویی پرهیزید، زیرا اموال مسلمانان ضرر و زیان را بر نمی تابد.

بدترین اموال .

- امام علی (ع): بدترین اموال، آن اموالی است که حق خدای سبحان از آن پرداخته نشود. - امام باقر(ع): خدای تبارک و تعالی، در روز قیامت عده ای را از گورهایشان بیرون می آورد در حالی که دست هایشان به گردن های آنان بسته شده است به طوری که نمی توانند با آن ها به اندازه سرانگشتی چیزی بردارند. که آنان را به شدت سرزنش می کنند و می گویند: این ها کسانی هستند که خیر (ومال) اندکی را از خیری بسیار دریغ کردند، اینان کسانی هستند که خداوند به آنان عطا فرمود و آن ها حق خدا در اموال خود را نپرداختند. - امام علی (ع): بدترین مال، آن مالی است که از آن در راه خدا انفاق نشود و زکاتش پرداخت نگردد. - بدترین اموال، آن مالی است که به صاحب خود سودی نرساند. - بدترین مال ها آن مالی است که نکوهش به بار آورد.

نبوت ا ((نبوت عامه)) .

دعوت به خدا.

قرآن . ((ای قوم ما، دعوت کننده خدا را پاسخ (مثبت) دهید و به او ایمان آورید تا (خدا) گناهان شما را ببخشد و از عذابی دردآور امانتان دهد)). ((ای کسانی که ایمان آورده اید، چون خدا و پیامبر شما را به چیزی فرا خواندند که به شما حیات می

بخشد، آنان را اجابت کنید و بدانید که خدا میان انسان و دل اوحایل می‌گردد و هم در نزد او محشور خواهید شد)). ((پیش از آن که روزی فرا رسد که آن را از جانب خدا بر گشتی نباشد، پروردگارتان را اجابت کنید. برای شما پناهی و نه برایتان (مجال) انکاری است)). ((و خدا (شما را) به سرای سلامت فرا می‌خواند و هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند)). - امام علی (ع) : خدا رحمت کند انسانی را که حکم (و فرمان حکیمانه ای) را شنید و پذیرا شد و به راه راست و رستگاری فراخوانده شد و (بدان) نزدیک گشت و کمر بند راهنمایی را گرفت و رهایی یافت. - شما به موضوع روشن و آشکاری فرا خوانده شده اید. آن را نمی‌شنود که ناشناست و تنها آن کس نمی‌بیند که نابیناس. - خدایتان رحمت کناد، بر طبق نشانه‌هایی آشکار عمل کنید، زیرا که راه روشن است و شما را به سرای سلامت فرامی‌خواند. - و چشم دل شخص خردمند است که با آن پایان کار خویش را می‌بیند و نشیب و فراز آن را می‌شناسد. که فرامی‌خواند و سرپرستی است که سرپرستی می‌کند. مثبت دهید و از سرپرست پیروی کنید. - بدانید که این دنیایی که شما آرزومند و مشتاق آید و آن شما را گاه ناخشنود و گاه خشنود می‌سازد، سرای شما و سرمزلی نیست که برای آن آفریده یا به آن فرا خوانده شده باشید. داشتن هایش و طمع هایش را به خاطر ترساندن هایش رها کنید و در آن به سوی سرایی بشتابید که بدان فرا خوانده شده اید. - پیامبر خدا (ص) - در بیان علت ناامیده شدنش به داعی (دعوتگر) - : و اما داعی بدان سبب است که من مردم را به دین پروردگارم عزوجل دعوت می‌کنم. - امام علی (ع) : بدانید که اگر از دعوتگر خود پیروی می‌کردید، شما را به راه روشن پیامبر می‌برد و از زحمت کجروی آسوده می‌شدید و بار سنگین را از گردن‌ها (یتان) فرو می‌انداختید.

در حقیقت کسانی پاسخ می‌دهند که می‌شنوند.

قرآن. ((تنها کسانی (دعوت تو را) اجابت می‌کنند که گوش شنوا دارند و (اما) مردگان را خداوند (در قیامت) برخواهدانگیخت. ((پس اگر تو را اجابت نکردند، بدان که فقط هوس‌های خود را پیروی می‌کنند و کیست گمراهتر از آن که بی‌راهنمایی خدا از هوسش پیروی کند؟ همانا خداوند مردم ستمگر را هدایت نمی‌کند)). ((پس، اگر شما را اجابت نکردند، بدانید که آن چه نازل شده به علم خداست و این که معبودی جز او نیست. پس آیا شما گردن می‌نهدید؟)). ((و کسی که دعوت کننده خدا را اجابت نکند، در زمین درمانده کننده (خدا) نیست و در برابر او دوستانی ندارد. - امام علی (ع) : منزهی تو، ای که آفریدگار و معبودی، تو برای آن که آفریدگانت از آزمایش تو سربلند به در آید، سرایی (آخرت را) آفریدی و در آن خوان گسترده ای شامل آشامیدنی و خوردنی و همسران و خدمتکاران و کاخ‌ها و نهرها و کشتزارها و میوه‌ها قرار دادی، آن گاه دعوت کننده ای فرستادی که به سوی این سرای فرا خواند. اجابت کردند و نه به آن چه آنان را ترغیب کردی رغبت ورزیدند و نه به آن چه تشویقشان کردی، اشتیاق نشان دادند! بلکه به لاشه ای روی آوردند که با خوردن آن رسوا گشتند و در دوست داشتن آن همداستان شدند.

فلسفه نبوت.

۱- تکامل.

قرآن. ((و آن گاه که (یهود) گفتند: خدا بر هیچ بشری چیزی نازل نکرده است، بزرگی خدا را چنان که باید نشناختند. بگو: چه کسی آن کتابی را که موسی آورده است، نازل کرده؟ (همان کتابی که) برای مردم روشنایی و رهنموداست (و شما) آن را به صورت طومارهایی در می‌آوردید که آن را (آن چه می‌خواهید) آشکار می‌کنید و بسیاری را پنهان می‌دارید. می‌دانستید و نه پدرانتان (به وسیله آن) به شما آموخته شد. (باطل) خود به بازی (سرگرم) شوند)). - امام صادق (ع) - در پاسخ به زندیقی

که پرسید: پیامبران را از چه راهی ثابت می‌کنی؟ - چون ثابت کردیم که ما را آفریدگار و سازنده‌ای است برتر از ما و از همه آن چه آفریده و آن سازنده حکیم و متعال است به طوری که روا نباشد آفریدگانش او را ببینند یا لمسش کنند و در نتیجه، بتوانند با یکدیگر ارتباط مستقیم و بی واسطه برقرار سازند و با هم بحث و محاجه کنند، ثابت شد که در میان خلق خودسفیران و فرستادگانی دارد که سخنان او را برای آفریدگان و بندگانش بیان می‌کنند و آنان را به مصالح و منافعشان و عوامل ماندگاری و نابودیشان رهنمون می‌شوند. بنابراین، ثابت می‌شود که در میان آفریدگان کسانی هستند که از جانب خدای حکیم دانامر و نهی می‌کنند و سخنگوی او، عزوجل، می‌باشند. برگزیده‌های از میان خلق او هستند، حکیمانی که به حکمت تربیت شده و به حکمت مبعوث گشته‌اند و با آن که در خلقت و ساختمان بدنی مانند دیگر مردمند، احوالشان به کلی با آنان متفاوت است و از جانب خدای حکیم دانا با حکمت تایید شده‌اند. - امام رضا(ع) - درباره علت لزوم شناخت پیامبران و تصدیق آن‌ها و اطاعت و پیروی از ایشان - : چون مردم خود از چنان طبیعت و توانی برخوردار نیستند که مصالحشان را کاملاً درک کنند و از طرفی، سازنده هستی نیز برتر و والاتر از آن است که مشاهده شود و ضعف و ناتوانی بندگان از ادراک او نیز کاملاً روشن است، پس ناچار باید میان خدا و مردم فرستاده‌ای معصوم باشد که اوامر و نواهی و آموزش‌های او را به آنان برساند و به آن چه منافعشان را تامین و زیان‌هایشان را دفع می‌کند، آگاهشان سازد. که بتوانند با آن چه را بدان نیاز دارند و سود و زیانشان را بشناسند وجود ندارد. اگر شناخت پیامبر و اطاعت از او بر مردم واجب و لازم نبود، آمدن پیامبر برای آنان حاصلی نداشت و مشکلی را حل نمی‌کرد و فرستادن او کاری بیهوده و ناسودمند بود و این کار از موجود حکیمی که همه چیز را با حساب و کتاب و متقن آفریده، به دور است.

۲- رهانیدن انسان از سلطه طاغوت‌ها.

قرآن . ((هر آینه در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم (تا بگوید): خدا را پرستید و از طاغوت بپرهیزید. از آن امت کسی است که خدا (او را) هدایت کرده و از ایشان کسی است که گمراهی بر او سزاوار است. زمین بگردید و ببینید فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است. ((و آنان که از پرستش طاغوت دوری کرده‌اند و به سوی خدا باز گشته‌اند، آنان را مژده باد. بندگان مرا)). - پیامبر خدا(ص) - در نامه خود به مردم نجران - : به نام معبود ابراهیم و اسحاق و یعقوب، از محمد فرستاده خدا به اسقف نجران و مردم نجران، اگر اسلام آورید همصدا با شما الله، همان معبود ابراهیم و اسحاق و یعقوب را سپاس و ستایش می‌گویم. بندگان، به بندگی خدا فرا می‌خوانم و از ولایت بندگان به ولایت خدا، دعوتان می‌کنم. - امام علی(ع) : خداوند، محمد(ص) را به حق برانگیخت تا بندگانش را از عبادت بت‌ها به سوی عبادت خود بیرون کشاند و از طاعت شیطان به طاعت خویش در آورد، با قرآنی که آن را آشکار و استوار نمود تا بندگان در آن هنگام که پروردگارش را نمی‌شناختند، بشناسندش و به وجود او که انکارش می‌کردند، اعتراف کنند و هستی او را که باور نمی‌کردند، اثبات کنند. - خدای تبارک و تعالی محمد(ص) را به حق برانگیخت، تا بندگان خود را از عبادت بندگانش به بندگی خویش بکشاند و از تعهدات بندگانش به تعهدات خود و از طاعت بندگانش به طاعت خود و از ولایت بندگانش به ولایت خود. - امام باقر(ع) - در نامه خود به یکی از خلفای اموی - : و از آن جمله است فرو گذاشتن جهاد که خداوند عزوجل آن را بر اعمال (دیگر) برتری داده است. شرط کرده که حدود را حفظ کنند و قدم اول آن، دعوت به طاعت خدا به جای طاعت بندگان است و به عبادت خدا به جای عبادت بندگان و به حاکمیت خدا به جای حاکمیت بندگان. - پیامبر خدا(ص) : من برای بالا بردن عده‌ای و فرود آوردن عده‌ای دیگر، برانگیخته شده‌ام. - خداوند مرا برانگیخت تا با همه شاهان دنیا بجنگم و پادشاهی را به سوی شما بکشانم. فرا می‌خوانم، اجابت کنید تا بدان وسیله فرمانروای عرب‌ها شوید و غیر عرب‌ها فرمانبر شما شوند و شهریاران بهشت گردید. - هنگامی که در آغاز دعوت،

خویشان نزدیک خود را جمع کرد و آیت نبوت را برایشان بیان نمود: ای پسران عبدالمطلب، خداوند مرا به سوی همه مردم عموماً و به سوی شما خصوصاً فرستاده است، زیرا خدای عزوجل فرموده: ((خویشان نزدیکت را بیم ده)). شما را به دو کلمه فرا می‌خوانم که گفتنش آسان است اما در ترازوی اعمال گران و ارزشمند.

با این دو کلمه بر عرب و عجم حاکم می‌شوید و ملت‌ها فرمانبردار شما می‌شوند و به واسطه این دو کلمه به بهشت می‌روید و از آتش می‌رهید. این دو کلمه عبارت است از شهادت دادن به این که معبودی جز الله نیست و این که من فرستاده خدا هستم. - هنگامی که قریش مشاهده کردند اسلام جای خود را باز کرده و مسلمانان پیرامون کعبه می‌نشینند، گیج و درمانده شدند و لذا نزد ابوطالب رفتند. پیشنهاد منصفانه‌ای بدیم. پیامبر(ص) فرستاد و رسول خدا(ص) آمد. ابوطالب گفت: ای برادر زاده من، این هاعموهای تو و بزرگان قومت هستند و می‌خواهند به تو پیشنهاد منصفانه‌ای بدهند. رسول خدا(ص) فرمود: بگوئید می‌شنوم. گفتند: ما را با خدایانمان بگذار و ما هم تو را با خدایت می‌گذاریم. منصفانه‌ای است، از آن‌ها بپذیر. رسول خدا(ص) فرمود: اگر من این پیشنهاد شما را بپذیرم، آیا شما یک کلمه از من می‌پذیرید که اگر آن را بگوئید بر عرب فرمانروا شوید و غیر عرب فرمانبر و تسلیم شما شوند؟. ابوجهل گفت: بی‌گمان این کلمه‌ای پرسود است. ده تا مثل آن را هم می‌گوئیم! فرمود: بگوئید: معبودی جز الله نیست. آن جماعت از این کلمه ناراحت و رمیده شدند و با عصبانیت برخاستند و رفتند. - در آغاز نبوت خود سه سال در مکه مخفیانه دعوت می‌کرد و در سال چهارم دعوتش را علنی ساخت و به مدت ده سال مردم را به اسلام دعوت کرد. قبایل و منزلگاه‌های عرب‌ها می‌رفت و می‌فرمود: ای مردم، بگوئید خدایی جز الله نیست، تا رستگار شوید و به وسیله این کلمه بر عرب‌ها حاکم گردید و عجم‌ها در برابرتان تسلیم شوند. خواهید بود. حرکت می‌کرد و می‌گفت: به حرفش گوش نکنید، او فردی از دین برگشته و دروغ‌گوست. ۳- آموزش دادن کتاب و حکمت. قرآن. ((اوست آن که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد. (آنان) قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند)). (پروردگارا، در میان آنان فرستاده‌ای از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر آنان بخواند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و پاکیزه‌شان کند. حکیمی)). - امام کاظم(ع): خداوند، پیامبران و فرستادگان خود را به سوی بندگانش نفرستاد مگر برای این که درباره خدا بیندیشند. بنده‌ای که بهتر (دعوت حق را) اجابت کند، معرفتش از خدا بهتر است و آن که به امر خدا داناتر باشد، خردش نیکوتر است و خردمندترین بندگان، بلندپایه‌ترین آنان در دنیا و آخرت است. - امام علی(ع): و رسولان خود را به سوی جن و انس فرستاد تا پرده این جهان را برای آنان کنارزنند و آن‌ها را از بدی‌هایش برحذر دارند و برایشان از دنیا مثل‌ها بزنند و ایشان را به عیب‌های آن بینا گردانند و آن‌چه را که مایه عبرت است از دگرگونی احوال همچون تندرستی‌ها و بیماری‌های دنیا و حلال و حرام آن و آن‌چه که خداوند از بهشت و دوزخ و عزت و خواری، برای فرمانبرداران و نافرمانان از

خود فراهم آورده است، به گوش آنان بخوانند.

۴- تزکیه اخلاق.

قرآن . ((اوست که در میان بی سوادان فرستاده ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند)). ((و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و پاکیزه شان کند. همانا تو شکست ناپذیر حکیمی)). - پیامبر خدا(ص) : من برای خوی های والا و نیکو برانگیخته شده ام . - من برانگیخته شده ام ، تا مکارم اخلاق را کامل سازم . - من در حقیقت برای این برانگیخته شده ام ، تا خوی های نیکو را به کمال رسانم . - من در حقیقت برای این مبعوث شده ام ، تا خوی های شایسته را کامل گردانم . - خدای متعال مرا برای تمام کردن مکارم اخلاق و به کمال رساندن کارهای نیکو برانگیخته است .

۵- در آوردن مردم از تاریکی ها به روشنایی .

قرآن . ((هر آینه موسی را با آیات خود فرستادیم (و به او فرمودیم) که قوم خود را از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون آور و روزهای خدا را به ایشان یادآوری کن که قطعا در این (یادآوری) برای هر شکیبای سپاسگزاری، عبرت هاست)). ((الف، لام، را. فرستادیم، تا مردم را به اذن پروردگارش از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون آوری، به سوی راه آن شکست ناپذیر ستوده)). ((خدا هر که را از خشنودی او پیروی کند، به وسیله آن (کتاب) به راه های سلامت رهنمون می شود و به توفیق خویش، آنان را از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون می برد و به راهی راست هدایتشان می کند)). - امام علی (ع) : پس، رسول خدا را در میان آنان برانگیخت و پیامبرانش را بیپای سوی ایشان فرستاد، تا از آنان بخواهند عهد الهی را که در فطرتشان نهاده است، بگزارند و نعمت فراموش شده او را به یادشان آورند و با رساندن پیام الهی حجت را بر آنان تمام کنند و گنجینه های خردهایشان را بیرون آورند و نشانه های قدرت (خدا) را به آن هانشان دهند. - در وصف قرآن - : تاریکی ها جز به وسیله قرآن برطرف نشود. - در وصف اسلام - : در آن بهاران نعمت هاست و چراغ های زاینده تاریکی ها. خوبی ها جز با کلیدهای آن باز نشود، و تاریکی ها جز با چراغ های آن زدوده نگردد. - همواره خداوند را - که نعمت هایش عزیز و ارجمند باد - در هر برهه ای و در هر فترتی (فاصله زمانی میان بعثت دو پیامبر) بندگانی بوده که در عمق اندیشه هایشان با آنان راز می گفته و در اندرون خردهایشان با ایشان سخن می رانده است و از این رو، از نور بیداری که در گوش ها و چشم ها و دل هایشان بود، جانشان روشنایی گرفت. اینان روزهای خدا را به مردم یادآوری می کردند و از مقام پر عظمت اومی ترساندند. بودند که هر کس راه راست را در پیش گیرد راهش را می ستودند و نوید رهایی و نجات به او می دادند و هر که به راست و چپ می رفت راهش را نکوهش می کردند و او را از هلاکت و نابودی بر حذر می داشتند. بدینسان آنان چراغ هایی در آن ظلمات بودند و راهنمایی در آن شبها. - از محبوبترین بندگان خدا نزد او، بنده ای است که خداوند او را در برابر نفسش یاری کرد. هواپرستان بیرون آمد و یکی از کلیدهای درهای هدایت شد. زاینده شبها و کلید مبهمات و برطرف سازنده مشکلات و راهنمای بیابان ها. - در وصف پیامبر(ص) - : خداوند او را از شجره پیامبران و چراغدان (و جایگاه) روشنایی و بلندای پیشانی (خاندانی بلند پایه و شریف) و ناف مکه و چراغ های تاریکی و چشمه های حکمت، برگزید.

۶- روی آوردن مردم به انصاف و دادگری .

قرآن . ((براستی ما پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آن ها کتاب و ترازو را فرو فرستادیم تا مردم به انصاف برخیزند و آهن را که در آن برای مردم خطری سخت و سودهایی است پدید آوردیم تا خدا معلوم بدارد چه کسی در نهان او و

پیامبرانش را یاری می‌کند. خدا نیرومند شکست‌ناپذیر است)). - امام علی (ع) - در وصف خدای سبحان - : خدایی که در وعده اش راستگوست و از ستم بر بندگانش به دور و در میان آفریدگانش به داد و انصاف رفتار می‌کند و در حکم خود با ایشان عدالت می‌ورزد. - در وصف اهل ذکر - : به عدل و دادفرمان می‌دهند و خود به آن عمل می‌کنند و از زشتکاری باز می‌دارند و خود از آن باز می‌ایستند.

۷ - برداشتن قید و بندها.

قرآن . ((همانان که از این فرستاده ، پیامبر درس ناخوانده که (نام) او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می‌یابند- پیروی می‌کنند. پسندیده فرمان می‌دهد و از کار ناپسند باز می‌دارد و چیزهای پاکیزه را برای آنان حلال و چیزهای ناپاک را برایشان حرام می‌گرداند و قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است از (دوش) آن‌ها برمی‌دارد. او ایمان آوردند و بزرگش داشتند و یاریش کردند و نوری را که بر او نازل شده است پیروی کردند، آنان همان رستگارانند)). تفسیر. آیه ((الذین يتبعون الرسول النبي الامي . در مفردات می‌گوید : ((اصر)) به معنای بستن و نگهداشتن چیزی است به زور. اصرته فهو ماصور و ماصر و ماصر - به فتح و کسر صاد - به معنای بازداشتگاه کشتی است . فرموده است : ((و يضع عنهم اصرهم)) یعنی اموری را که مردم را از کارهای نیک و رسیدن به ثواب‌ها و پاداش‌ها باز می‌دارد و دست و پاگیر آن‌هاست و به همین معناست آیه ((ولاتحمل علينا اصرًا)). گفته‌اند به معنای بارگران است ، اما حقیقت آن همان است که گفتم . ((غل)) است به معنای آن‌چه با آن بسته شود (طوقی آهنی که برگردن یا دست بندند). یاد کردن از پیامبر(ص) با سه وصف رسول نبی امی ، که در هیچ آیه دیگری جز همین آیه و آیه بعدبا این سه صفت یکجا ذکر نشده ، در کنار جمله بعدیعی ((الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوراة والانجیل)) نشان می‌دهد که در تورات و انجیل از رسول خدا با این اوصاف سه گانه یاد شده بوده است . اگر غرض از وصف پیامبر با این سه وصف معرفی کردن آن حضرت به صفاتی نبود که در تورات و انجیل برای آن بزرگوار یاد شده و یهودیان و مسیحیان او را با این اوصاف می‌شناخته‌اند، بی‌گمان در آوردن این سه صفت رسول نبی امی - به ویژه صفت سوم نکته روشنی نبود. نیز ظاهر آیه شریفه دلالت یا اشعار بر این دارد که جمله ((یا مرهم بالمعروف و ینهاهم عن المنکر)) تا آخر امور پنجگانه‌ای که خداوند در این آیه پیامبر(ص) را با آن‌ها وصف کرده ، از جمله نشانه‌های رسول خداست که در دو کتاب یاد شده ذکر شده‌اند. پیامبر(ص) و آیین پرشکوه اوست ، زیرا درست است که امت‌های درستکار به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر عمل می‌کرده‌اند و دلیل آن هم این سخن خدای متعال است درباره اهل کتاب که : ((لیسوا سوا من اهل الکتاب امه قائمه - تا آن‌جا که می‌فرماید : - و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یسارعون فی الخیرات و اولئک من الصالحین)). کردن چیزهای ناپاک روی هم‌رفته از جمله فطریاتی است که همه ادیان الهی بر آن همداستانند و خدای متعال هم فرموده : ((قل من حرم زینة الله التي اخرج لعباده و الطیبات من الرزق)). برداشتن قید و بندها گرچه از اموری است که اجمالاً در شریعت عیسی (ع) وجود داشته است و گواه آن نقل قولی است که خداوند در قرآن کریم از آن حضرت کرده و می‌فرماید : ((و مصدقا لما بین یدی من التوراة و لاحل لکم بعض الذی حرم علیکم)) و این سخن عیسی (ع) خطاب به بنی اسرائیل نیز مشعر به همین نکته است : ((قد جئتکم بالحکمة و لاین لکم بعض الذی تختلفون فیه)). احوال ، هیچ شکاکی شک ندارد که دینی که محمد(ص) با کتابی از جانب خدا آورد که کتاب‌های آسمانی پیش از خود را تصدیق و تأیید می‌کند یعنی دین اسلام - تنها دینی است که روح زندگی را به طور کامل در کالبد امر به معروف و نهی از منکر دمید و آن را از حد یک دعوت صرف و خالی به درجه جهاد مالی و جانی در راه خدا رساند و آن نهاد دینی است که کلیه شؤون و اعمال مربوط به زندگی انسان را در نظر گرفت و سپس آن‌ها را به پاک و ناپاک تقسیم کرد و پاک‌ها را حلال شمرد و ناپاک‌ها را حرام . دیگری ، به لحاظ تفصیل قوانین تشریحی ، به پای این دین نمی‌رسد.

احکام شاق و دشواری را که برای اهل کتاب به ویژه یهود وضع شده بود و تمام مقرراتی را که دانشمندان آن‌ها و ملایان و رهبانان از پیش خود به وجود آورده بودند، لغو و نسخ کرد. اسلام تنها دینی است که این امور پنجگانه را به کمال خود رساند، گو این که در ادیان دیگر نمونه‌هایی از این پنج امر یافت می‌شود. کامل بودن این امور پنجگانه در این آیین پرشکوه و راست‌ترین گواه و روشترین دلیل بر صداقت و حقانیت کسی است که به دعوت به این امور برخاست، یعنی رسول خدا (ص). نشانه‌هایی از ایشان در تورات و انجیل بازگونی شد، باز شریعت او مرحله کامل شریعت موسای کلیم و مسیح (ع) بود و آیا از یک شریعت حقه انتظاری جز این می‌رود که نیکی‌ها را به رسمیت بشناسد و با زشتی‌ها بستیزد و چیزهای پاک و پاکیزه را روا شمارد و چیزهای ناپاک و پلید را حرام گرداند و هرگونه قید و بندی را از دست و پای انسان‌ها باز کند و بارهای گران را از دوششان بردارد؟ این‌ها جزئیات همان حق و حقیقتی است که قوانین و شرایع الهی به آن‌ها فرا می‌خوانند. باید پیروان تورات و انجیل اعتراف کنند که شریعتی که این امور را با همه جزئیاتش در بردارد درست همان شریعت آن‌هاست در مرحله کمال آن. با این توضیح روشن می‌شود که جمله ((یا مرم بالمعروف و ینهاهم عن المنکر. مفید این معناست که آن‌چه را از شرایع و قوانین در کتاب‌های آسمانی تورات و انجیل آمده است، تایید و تصدیق می‌کند و مثل این است که گفته شده: ((مصدقا لما بین یدیه))، چنان که در آیه شریفه آمده است: ((ولما جاهم رسول من عندالله مصدق لمامعهم نبذ فریق من الذین اوتوا الکتاب کتاب الله وراظهورهم کانهم لایعلمون)) و نیز می‌فرماید: ((و لما جاهم کتاب من عندالله مصدق لما معهم و کانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا فلما جاهم ماعرفوا کفروا به فلعن الله علی الکافرین)). است که پیامبر (ص) شریعتی را که در کتاب آن‌ها بوده صورتی کامل آورد، اما آنان به آن کفرورزیدند در حالی که می‌دانستند نام او در کتاب‌هایشان آمده و از زبان پیامبرانشان بشارت آمدن او داده شده است، چنان که خدای سبحان به نقل از مسیح می‌فرماید: ((یابنی اسرائیل انی رسول الله الیکم مصدقا لما بین یدی من التوراة و مبشرا برسول یاتی من بعده اسمہ احمد)).

۸- از بین بردن اختلاف.

قرآن. ((مردم امتی یگانه بودند. نوید آور و بیم دهنده برانگیخت و با آنان کتاب (خود) را به حق فرو فرستاد تا میان مردم در آن‌چه با هم اختلاف داشتند داوری کند. شد - پس از آن که دلایل روشن برای آنان آمد - به خاطرستم (و حسدی) که میانشان بود، (هیچ کس) در آن اختلاف نکرد. به توفیق خویش، به حقیقت آن‌چه که در آن اختلاف داشتند، هدایت کرد. هدایت می‌کند)).

- امام علی (ع): بنگرید، به نعمت‌هایی که خداوند به هنگام فرستادن رسولی به سوی آنان عطاایشان فرمود که فرمانبرداری آنان را به آیین خود پیوند داد و آنان را برگردد دعوت خویش همدل و همداستان ساخت، (بنگرید که) چگونه این نعمت بال کرامت خویش را بر سر آنان گسترد و نه‌های نعمت‌هایش را برایشان روان ساخت و این آیین با فواید و حاصل‌های برکت خویش، آنان را فرو گرفت و در نعمت آن غرق شدند! تفسیر: علامه طباطبائی در تفسیر آیه ((کان الناس امه واحده. بنیان نهادن اصل دین و مکلف ساختن انسان به آن و سبب پیدایش اختلاف در دین را توضیح می‌دهد. گرایش به اجتماع و همکاری دارد، در آغاز تشکیل اجتماع به صورت اجتماعی یکدست و یکپارچه بود. نیز به اقتضای فطرت، در این اجتماع اختلافاتی بر سر کسب مزایای زندگی به وجود آمد که برای رفع این اختلافات و درگیری‌ها بر سر نیازها و لوازم زندگی، لازم بود قوانینی وضع شود. بعثت پیامبران و ارسال رسل، قوانینی در شکل دین، همراه با نوید و بیم به پاداش و کیفر، برای بشر فرستاده شد و این قوانین بایک سلسله عبادات مطلوب تکمیل و اصلاح گردید. مربوط به مبدا و معاد اختلاف کردند و بدین ترتیب یکپارچگی دین دستخوش اختلال شد و فرقه‌ها و احزاب و گروه‌ها به وجود آمدند و این اختلاف به جهات دیگر هم سرایت کرد. تجاوزگری و زورگویی و سرکشی کسانی ناشی شد که دارای کتاب آسمانی بودند و اصول و معارف آن‌ها را می‌شناختند و حجت خدا بر ایشان

تمام شده بود. اختلاف جامعه دو گونه بود: یک اختلاف در مساله دین بود و ناشی از سرکشی و تجاوز سرکشان بود نه برخاسته از فطرت و نهاد آنان. زندگی بود که یک امر فطری است و علت تشریح دین بود. سبحان مؤمنان را با اذن و توفیق خویش به حقیقتی که درباره اش اختلاف داشتند، راهنمایی کرد و البته خداوند هر که را بخواهد به راه راست هدایت می کند. بنابراین، دین الهی تنها عامل سعادت نوع انسان و سامان بخش امور زندگی اوست. فطرت اصلاح می کند و قوای گوناگون آن را هنگام طغیان و سرکشی به حال اعتدال باز می آورد و رشته زندگی دنیوی و اخروی، مادی و معنوی انسان را به نظم می کشد. اجتماعی و دینی نوع انسان آن گونه که این آیه شریفه به دست می دهد و برای تفصیل این اجمال به آیات پراکنده قرآنی که درباره شئون گوناگون انسان نازل شده، بسنده می کند.

۹- رهنمون شدن به راه های سلامت (ورهای).

قرآن ((خدا، هر که را از خشنودی او پیروی کند، به وسیله آن به راه های سلامت رهنمون می شود و به توفیق خویش، آنان را از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون می برد و به راهی راست هدایتشان می کند)). - امام علی (ع): خداوند متعال، شما را به اسلام مخصوص (و مفتخر) گردانید و برای آن برگزیدتان و این از آن روست که اسلام نامی از سلامت است و مجمع همه گونه کرامت. - در وصف رهپوی راه خدای سبحان - و برقی پرنور برایش درخشید و راهش را روشن ساخت و او را در راه پیش برد و هر دروازه ای وی رابه سمت دروازه دیگر پیش راند تا آن که به دروازه سلامت و سرای اقامت رسید. - تقوای خدا، داروی درد جان های شما و بینا کننده کوری دل های شما و شفابخش بیماری کالدهای شماست. تفسیر. آیه ((بهدی به الله من اتباع رضوانه سبل السلام)): حرف با در کلمه ((به)) به معنای وسیله و به اصطلاح با آلت است و ضمیر آن به کتاب یا به نور بر می گردد، خواه منظور از آن پیامبر(ص) باشد یا قرآن، فرقی نمی کند چون همه به یک واقعیت بر می گردد، چرا که پیامبر(ص) یکی از عوامل ظاهری در مرحله هدایت است و قرآن نیز همین سان و حقیقت هدایت قائم و متکی به خداست. دوست داشته باشی هدایت نمی کنی، بلکه خدا هر که را بخواهد هدایت می کند)) و نیز می فرماید: ((وهمین گونه، روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم و تو نمی دانستی کتاب چیست و نه ایمان (کدام است) ولی آن را نوری گردانیدیم که هر کس از بندگان خود را بخواهیم به وسیله آن راه می نمایانیم و براستی که تو به راهی راست هدایت می کنی. آن چه در زمین است از آن اوست. (همه) کارها به خدا باز می گردد)). ملاحظه می شود، این آیات هدایت را به قرآن و پیامبر(ص) نسبت می دهد و در عین حال آن را به خدا ارجاع می دهد، چرا که هدایت کننده حقیقی اوست و دیگران اسبابی ظاهری هستند که برای زنده کردن امر هدایت به کار گرفته شده اند. خداوند متعال جمله ((بهدی به الله)) را با جمله ((من اتباع رضوانه)) مقید کرده و تحقق هدایت الهی را مشروط به دنبال کردن رضایت و خشنودی می داند و مراد از هدایت، همان رساندن به مطلوب و مقصود است (نه نشان دادن راه رسیدن به آن) به این معنا که خداوند متعال شخص را به یکی از راه های سلامت یا به همه آن ها و یا به بیشترشان، یکی پس از دیگری، وارد می کند. خداوند کلمه ((سلام)) را مطلق آورده است. بنابراین، به معنای سلامت و رسیدن از هر بدبختی و شقاوتی است که خوشبختی زندگی دنیا یا آخرت را مختل سازد و این معنا با توصیفی که قرآن از تسلیم در برابر خدا و ایمان و تقوا کرده و آن ها را رستگاری و پیروزی و امنیت و امثال آن شمرده است سازگاری دارد. در بحث از آیه ((اهدنا الصراط المستقیم))، در جلد اول این کتاب، گفتیم که خداوند به حسب اختلاف حالات بندگان رهپویش، راه های فراوانی دارد که همگی در یک راهی که به او منسوب است و آن را ((صراط مستقیم)) می نامد متحدند. در راه ما کوشیده اند، به یقین راه های خود را به آنان می نمایم و همانا خدا با نیکوکاران است)) و نیز می فرماید: ((این است راه راست من. از آن پیروی کنید و از راه های دیگر) که شما را از راه وی پراکنده می سازید پیروی مکنید)). این ها می رسانند که راه ها (ی رسیدن به خداوند) زیاد

است، اما همه آن‌ها در رساندن به کرامت خداوندی متحدند بدون آن که رهپویان خود را از هم پراکنده سازند و هر راهی سالک خود را از رهپویان دیگر راه‌ها متمایز سازد. راه‌های غیر خدا که چنین حالتی دارند. بنابراین، معنای آیه - که البته خدا بهتر می‌داند - این است که خداوند سبحان کسی را که دنبال خشنودی او باشد، به واسطه کتاب خود پیامبرش، به راه‌هایی هدایت و وارد می‌کند که هر کس آن‌ها را ببیند، از شقاوت زندگی دنیا و آخرت و هر چیزی که حیات سعادت‌مندانه راتیره و مکدر سازد، در امان و سالم می‌ماند. پس، مسأله هدایت به سلامت و سعادت، برمدار دنبال کردن خشنودی خدا می‌چرخد. خداوند متعال می‌فرماید: ((و برای بندگان خود کفر را نمی‌پسندد)) و نیز می‌فرماید: ((خداوند از مردم فاسق راضی نیست)) و سرانجام، امر هدایت به سلامت و سعادت منوط به دوری کردن از راه ستم و درآمدن به سلک ستمگران است، خداوند سبحان هدایت خود را از این عده نفی فرموده و آنان را از رسیدن به این کرامت الهی محروم و مایوس ساخته است آن‌جا که می‌فرماید: ((و خدا گروه ستمگران را هدایت نمی‌کند)). بنابراین، آیه ((یهدی به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام)) از جهتی نظیر این آیه است: ((الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن وهم مهتدون)).

۱۰- اتمام حجت.

قرآن ((فرستادگانی که بشارتگر و بیم‌دهنده بودند تا برای مردم، پس از (فرستادن) رسولان، در مقابل خدا(بهبانه و) حجتی نباشد و خدا توانا و حکیم است)). - امام علی (ع) : خداوند رسولانش را باوحي خویش که به آنان اختصاص داد، فرستاد و ایشان را حجت خویش بر خلق خود قرار داد، تا بهانه نیاورند که بیم داده نشده‌اند. راست (این رسولان) به راه حق فرا خواند. - امام صادق (ع) - در پاسخ به سؤال از فلسفه نبوت - : برای این که بعد از پیامبران دیگر حجت و بهانه‌ای برای مردم در برابر خدا باقی نماند و نگویند: کسی نیامد که ما را نوید و بیم دهد و برای این که خدا بر مردم حجت داشته باشد. عزوجل به نقل از نگهبانان دوزخ و حجت آوری آنان در برابر دوزخیان به وجود پیامبران و فرستادگان، می‌فرماید: ((آیا برای شما بیم‌دهنده‌ای نیامد. - پیامبر خدا(ص) : خداوند رسولان را به سوی مردم فرستاد تا او را بر آفریدگانش حجت رسا باشد و فرستادگانش به سوی آنان گواه بر ایشان باشند و پیامبران بشارتگر و بیم‌دهنده را در میان مردم برانگیخت تا اگر هلاک می‌شوند از روی دلیل باشد و اگر به حیات و سعادت دست می‌یابند، آن‌هم از روی دلیل باشد، و برای این که بندگان آن‌چه را درباره پروردگارش نمی‌دانسته‌اند، بدانند و ربوبیت او را که منکرش بودند بشناسند و الوهیتش را که برای آن شریک قائل بودند، یگانه دانند. - امام علی (ع) : و گواهی می‌دهم که محمد(ص) بنده خدا و فرستاده اوست که برای اجرای فرمان خویش و رساندن حجت و دلیلش و ابلاغ بیم و وعیدش او را فرستاده است.

بحثی فلسفی .:

نظر به این که نبوت عبارت است از نوعی ابلاغ احکام و قوانین قراردادی و وضعی و این‌ها هم به نوبه خود اموری اعتباری و غیر واقعی هستند، لذا مسأله نبوت عامه یک مسأله کلامی غیر فلسفی است. اشیا از نظر وجودات خارجی و حقایق عینی آن‌ها می‌پردازد و به امور وضعی اعتباری کاری ندارد. جهت دیگری یک مسأله فلسفی و بحث حقیقی (نه اعتباری) است، چون مواد دینی، یعنی معارف اصلی و احکام اخلاقی و عملی بانفس انسانی از این جهت ارتباط دارند که یک سلسله علوم ثابت و راسخ یا حالاتی که منجر به ملکات راسخ می‌شوند، در نفس ایجاد می‌کنند و این علوم و ملکات در نفس آدمی صورتی پدید می‌آورند که راه نفس به سوی سعادت و شقاوت و قرب و بعد نسبت به خدای سبحان را تعیین می‌کنند، زیرا انسان به واسطه اعمال نیک و شایسته و عقاید و باورهای حقیقی و درست، کمالاتی را برای خود به دست می‌آورد که به تقرب و نزدیکی و خشنودی و بهشت که

نزد خداوند برای او فراهم است، تعلق می‌گیرد و در مقابل، به واسطه اعمال ناشایست و عقاید سست و باطل صورت‌هایی برای خویش کسب می‌کند که جزبه دنیای فانی و زرق و برق‌های نیست شونده آن ارتباط پیدا نمی‌کند و سرانجام نفس آدمی این می‌شود که به سبب این صورت‌ها، پس از ترک دنیا و به سر آمدن دوره اختیار، به سرای هلاکت و جایگاه آتشین رهسپار می‌شود و این سیری حقیقی است. موضوع حقیقی و عینی است و دلیلی را که با استفاده از قرآن کریم قبلاً آوردیم یک دلیل برهانی است. توضیح این که این صورت‌ها در نفس انسان، که در مسیر کمال قرار دارد، پدید می‌آید و انسان یک نوع حقیقی است، به این معنا که موجودی حقیقی و مبدا آثار وجودی عینی می‌باشد و علل فیض بخش موجودات، به شهادت تجربه و برهان، قابلیت رسیدن به کمال نهایی وجود را به موجودات عطا کرده‌اند و خدای متعال هم تام‌الافاضه است. به هر نفس مستعدی کمال مناسب یا استعداد آن را افاضه کند تا قوه آن به فعلیت رسد. صورتی که نفس آدمی دارای صفات پسندیده و ملکات فاضله معتدلی باشد این کمال را سعادت می‌گویند و چنانچه دارای رذایل و صفات پست باشد، کمالش شقاوت نامیده می‌شود. از آن جا که این ملکات و صور نفسانی از راه افعال اختیاری برخاسته از اعتقاد به خوبی و بدی و از بیم و امید و میل به منافع و گریز از ضرر و زیان برای نفس حاصل می‌شود باید این افاضه نیز وابسته به دعوت دینی مبتنی بر نوید و بیم و ترساندن و تطمیع باشد، تا مؤمنان سعادت خود را به کمال رسانند و ستمگران شقاوت خود را. دعوت نیاز به دعوت‌گری دارد که اقدام به آن کند و آن دعوت‌گر همان پیامبری است که از جانب خدای متعال مبعوث می‌شود. ممکن است بگویید: برای دعوت به کمال و سعادت، عنصر عقل کافی است، زیرا عقل انسان را به پیروی فکری و عملی از حق و حقیقت و به پیمودن راه فضیلت و تقوا فرامی‌خواند. است؟ جواب این است که عقلی که به این امور فرامی‌خواند، عقل عملی است که درباره حسن و قبح و زشت و زیبا داوری می‌کند، نه عقل نظری که، همچنان که قبلاً توضیح دادیم، حقایق اشیا را درک می‌کند. خود را از احساسات درونی می‌گیرد و احساساتی که ابتدا در انسان وجود دارند، احساسات قوای شهویه و غضبیه هستند. قوه ناطقه قدسی در آن اوان هنوز به فعلیت نرسیده است. خاستگاه اختلاف است و این احساسات بالفعل، همچنان که از واقعیت حال انسان مشهود است، به انسان اجازه نمی‌دهد که از مرحله قوه و استعداد به فعلیت برسد. از تربیت درست محروم بماند، با این که از عقل و فطرت برخوردارند، به زودی دستخوش توحش و بربریت می‌شوند. از طرف خداوند به وسیله نبوت تأیید شود.

نبوت و تاریخ.

لزوم اعتقاد به همه پیامبران.

قرآن. ((ما تو را به حق، بشارتگر و هشدار دهنده فرستادیم و هیچ امتی نبوده مگر این که در آن هشدار دهنده ای گذشته است)). ((بگویید: ما به خدا و به آن چه بر ما نازل شده و به آن چه بر ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل آمده و به آن چه به موسی و عیسی داده شده و به آن چه به همه پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده، ایمان آورده ایم. برابر او تسلیم هستیم)). ((کسانی که به خدا و فرستادگان او کفر می‌ورزند و می‌خواهند میان خدا و فرستادگانش جدایی اندازند و می‌گویند: ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می‌کنیم و می‌خواهند میان این (دو) راهی برای خود اختیار کنند، آنان در حقیقت کافرنند. عذابی خوارکننده آماده کرده ایم)). - امام علی (ع): خداوند سبحان آفریدگان خویش را از پیامبری مرسل و یا کتابی آسمانی، یا حجت و دلیلی لازم، یا راهی روشن و استوار بی بهره نگذاشته است، فرستادگانی که نه اندک بودن شمارشان آنان را (از ادای رسالتشان) سست کرد و نه فراوانی تکذیب کنندگانشان. پیشین نام پیامبر پس از او برده می‌شد و پیامبر گذشته پیامبر آینده را می‌شناساند. - خداوند پس از آن که جان او - آدم (ع) - را ستاند مردم را از حجت و دلیلی که ربوبیت او را برای آنان استوار

گرداند و ایشان را به شناخت او رساند، بی بهره نگذاشت. هر قرنی و نسلی با حجت‌ها و براهینی که از طریق پیامبران برگزیده و امانتداران پیام‌های خود فرستاد، به مردم رسیدگی کرد، تا آن که با پیامبر ما محمد(ص)، حجت او تمام شد. - هر زمان که یکی از آنان (پیامبران) درمی‌گذشت، دیگری برای انتشار دین خدا برمی‌خواست، تا این که کرامت خداوند، سبحانه و تعالی، به محمد(ص) رسید. - امام صادق(ع): بدانید که اگر کسی عیسی بن مریم را انکار کند و به نبوت دیگر پیامبران اعتراف نماید، ایمان نیاورده است.

طبقات پیامبران .

قرآن . ((و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید، جز (از راه) وحی یا از فراسوی حجابی یا فرستاده‌ای بفرستد و به اذن او هر چه بخواهد وحی نماید. اوست بلند مرتبه سنجیده کار)). - امام باقر(ع): پیامبران بر پنج گونه اند: برخی از آنان صدا را، مانند صدای زنجیر، می‌شنوند و به مقصود آن پی می‌برند. در خواب به آنان خبر داده می‌شود، مانند یوسف و ابراهیم و برخی از ایشان می‌بینند و برخی به دلشان کوبیده و در گوششان طنین افکنده می‌شود. - امام صادق(ع): پیامبران و رسولان چهار طبقه اند: پیامبری که تنها برای خودش پیغمبر است و به دیگری سرایت نمی‌کند و پیامبری که در خواب می‌بیند و صدا (ی هاتف) را می‌شنود، ولی خود او را در بیداری نمی‌بیند و بر هیچ کس مبعوث نیست و خود او امام و پیشوایی دارد، چنان که ابراهیم بر لوط(ع) امام بود و پیامبری که در خواب می‌بیند و صدا را می‌شنود و فرشته را می‌بیند و به سوی گروهی کم یا زیاد مبعوث است، مانند یونس که خدا درباره او فرموده: ((ما او را به سوی صد هزار نفر یا بیشتر فرستادیم)). آن ((بیشتر)) سی هزار است (یعنی یکصد و سی هزار نفر) و یونس نیز خود امام و پیشوایی داشت و (سرانجام) پیامبری که در عالم خواب می‌بیند و صدا را می‌شنود و در بیداری مشاهده می‌کند و امام هم می‌باشد، مانند پیامبران اولوالعزم. ابتدا) فقط پیامبر بود و امام نبود تا آن که خدا فرمود: ((من تو را امام مردم قرار دادم .

شمار پیامبران .

- پیامبر خدا(ص) - در پاسخ به سؤال ابوذر از تعداد پیامبران - : یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر. کردم: از آن‌ها چه تعداد مرسل بودند؟ پیامبر فرمود: خیلی زیاد، سیصد و سیزده نفر. فرمود: آدم . - خداوند عزوجل یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر آفرید که من - خودستایی نباشد - گرامیترین آنان نزد خداوند هستم و خدای عزوجل یکصد و بیست و چهار هزار وصی آفرید که علی گرامیترین آن‌ها نزد خدا و برترین ایشان است . - پیامبران یکصد و بیست و چهار هزارند و انبیای مرسل سیصد و سیزده نفر و آدم پیامبری بود که با او سخن گفته شد . - در پاسخ به سؤال از شمار پیامبران - : یکصد و بیست و چهار هزار، که از آن تعداد، شمار زیادی، یعنی سیصد و پانزده نفر، رسول بودند. - من در پی هشت هزار پیامبر برانگیخته شدم که چهار هزارشان از بنی اسرائیل بودند. - من خاتم هزار پیامبر یا بیشتر هستم . - امام صادق(ع): خداوند یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر برانگیخت .

یک توضیح ::

قرآن به این مطلب تصریح می‌کند که شمار انبیا فراوان بوده و خداوند سبحان در کتاب خود سرگذشت همه آن‌ها را بازگو کرده است. رسولانی فرستادیم که (داستان) برخی از آنان را بر تو حکایت کرده ایم و برخی از ایشان را بر تو حکایت نکرده ایم)). دیگری از این قبیل. در کتاب خود داستانشان را به نام بازگو کرده، عبارتند از: آدم، نوح، ادریس، هود، صالح، ابراهیم، لوط، اسماعیل، الیسع، ذوالکفل، الیاس، یونس، اسحاق، یعقوب، یوسف، شعیب، موسی، هارون، داود، سلیمان،

ایوب , زکریا, یحیی , اسماعیل صادق الوعد, عیسی و محمد صلی الله علیهم اجمعین . نام آن ها برده نشده , اما با توصیف و کنایه ازایشان یاد شده است . می فرماید : ((آیا از (حال) سران بنی اسرائیل پس از موسی خبر نیافتی آن گاه که به پیامبری از خود گفتند : پادشاهی برای ما بگمار)). به شهری که بام هایش یکسره فرو ریخته بود عبور کرد)). دو تن سوی آنان فرستادیم ولی آن دو رادروغزن پنداشتند, تا با (فرستاده) سومین (آنان را) تایید کردیم)). بنده ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خود به او رحمتی عطا کرده و از نزد خود بدو دانشی آموخته بودیم)) و باز می فرماید : ((اسباط)).

آن ها روشن نیست , مانند جوان (همراه) موسی در آیه ((و آن گاه که موسی به جوان (همراه) خود گفت)) و مانند ذوالقرنین و عمران پدر مریم و عزیز که به اسامی آن هادر قرآن تصریح شده است . باری , در قرآن برای پیامبران تعداد مشخصی تعیین نشده است . شمار پیامبران را مشخص می کند, روایاتی واحد و متونشان گوناگون و متفاوت است . مشهورترین این روایات روایت ابوذر از پیامبر (ص) است که : شمار پیامبران یکصد و بیست و چهار هزار است که از آن میان سیصد و سیزده نفر, مرسل می باشند.

پیامبران اولوالعزم .

قرآن . ((پس , همان گونه که رسولان اولوالعزم صبر کردند, صبر کن و برای آنان شتابزدگی به خرج مده . روزی که آن چه را وعده داده می شوند, بنگرند گویی که آنان جز ساعتی از روز را (در دنیا) نمانده اند. ابلاغی است . شد؟)). - امام باقر (ع) : پیامبران اولوالعزم پنج نفرند : نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم اجمعین . - امام سجاده (ع) - به برخی از اصحاب خود - : از میان پیامبران , پنج تن پیامبر اولوالعزم هستند . کیستند؟ فرمود : نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیهم . کردیم : معنای اولوالعزم چیست ؟ فرمود : (یعنی) به سوی مردم شرق و غرب زمین , از جن و انس , فرستاده شده اند . - امام صادق (ع) : سرور پیامبران و فرستادگان پنج نفرند, و آنان رسولان اولوالعزم هستند و سنگ آسیا (ی نبوت) بر محور آن ها می چرخد : نوح , ابراهیم , موسی , عیسی و محمد, درود و صلوات خدا بر محمد و خاندان او و بر همه پیامبران باد . - در پاسخ به پرسش سماعه بن مهران از آیه ((فاصبر كما صبر اولوالعزم من الرسل)) - : (پیامبران اولوالعزم عبارتند از : نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و علیهم . می گوید : عرض کردم : این ها چرا اولوالعزم شدند؟ فرمود : چون نوح با کتاب و شریعتی مبعوث شد و هر پیغمبری که بعد از نوح آمد همان کتاب و شریعت و راه نوح را دنبال کرد, تا آن گاه که ابراهیم (ع) باصحف و به عزم بر کنار گذاشتن کتاب نوح آمد البته نه از روی کفر و زیدن به آن . - امام رضا (ع) : پیامبران اولوالعزم در حقیقت بدین سبب اولوالعزم نامیده شده اند که دارای شریعت و آیین بودند. پیامبری بعد از نوح (ع) بر شریعت و روش او و تابع کتاب وی بود, تا زمان ابراهیم خلیل و هر پیامبری در روزگار ابراهیم و پس آن بر شریعت و راه ابراهیم و پیرو کتاب او بود,

تازمان موسی و هر پیامبر در زمان موسی و بعد از آن بر شریعت و طریقه موسی و تابع کتاب او بود، تا زمان عیسی (ع) و هر پیامبری در روزگار عیسی (ع) و بعد از آن بر روش و شریعت عیسی و پیرو کتاب او بود، تا زمان پیامبر ما محمد (ص) این پنج تن اولوالعزم هستند و لذا برترین پیامبران و رسولان (ع) می باشند.

پدران پیامبران .

- امام علی (ع) - در وصف پیامبران (ع) - : خداوند پیامبران را در برترین امانتگاه به ودیعه سپرد و در بهترین قرارگاه جایشان داد و از صلب پدرانی بزرگوار به زهدان های مادرانی پاک و پاکیزه منتقل شدند. که سلفی از آن ها می رفت خلفی (جانشین صالحی) از آنان برای ترویج دین خدا برمی خاست ، تا آن که کرامت خداوند سبحانه و تعالی به محمد (ص) رسید. را از برترین رویشگاه ها و ارجمندترین کشتگاه ها بیرون آورد، از درختی که پیامبرانش را از آن به وجود آورد و امنای (وحی) خویش را از آن برگزید، خاندانش بهترین خاندان ها، و خانواده اش بهترین خانواده ها و شجره اش بهترین شجره هاس . - و گواهی می دهم که محمد بنده خدا و فرستاده اوست و سرور بندگانش می باشد. هر زمان خداوند آفریدگان را به دو شاخه تقسیم کرد، او را در بهترین شاخه قرار داد، نه آلوده دامنی در وجود او سهیم شد و نه گنهکاری در وجودش شریک گشت . - پیامبر خدا (ص) : من از راه ازدواج مشروع به وجود آمده ام و از راه نامشروع و زنا زاده نشده ام . سنت های نامشروع جاهلیت نسب مرا مخدوش نساخته است و جز از راه پاک به دنیا نیامده ام . - من از زمان آدم (پشت اندر پشت) به طریق ازدواج مشروع و بدون آلودگی به زنا متولد شده ام . - ما از پشت های پاک به زهدان های پاکیزه و طاهر منتقل شده ایم . - در مجمع البیان در تفسیر آیه ((وتقلبک فی الساجدین)) آمده است . معنایش این است که در صلب های یکتاپرستان از پیامبری به پیامبر دیگر منتقل می شدی ، تا این که خداوند تو را پیامبر به جهان آورد. این مطلب را عطا و عکرمه از ابن عباس نقل کرده اند. الله علیهما - نیز روایت شده است که فرمودند : یعنی از صلب پیامبری به صلب پیامبری دیگر منتقل می شد، تا آن که او را از صلب پدرش بیرون آورد که از زمان آدم همواره پشت اندر پشت به طریق ازدواج مشروع صورت می گرفته و آلوده به هیچ گونه زنا و ازدواج نامشروعی نبوده است . - امام باقر (ع) - درباره آیه ((الذی یراک حین تقوم . آن گاه که به فرمان او بر می خیزی و جابه جاشدنت در پشت های پیامبران را یکی پس از دیگری ، می بیند.

ویژگیهای پیامبران .

قرآن . ((پیام های پروردگرم را به شما می رسانم و من برای شما خیرخواهی امینم)). ((که (به آنان گفت :) بندگان خدا را به من بسپارید، زیرا که من برای شما فرستاده ای امینم)). ((من برای شما فرستاده ای امینم)). - امام علی (ع) - در وصف پیامبران (ع) - : گروهی مستضعف بودند و خداوند آن ها را با گرسنگی آزمود و به سختی ها مبتلایشان فرمود و با ترس و هراس ها امتحانشان نمود و در بوتنه ناملایمات زیر و روشن کرد. موسی بن عمران به همراه برادرش هارون (ع)، در حالی نزد فرعون رفتند که لباس پشمین برتن و عصای چوبین در دست داشتند. و اگر خداوند سبحان ، آن گاه که پیامبرانش را برانگیخت ، می خواست گنجینه های طلا و کان های زرناب و باغ های پر درخت را به رویشان بگشاید. این کار را می کرد و اگر چنین می کرد، آن گاه آزمایش از میان می رفت و پاداش منتفی می شد. اما خداوند سبحان فرستادگان خود را صاحب اراده هایی استوار قرار داد و از نظر حالات ظاهریشان فقیر گردانید، اما توام باقناعتی که دل ها و چشم ها را از بی نیازی می آکند، و نیازمندی و فقری که چشم ها و گوش ها را از ناراحتی لبریز می سازد. - امام صادق (ع) : خداوند عزوجل ، آن گاه که رسولان خود را فرستاد آنان را با زر و سیم نفرستاد، بلکه با (سرمایه) کلام فرستاد. - پیامبر خدا (ص) : ما، جماعت پیامبران ، فرمان داریم که با مردم به فراخور فهم

و خردهایشان سخن بگویم . - امام صادق (ع) : رسول خدا(ص) هیچ گاه به اندازه ژرفای خرد خود با بندگان سخن نگفت . پیامبران , دستور داریم که با مردم به فراخورفهم و خردهایشان سخن بگویم . - امام کاظم (ع) : خداوند عزوجل هیچ نبی یا وصی نفرستاد مگر این که سخاوتمند بود . - امام صادق (ع) : خداوند عزوجل هیچ پیامبری بر نیانگیخت مگر این که صوتی خوش داشت . - قتاده : خداوند هرگز پیامبری نفرستاد, مگر این که او را خوش سیما و خوش آوا مبعوث کرد . - پیامبر خدا(ص) : خداوند عزوجل , هیچ پیامبری را جز به زبان قوش بر نیانگیخت . - خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد, مگر این که جوان بود . - امام علی (ع) : رؤیای پیامبران , وحی است . - پیامبر خدا(ص) : پیامبران , چشم هایشان می خوابد اما دل هایشان نمی خوابد . - ما جماعت پیامبران , چشم هایمان می خوابد اما دل هایمان نمی خوابد . - ما گروه پیامبران , چشمانمان می خوابد اما دل هایمان نمی خوابد و پشت سر خود را نیز همچون پیش رویمان , می بینیم . - چشمانم می خوابد, اما دلم نمی خوابد . - هیچ پیامبری را نسزد که , چون جنگ افزار بردارد و در میان مردم اعلان حرکت به سوی دشمن دهد, (از تصمیم خود) برگردد تا این که بجنگد . - هرگاه پیامبری لباس رزم پوشد, او را نسزد که جنگ افزار بر زمین نهد تا این که خداوند عزوجل میان او و دشمنش داوری کند . - هیچ پیامبری حق ندارد وقتی جامه رزم پوشید, آن را بر زمین نهد تا آن که بجنگد . - امام صادق (ع) : پر رنج و بلاترین مردم , پیامبران , صلوات الله علیهم اجمعین , هستند, سپس کسانی که بعد از آن ها می باشند و آن گاه کسانی که در مرتبه بعد و بعدتر قرار دارند . - امام باقر(ع) به مردی که می گفت : بارخدا یا, از تو روزی حلال مسالت دارم , فرمود : خوراک پیامبران را مسالت کردی ! بگو : بار خدا یا, از تو روزی فراخ و پاکی رامسالت دارم . - امام صادق (ع) . - به مردی که می گفت : بار خدا یا, از تو روزی پاکیزه ای را مسالت دارم . - هیهات , هیهات ! این خوراک پیامبران است . رزقی بخواه که روز قیامت تو را برای آن عذاب نکند . ((هان ! ای رسولان , از (خوراکی های) پاکیزه بخورید و کار شایسته کنید)). - در پاسخ به سؤال از آیه ((هان ! ای رسولان از (خوراکی های) پاکیزه بخورید)) . - مقصود روزی حلال است .

پیامبران (ع) و شبانی .

- پیامبر خدا(ص) : هیچ پیامبری نیست , مگر این که گوسفند چرانی کرده است . - خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد, مگر این که شبانی گوسفندان را داشته است . عرض کردند : و شما ای رسول خدا؟ فرمود : من نیز, برای مردم مکه در ((قراریط)) چوپانی کرده ام . - امام صادق (ع) : خداوند هرگز پیامبری را مبعوث نکرد, مگر این که قبلا او را به شبانی گوسفندان گماشت تا از این طریق اداره مردم را به او تعلیم دهد . - پیامبر خدا(ص) : داود مبعوث شد, درحالی که گوسفندچران بود . شد, درحالی که گوسفندچران بود و من هم زمانی که مبعوث شدم , برای خانواده خود در ((جیاد)) گوسفند چرانی می کردم . - عمار : من گوسفندان خانواده خودم را می چراندم و محمد(ص) نیز گوسفندمی چراند . فخر برویم , چون من در آن جا چراگاه پر علف و شادابی سراغ دارم . فردا که به فخر رفتم , دیدم محمد(ص) از من زودتر رفته و ایستاده است و گوسفندانش را از چراگاه دور می کند . وعده گذاشته بودم دوست نداشتم که پیش از تو بچرانم . - جابر بن عبدالله : ما در ((مر الظهران)) بارسول خدا(ص) بودیم و آن حضرت مشغول چراندن تعدادی قوچ بود . فرمود : سیاه آن را انتخاب کنید چون بهتر و خوش طعم تر است . شما هم گوسفند می چرانید؟ فرمود : آری , مگر پیامبری بوده که گوسفند نچرانیده باشد؟ . - ابن عباس : آدم (ع) برزگر بود, ادریس خیاط , نوح درودگر , هود بازرگان , ابراهیم شبان , داود زره ساز , سلیمان زنبیل باف , موسی کارگر , عیسی سیاح و محمد(ص) دلاوری بود که روزیش در زیر نیزه اش قرار داشت .

از اخلاق پیامبران .

- امام صادق (ع) : چهار خصلت از اخلاق پیامبران است : نیکی کردن , بخشندگی , شکیبایی در برابر سختی ها و گزاردن حق مؤمن . - امام رضا(ع) : یکی از خصلت های پیامبران پاکیزگی است . - پیامبر خدا(ص) : از اخلاق پیامبران و صدیقان , خوشرویی در هنگام روبه رو شدن با هم و دست دادن به هنگام رسیدن به یکدیگر بود . - امام صادق (ع) : از اخلاق پیامبران , صلی الله علیه , زن دوستی است . - پیامبر خدا(ص) : از دنیا, زنان و عطر محبوب من هستند و نور چشم من در نماز قرار داده شده است . - امام رضا(ع) : از اخلاق پیامبران , به کاربردن بوی خوش است . - به کار بردن بوی خوش , از اخلاق پیامبران است .

نزدیکترین مردم به پیامبران .

قرآن . ((در حقیقت , نزدیکترین مردم به ابراهیم , همان کسانی هستند که از او پیروی کرده اند و (نیز) این پیامبر و کسانی که (به آیین او) ایمان آورده اند . سرور مؤمنان است)) . - امام علی (ع) : نزدیکترین مردم به پیامبران , کسی است که به آن چه آنان فرمان داده اند بیشتر عمل کند . - شبیه ترین مردم به پیامبران خدا, حق گوترین آن ها و شکیباتریشان در عمل به حق است . - پیامبر خدا(ص) : نزدیکترین مردم به درجه نبوت , مجاهدان و علمایند, زیرا مجاهدان در راه آن چه پیامبران آورده اند, جهاد می کنند و اهل علم مردم را به آن چه پیامبران آورده اند, رهنمون می شوند . - امام علی (ع) : نزدیکترین مردم به پیامبران , آگاهترین آنان به تعلیماتی است که پیامبران آورده اند . آیه را تلاوت کرد : ((در حقیقت نزدیکترین مردم به ابراهیم , همان کسانی هستند که از او پیروی کرده اند و (نیز) این پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند . فرمود : همانا, دوست محمد کسی است که از خدا اطاعت کند هر چند خویشاوند او نباشد و دشمن محمد کسی است که خدا را نافرمانی کند, هر چند از خویشان نزدیک او باشد . - وه که چه بزرگ است رستگاری کسی که دنباله رو پیامبران باشد! . - امام باقر(ع) - درباره آیه ((در حقیقت نزدیکترین مردم به ابراهیم . ائمه (ع) و پیروان آن ها هستند . - به خدا قسم , گویی قائم را می نگرم که پشتش را به حجر (الاسود) تکیه داده و خدا را به حقش سوگند می دهد و سپس می گوید : ای مردم , هر که درباره خدا با من احتجاج می ورزد بداند که من به خدا نزدیکترم , ای مردم هر که درباره آدم با من احتجاج می ورزد بداند که من به آدم نزدیکترم , ای مردم , هر که درباره نوح با من احتجاج می کند, بداند که من به نوح نزدیکترم , ای مردم , هر که درباره ابراهیم با من احتجاج می ورزد بداند که من به ابراهیم نزدیکترم . - امام صادق (ع) : هرگاه قائم ظهور کند, وارد مسجد الحرام می شود و رو به کعبه می ایستد و پشت به مقام می کند و دو رکعت نماز می گزارد و آن گاه بر می خیزد و می گوید : ای مردم , من نزدیکترین مردم به آدم هستم , ای مردم , من نزدیکترین مردم به ابراهیم هستم , ای مردم , من نزدیکترین مردم به اسماعیل هستم , ای مردم , من نزدیکترین مردم به محمد(ص) هستم . دو دست خود را به آسمان بر می دارد و چندان دعا و تضرع می کند که به رو درمی افتد و این است (معنای) سخن خدای عزوجل که : ((امن یجیب المضطر اذاعاه .

نبوت ۲ / ۱ ((خاصه ۱)) آدم .

آدم (ع) .

قرآن . ((ای مردم , از پروردگارتان که شما را از نفس واحدی آفرید و جفتش را (نیز) از همان آفرید و از آن دو, مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد, پروا دارید و از خدایی که به (نام) او از همدیگر درخواست می کنید پروا ننمایید و زنهار از خویشاوندان مبرید, که خدا همواره بر شما نگهبان است)) . ((و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت : من در زمین جانشینی خواهم گماشت , فرشتگان گفتند : آیا در آن کسی را می گماری که در آن فساد انگیزد و خون ها بریزد و حال آن که ما با ستایش تو (تورا)

تنزیه می کنیم و به تقدیست می پردازیم؟ فرمود: من چیزی می دانم که شمانمی دانید. سپس آن ها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: اگر راست می گوئید، از اسامی این ها به من خبر دهید. منزهی تو! ما را جز آن چه (خود) به ما آموخته ای، هیچ دانشی نیست، تویی دانای حکیم. را از اسامی آنان خبر ده. اسماشان خبر داد، فرمود: آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمان ها و زمین را می دانم و آن چه را آشکار می کنید و آن چه را پنهان می داشتید می دانم؟)) - پیامبر خدا(ص): مردم (همه) فرزندان آدمند و آدم از خاک است. - خداوند آدم را از مٹی خاک که از همه زمین برداشت آفرید. آدم متناسب با خاک زمین آفریده شدند: برخی از آن ها سرخ پوست شدند، برخی سفید، برخی سیاه و برخی حد وسط میان این رنگ ها و برخی نرم و برخی خشن و برخی پاک و برخی ناپاک و برخی حد وسط میان این ها. - امام علی (ع) - در بیان آفرینش آدم (ع) - : سپس، خداوند سبحان از قسمت های سخت و نرم زمین و شیرین و شوره زار آن، خاکی برداشت و بر آن آب ریخت تا پاک و خالص شد و با رطوبت بیامیختش تا آن که چسبناک گشت. آن هیکلی بیافرید، دارای اعضا و پیوندها و گسستگی ها، مدتی مشخص و زمانی معلوم آن را بداشت تا این که خشکید و به هم پیوست و چون سفال سخت شد. در آن دمید، تا به صورت انسانی گردید صاحب ذهن هایی که آن ها را به حرکت درمی آورد و اندیشه ای که با آن (در کارهایش) دخل و تصرف می کند. رنگ های گوناگون و چیزهایی همانند یکدیگر و حالاتی متضاد و اخلاطی ناهمگون از قبیل گرمی و سردی و رطوبت و خشکی. - آدم از ادیم (پوسته) زمین که در آن (خاک) پاک و خوب و بد وجود دارد، آفریده شد و تو همه این صفات را در فرزندان آدم می بینی. - پیامبر خدا(ص) - در پاسخ به سؤال ابن سلام که چرا آدم را آدم نامیده اند: چون از خاک و ادیم زمین آفریده شد. سؤال شد: در این صورت، آیا آدم از خاک سراسر زمین آفریده شد یا از یک خاک (یکدست)؟ فرمود: از همه خاک. از یک خاک (یکدست) آفریده شده بود، در آن صورت مردم یکدیگر رانمی شناختند و همگی یک شکل بودند. (پرسشگری) پرسید: پس، آدمیان در دنیا مانند دارند؟ فرمود: (آری) در خاک سفید هست، سبز هست، زرد هست، خاکی رنگ هست، آبی هست، شیرین هست، شور هست، درشت و سفت هست، نرم هست و بور هست. نیز نرم و لطیف هست، خشن و درشت هست، سفید هست، زرد و سرخ و بور و سیاه، به رنگهای خاک، هست. - امام علی (ع) - در پاسخ به پرسش از علت نامگذاری آدم و حوا به این نام ها: آدم را آدم نامیده اند، چون از ادیم زمین آفریده شد. تعالی جبرئیل (ع) را فرستاد و به او فرمود از ادیم (لایه بیرونی) زمین چهار قسمت خاک بیاورد: خاکی سفید، خاکی سرخ، خاکی قهوه ای و خاکی سیاه و آن ها را از قسمتهای نرم و سخت زمین فراهم آورد. دستور داد چهار قسمت آب بیاورد: آبی شیرین، آبی شور، آبی تلخ و آبی گندیده. سپس فرمود که آب را روی خاک بریزد. خداوند با دست (قدرت) خویش آن ها را به هم آمیخت به طوری که نه خاکی اضافه آمد که به آب احتیاج داشته باشد و نه آبی که به خاک نیاز داشته باشد. در قسمت حلق آن قرار داد و آب شور را در چشمانش و آب تلخ را در گوش هایش و آب گندیده را در بینی اش. حوا نیز از آن رو حوا نامیده شده که از حیوان (موجود زنده و جاندار) آفریده شده است. - امام صادق (ع): آدم را آدم نامیده اند، چون از ادیم زمین آفریده شده است. - حوا را حوا نامیده اند چون از حی (موجود زنده) آفریده شده است. عزوجل می فرماید: ((شما را از نفسی واحد آفرید و جفتش را نیز از همان آفرید)). - ابومقدام: از حضرت باقر(ع) پرسیدم: خداوند حوا را از چه آفرید؟ فرمود: این مردم چه می گویند؟ عرض کردم: می گویند: خداوند او را از یکی از دنده های آدم خلق کرده است. نادرست می گویند. او را از غیر دنده آدم بیافریند؟ عرض کردم: فدایت شوم یابن رسول الله، او را از چه چیز آفرید؟ فرمود: پدرم از پدرانش (ع) به من خبر داد که رسول خدا فرمود: خدای تبارک و تعالی مٹی گل برداشت و آن را با دست راست خود - هر دو دست خدا راست است - به هم آمیخت و از آن آدم را خلق کرد و مقداری از آن گل اضافه آمد که از آن حوا را آفرید. - امام علی (ع) - : ساخت و فرمانش را روان ساخت، آدم (ع) را به عنوان مخلوق برتر خود برگزید و او را نخستین آفریده خود (از نوع انسان) قرار داد. - پیامبر خدا(ص)

(: خداوند هنگامی که آدم را از بهشت بیرون کرد، توشه او را از میوه های بهشت قرار داد و فن ساختن هر چیزی را به او آموخت . - بافندگان را لعنت نکنید، زیرا نخستین کسی که بافندگی کرد، پدرتان آدم بود. گفتاری درباره این که نسل فعلی به آدم (ع) و همسر او می رسد. گاه گفته می شود که اختلاف رنگ پوست در افراد بشر - که عمده چهار رنگ را تشکیل می دهند : سفید مانند رنگ اهالی مناطق معتدل آسیا و اروپا، سیاه مانند رنگ مردم افریقای جنوبی، زردمانند اهالی چین و ژاپن و سرخ مانند رنگ سرخ پوستان امریکا - حاکی از این است که منشا نسل بشر در هر رنگی غیر از منشا آن در رنگ دیگر است، چه آن که اختلاف رنگ با اختلاف در طبیعت خون همراه است . بشر دست کم چهار جفت از چهار رنگ بوده است . گاهی هم چنین استدلال شده که وقتی قاره امریکا کشف شد، ساکنانی داشت و فاصله و جدایی این افراد با انسان ساکن در نیمکره شرقی چندان زیاد است که امکان و احتمال این که این دو نسل به یک پدر و یک مادر منتهی شوند وجود ندارد. همچنان که ملاحظه می شود - این هر دو دلیل نارساست . اما سست و نارسا بودن موضوع تفاوت خون به سبب تفاوت رنگ، از آن روست که تحقیقات طبیعی امروز بر اساس فرضیه تکامل انواع استوار است . که مساله اختلاف خون و رنگ ریشه در وقوع تحول و تکامل در این نوع نداشته باشد، مخصوصا که دانشمندان به پیدایش تحول در بسیار از انواع حیوانی مانند اسب و گوسفند و فیل و غیره قطع پیدا کرده اند و کاوش های زمین شناسی نشانه های فراوانی به دست داده که از این حقیقت پرده برمی دارد؟ وانگهی، اصولا - امروزه دانشمندان به این اختلاف اهمیت چندان نمی دهند ((۳)). و اما مساله وجود انسان در فراسوی دریاها، باید دانست که بنا به گفته دانشمندان علوم طبیعی عمر انسان به میلیون ها سال می رسد، ولی آن چه را که تاریخ نقلی ضبط کرده از شش هزار سال فراتر نمی رود. دوران ماقبل تاریخ، بر اثر بروز حوادثی قاره آمریکا از قاره های دیگر جدا شده باشد. نشانه های زیادی در دست است که نشان می دهد در طی قرنهای تغییرات مهمی در سطح زمین، نظیر تبدیل دریا به خشکی و خشکی به دریا و تبدیل دشت به کوه و بالعکس، رخ داده است . بنا به توضیحات دانش چینه شناسی و هیئت و جغرافیا، تحولات و جابه جایی های قطبی و منطقه ای در سطح زمین رخ داده است . چیزی که برای استدلال کنندگان باقی می ماند استبعاد است و بس . از دیدگاه قرآن، بر حسب ظاهر آن تقریبات تصریح دارد به این که نسل فعلی بشر در سیر نهایی خود به یک مرد و یک زن که همان دو پدر و مادر همه افراد هستند، می رسد. کتاب خود به نام آدم اسم برده است، اما از همسرش به نام یاد نکرده ولی روایات از او به نام حوا یاد کرده اند. شده است . انسان را از گل آغاز کرد. چکیده آبی پست مقرر فرمود)) و می فرماید : ((مثل عیسی در نزد خدا همچون مثل (خلقت) آدم است (که) او را از خاک آفرید، سپس بدو گفت : باش، پس هستی یافت)) و می فرماید : ((و چون پروردگارتو به فرشتگان گفت : من در زمین جانشینی خواهم گماشت . می گماری که در آن فسادانگیزد و خون ها بریزد؟ در حالی که ما با ستایش تو (تو را) تنزیه می کنیم و به تقدیست می پردازیم . که شما نمی دانید. آموخت . تو به فرشتگان گفت : من بشری از گل خواهم آفرید، هنگامی که آن را پرداختم و از روح خود در او دمیدم همگی برایش به سجده افتید. این آیات - چنان که ملاحظه می شود - گواه بر این است که بنا به سنت و قانون خداوند بقای این نسل از طریق نطفه صورت می گیرد. را خاک معرفی می کند، زیرا آدم را از خاک آفریده و مردم فرزندان آدم هستند. در این که این نسل به آدم و همسر او می رسند مطلبی است که در آن هیچ تردیدی نیست، گرچه امکان تاویل این آیات نیز وجود دارد. گاه گفته شده که مراد از آدم در آیات مربوط به آفرینش آدم و سجده فرشتگان بر او، آدم نوعی است نه شخصی و بنابراین، مطلق انسان - از آن جهت که آفرینشش بالاخره به خاک می رسد و بقایش هم بسته به زاد و ولد است - به نام آدم نامیده شده است و شاید بتوان در تایید این مطلب از این آیه استفاده کرد : ((ما شما را آفریدیم . صورتگری شما پرداختیم، آن گاه به فرشتگان گفتیم : برای آدم سجده کنید))، زیرا این آیه خالی از اشعار به این نکته نیست که فرشتگان مامور سجده بر کسی شدند که خداوند با آفرینش و شکل بخشیدن به او برای سجده مهیا کرد و آیه تمام افراد را مورد نظر قرار داده نه یک شخص و فرد معین از انسان را، چرا که می فرماید : ((ما شما را آفریدیم . سپس به

صورتگری شما پرداختیم)) و همچنین است آیه ((گفت: ای ابلیس چه چیز مانع تو شد تا در برابر آن چه با دستانت خود آفریدم سجده کنی. شیطان گفت: من از او بهترم، مرا از آتشی آفریدی و او را از گلی خلق کردی. که همه آن‌ها را گمراه می‌کنم مگر بندگان مخلصت را)). آورده بعدا به صورت جمع ذکر می‌کند. جواب این است که این سخن، علاوه بر این که برخلاف ظاهر آیاتی است که نقل کردیم - ظهور آیه سوره اعراف نیز آن را رد می‌کند. پس از نقل داستان آدم و سجده فرشتگان و امتناع ابلیس از سجده، می‌فرماید: ((ای فرزندان آدم، زنهار که شیطان فریبتان ندهد، همچنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد و لباسشان را از ایشان بر کند تا عورت‌هایشان را بر آنان نمایان کند)). تردیدناپذیر است. همچنین است آیه ((و هنگامی که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید. مگر ابلیس که گفت: برای کسی سجده کنم که از گلی آفریده‌ای؟ (سپس) گفت: به من بگو: این کسی را که بر من برتری دادی (برای چه بود)؟ اگر تا روز قیامت مهلتم دهی، قطعا فرزندان را - جز اندکی (از آن‌ها) - ریشه کن خواهم کرد)) و نیز آیه مورد بحث: ((ای مردم، از پروردگارتان که شما را از یک نفس آفرید و جفتش را (نیز) از همان آفرید و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکند، پروا دارید. این آیات نیز، به همان بیانی که گذشت ظهور در همین معنا دارند. این آیات - همچنان که ملاحظه می‌کنید نمی‌توانند انسان را به اعتباری آدم و به اعتباری دیگر فرزند آدم بنامند. خاک نسبت دهند و به اعتباری دیگر به نطفه، به ویژه در آیه ((ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون. صورت، استدلال آیه به این که خلقت عیسی یک خلقت استثنایی و خارق العاده است استدلال درست و استواری نبود. آدم در قرآن، آدم نوعی است همان اندازه آمیخته به تفریط است که عقیده مقابل آن مبنی بر این که ((اعتقاد داشتن به آفرینش بیش از یک آدم کفراست)) افراطیست. از علمای اهل سنت، ابراز داشته است. سخنی درباره این که انسان یک نوع مستقل و نابرامده از نوعی دیگر است. آیات گذشته زحمت این بحث را کم می‌کنند، زیرا این آیات نسل فعلی بشر را که از نطفه پدید می‌آید به آدم و همسر او می‌رساند و خلقت آن دورا نیز از خاک معرفی می‌کند. و حوا منتهی می‌شود بدون آن که خود آن دو به موجود دیگری همانند یا همجنس خود منتهی شوند، بلکه از خاک پدید آمده‌اند. اما آن چه امروزه در میان علمای طبیعی و انسان شناس شایع می‌باشد، این است که انسان نخستین بر اثر تکامل، انسان شده است. گرچه مورد قبول قطعی همگان نیست و اشکالات زیادی به آن وارد کرده‌اند که در کتاب‌های مربوطه ذکر شده‌اند، لیکن اصل فرضیه - یعنی این که انسان حیوانی بوده که به صورت انسان تحول یافته - امری است که آن را پذیرفته‌اند و پایه بحث از طبیعت انسان قرارش داده‌اند. فرضیه دانشمندان این است که سیاره زمین قطعه‌ای جدا شده از خورشید و این قطعه در ابتدا در حال اشتعال و میعان بوده و به تدریج در اثر تسلط عوامل سرد کننده سرد شده است. فراوان شروع به ریزش بر سطح آن کرد و سیل‌ها جاری شد و دریاها شکل گرفت و سپس ترکیبات آبی و خاکی به وجود آمد و در نتیجه، گیاهان آبی و دریایی پدیدار شدند و آن گاه بر اثر تکامل نبات و وجود عناصر حیات در آن، ماهی و دیگر جانوران دریایی پدید آمد و بعدها ماهی پرند دوزیست و بعد حیوان خشکی و سرانجام انسان به وجود آمد. تمام این مراتب در اثر تکاملی است که ترکیبات زمین به خود دیده و از صورتی به صورت دیگر تحول و تکامل یافته است: ابتدا نبات، سپس حیوان دریایی بعد حیوان دوزیست، آن گاه حیوان خشکی و سرانجام انسان. این فرضیه از آن جا به وجود آمده که در ساختمان موجودات به طور منظم کمالی دیده می‌شود که در یک سلسله مراتب معین از نقص رو به کمال پیش رفته است و نیز تجربه‌هایی که در موارد جزئی تکامل به عمل آمده این فرضیه را به ذهن می‌آورد. این فرضیه ای است که برای توجیه خواص و آثار انواع مختلف فرض شده است، بدون آن که دلیل خاصی برای اثبات آن و رد غیر آن وجود داشته باشد. امکان این فرض وجود دارد که این انواع به کلی جدا و مستقل از یکدیگر بوده و هیچ گونه رابطه تکاملی میانشان وجود نداشته باشد و مساله تکامل به حالات این انواع و نه ذات و ماهیتشان محدود شود و تجربه‌هایی هم که صورت گرفته در زمینه همین حالات بوده است، زیرا تجربه‌ها تحول فردی از یک نوع به نوع دیگر، مانند مثلا- تحول میمون به انسان را مشاهده

نکرده بلکه این تجربه ها شامل خواص و لوازم و اعراض بعضی از انواع بوده است . بحث کامل از این موضوع جای دیگری را می طلبد و غرض فقط اشاره به این نکته بود که این فرضیه , فرضیه ای است که دانشمندان برای توجیه مسائل مربوطه مطرح کرده اند, بدون آن که دلیل قاطع و محکمی درباره آن وجود داشته باشد. بنابراین , حقیقتی که قرآن کریم به آن اشاره می کند, یعنی انسان نوعی جدا از سایر انواع است , با هیچ مطلب علمی تعارض و منافات ندارد. ازدواج فرزندان آدم . - امام رضا (ع) - در پاسخ به سؤال بنظری از چگونگی تکثیر نسل مردم از آدم - : حوا, هابیل و خواهر او را در یک شکم حامله شد. سپس شکم دوم قابیل و خواهرش را تواماحامله گشت . قابیل ازدواج کرد و قابیل با خواهر همزادهابیل . یکدیگر تحریم شد. - امام سجاد (ع) در بحث با یک نفر قرشی که طی آن به نحوه ازدواج هاییل بابلوزا خواهر قابیل و ازدواج قابیل با اقلیماخواهر قابیل می پردازد و آن قرشی می گوید : پس , فرزندان آن دو با هم ازدواج کردند؟ فرمود : آری . کاری است که امروزه مجوسی ها می کنند! علی بن الحسین (ع) فرمود : مجوس این کار را بعد از آنی انجام دادند که خداوند تحریمش کرد. فرمود : منکر این مطلب مباش . قوانین و شرایی است که صورت گرفته است . نیافرید و آن گاه وی را بر او حلال گردانید؟ این یکی از شرایع و مقررات آن ها بود. بعدا خداوند آن را تحریم کرد. گفتاری درباره تناسل طبقه دوم انسان . نخستین طبقه انسان , یعنی آدم و همسرش , از طریق ازدواج با هم زاد و ولد کردند و پسران و دخترانی به دنیا آوردند که خواهر و برادر بودند. حال سؤال این است که آیا نسل این خواهران و برادران از طریق ازدواج آن ها با یکدیگر زیاد شد یا از طریق دیگر بوده است ؟ ظاهر اطلاق آیه ((و از آن دو مردان و زنان بسیاری پراکنده ساخت . می فهماند که نسل فعلی انسان به آدم و همسر او می رسد و هیچ زن و مرد دیگری در این قضیه شرکت و دخالت نداشته اند و قرآن برای تکثیر و انتشار انسان ها منشایی جز آدم و همسرش ذکر نکرده است . اگر کسان دیگری جز آن دو در این موضوع شرکت و دخالت داشتند, قطعاً می فرمود : و از آن دو و غیر آن دو یا لفظ مناسب دیگری به کار می برد. که انحصار مبدا نسل در آدم و همسرش , مستلزم ازدواج دختران و پسران آن دو با یکدیگر می باشد. حکم به حرمت این نوع ازدواج در اسلام و نیز آن طور که نقل می شود - در ادیان گذشته , در حقیقت یک حکم تشریعی و تابع مصالح و مفاسد است نه یک حکم تکوینی تغییرناپذیر. تشریعی نیز اختیارش در دست خدای سبحان است و او طبق خواست خود عمل می کند و حکم می دهد. بنابراین , ممکن است که روزی بنا به ضرورت آن را حلال شمارد و بعد که ضرورت برطرف شد و به خاطر جلوگیری از رواج فحشا در جامعه آن را تحریم کند. این سخن هم که ازدواج خواهر و برادر برخلاف فطرت است و آن چه را خداوند برای پیامبران خود تشریح کرده بر اساس فطرت می باشد - چون خداوند می فرماید : ((رو به دین حنیف آور, با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است . آفرینش خدا تغییرپذیر نیست . پایدار)) - سخنی نادرست است , زیرا متمایل نبودن طبع و فطرت به این نوع ازدواج نه از این جهت است که از آن نفرت دارد, بلکه بدان سبب است که ازدواج خواهر و برادر را موجب اشاعه فحشا و اعمال زشت و از بین رفتن غریزه عفت می داند. معلوم است که این نوع تماس و ارتباط تنها در جامعه دنیای امروز عنوان گناه و فحشا بر آن انطباق می یابد اما در جامعه ای که فقط شامل چند خواهر و برادر می شده - و مشیت خدا هم بر تکثیر و انتشار آن ها تعلق داشته - هرگز این عنوان منطبق نمی شود. دلیل آن که مخالفت فطرت با این نوع ازدواج از جهت نفرت غریزی نیست , این است که , بنا بر آن چه تاریخ می گوید, ازدواج خواهر و برادر قرن ها در میان مجوس رایج بوده و نیز, به طوری که می گویند در روسیه هم شیوع قانونی دارد و در اروپا نیز از طریق غیر رسمی و به صورت زنا شایع است ((۴)). ممکن است گفته شود : ازدواج خواهر و برادر مخالف با قوانین طبیعی است و این قوانین , پیش از آن که انسان برای تامین سعادت خود جامعه صالحی تشکیل دهد, درباره او جاری است .

و الفت یافتن در محیط خانوادگی، غریزه عشق ورزی و میل و گرایش غریزی میان برادران و خواهران را از بین می برد. حقوقدانان گفته اند ((۵)). در پاسخ به این اشکال باید گفت که اولاً: به همان بیانی که قبلاً گفتیم، این نوع ازدواج مخالف باقوانین طبیعی نیست. جایی است که احتیاج ضروری ایجاب ننماید و اختصاص به موردی دارد که قوانین وضعی غیرطبیعی نتواند سعادت و صلاحی را که باید در محیط اجتماع حفظ شود تامین کند و گرنه بیشتر قوانین معمول و اصولی که در زندگی کنونی دایر است، غیر طبیعی می باشد. آن چه به آدم (ع) وحی شد. - امام باقر (ع): خداوند تبارک و تعالی به آدم (ع) وحی فرمود: ای آدم، من همه خوبی ها را در چهار کلمه برای تو فراهم می آورم: یکی از آن ها اختصاص به من دارد، یکی به خودت مربوط می شود، یکی به رابطه من و تو و یکی به رابطه تو با مردم. اما آن که اختصاص به من دارد، این است که مرا بندگی کنی و چیزی شریک من قرار ندهی. است که در برابر عمل تو پاداشی دهمت که بیش از هر چیز به آن احتیاج داری. به رابطه میان من و تو مربوط می شود، این است که تو دعا کنی و من اجابت کنم و اما آن که به رابطه میان تو و مردم مربوط می شود، این است که برای مردم آن پسندی که برای خودت می پسندی. - امام صادق (ع): خدای عزوجل به آدم (ع) وحی فرمود: من همه سخن را در چهار کلمه برای تو گرد می آورم. کرد: پروردگارا، آن چهار کلمه چیست؟ فرمود: یکی از من است، یکی از تو، یکی به رابطه من و تو مربوط می شود و یکی به رابطه میان تو و مردم. پروردگارا، آن ها را برایم بیان فرما تا بدانمشان. دارد، این است که مرا بندگی کنی و چیزی را شریکم نگردانی. خودت دارد، این است که در برابر عمل تو پاداشی دهمت که بیش از هر چیز به آن محتاجی. مربوط می شود، این است که تو دعا کنی و من اجابت کنم و آن که به رابطه میان تو و مردم مربوط می شود، این است که برای مردم آن پسندی که برای خود می پسندی. - سید بن طاووس: در صحف ادریس نبی (ع)، آن جا که از احوال آدم، علی نبینا و آله (ع)، سخن می گوید این عبارت را یافتیم: تا آن که در ثلث آخر شب جمعه بیست و هفت روز گذشته از ماه رمضان کتابی به زبان سریانی و قطعات حروف در بیست و یک ورقه بر او نازل فرمود و آن نخستین کتابی است که خدا در دنیا نازل کرد. زبان ها را در این کتاب آورد و در آن هزارهزار زبان بود که حتی یک حرف از هر زبان را اهل زبان دیگر نمی فهمد مگر تعلیم گیرد. احکام و شرایع او و سنن و حدودش وجود دارد. - سلمان: چون خداوند آدم را آفرید، فرمود: ای آدم، یک مطلب اختصاص به من دارد و یکی اختصاص به خودت و یکی به رابطه من و تو مربوط می شود. مخصوص من است این است که مرا پرستی و چیزی را شریک من نگردانی. مخصوص توست، این است که هر کاری کنی به سبب آن تو را سزا و پاداش دهم و این که تو را بیامرزم، زیرا من آمرزنده مهربانم و آن که به رابطه میان من و تو مربوط می شود، این است که از تو خواهش و دعا باشد و از من اجابت و عطا. - پیامبر خدا (ص): چون خداوند آدم را به زمین فرو فرستاد، او الی ماشاءالله در زمین باقی ماند. پدر، سخن بگو. فرزندان و نوادگان خود به خطبه ایستاد و گفت: خداوند به من دستور داد و فرمود: ای آدم، سخن کم گوی تا به جوار من برگردی.

ادریس (ع).

قرآن . ((و در این کتاب از ادریس یاد کن که او راستگویی پیامبر بود. ((و اسماعیل و ادریس و ذوالکفل را (یاد کن) که همه از شکیبایان بودند. نمودیم , چرا که ایشان از شایستگان بودند)). - پیامبر خدا(ص) : خداوند بر ادریس سی صحیفه نازل کرد ((۶)). - امام صادق (ع) : مسجد سهله جایگاه خانه ادریس پیامبر(ع) است که در آن خیاطی می کرد. - هرگاه وارد کوفه شدی , به مسجد سهله برو و در آن نماز بگزار و حوایج دین و دنیایت را از خدا بخواه , زیرا مسجد سهله همان خانه ادریس (ع) است که در آن جاحیاطی می کرد و نماز می گزارد. - پیامبر خدا(ص) : نخستین کسی که با قلم نوشت , ادریس بود. - ای ابوذر, چهار تن از پیامبران سریانی هستند : آدم , شیث , اخنوخ - که همان ادریس (ع) است و نخستین کسی است که با قلم نوشت - و نوح (ع) . - امام صادق (ع) : ادریس را ادریس نامیدند, چون زیاد درس می خواند و مطالعه می کرد. داستان ادریس پیامبر(ع). از ادریس تنها در دو جای قرآن یاد شده است : یکی در سوره مریم آن جا که می فرماید : ((و در این کتاب از ادریس یاد کن که او راستگویی پیامبر بود. مقامی بلند ارتقا دادیم)) و دیگری در سوره انبیا آن جا که می فرماید : ((و اسماعیل و ادریس و ذوالکفل را (یاد کن) که همه از شکیبایان بودند و آنان را در رحمت خود داخل نمودیم چرا که از شایستگان بودند)). خداوند در این آیات از ادریس به نیکی یاد می کند و او را می ستاید, زیرا او را یک پیامبر و راستگو و از شمار شکیبایان و شایستگان می شمارد و می فرماید که وی رابه مقامی بلند ارتقا داد. از ادریس (ع) به نام هرمس نیز یاد می شود. (باخبار الحکما)) ذیل شرح حال ادریس می نویسد : درباره زادگاه و منشا ادریس و این که پیش از نبوتش از چه کسانی علم آموخته است , میان حکما اختلاف نظر است . آمد و نام وی را هرمس الهرامسه گذاشتند و زادگاهش ((منف)) است و گفته اند : کلمه هرمس عربی شده نام یونانی ارمیس می باشد و ارمیس به معنای عطارد است . عده ای دیگر گفته اند : نام او به یونانی طرمیس است و به زبان عبری خنوخ که در عربی به صورت اخنوخ در آمده و خداوند عزوجل در کتاب عربی مبین خود او را ادریس نامیده است . همین عده گفته اند : نام معلم او غوثا ذیمون بوده و به قولی : اغثا ذیمون مصری است . بوده است , فقط گفته اند : وی یکی از پیامبران یونانی و مصری بوده است . همچنین نام این معلم را اورین دوم گفته اند و ادریس نزد آنان ادرین سوم بوده است . غوثا ذیمون به معنای خوشبخت کوشاست . و گفته اند : هرمس دیار مصر را ترک کرد و سراسر زمین را گشت و دوباره به مصر برگشت و خداوند او را , که در این هنگام هشتاد و دو سال داشت , به سوی خویش بالا برد. گروهی دیگر گفته اند : ادریس در بابل به دنیا آمد و در همان جا نشو و نما یافت و در آغاز عمرش از شیث بن آدم که جدجد پدرش بود, علم آموخت . پسر یارد است و یارد پسر مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث . اغثا ذیمون همان شیث است . چون ادریس بزرگ شد, خداوند به او مقام نبوت عطا کرد. انسان های تبهکار از مخالفت با شریعت آدم و شیث پرداخت و تعداد اندکی از آنان اطاعتش کردند و اکثریشان با او مخالفت ورزیدند. آنان کوچ کنند و به پیروانش نیز دستور کوچ داد, اما ترک وطن برایشان گران آمد و به ادریس گفتند : اگر برویم , دیگر کجا مانند بابل پیدا کنیم ؟ - بابل به زبان سریانی به معنای نهر است و گویا مقصودشان از این نهر, دجله و فرات بوده - ادریس گفت : اگر برای خدا هجرت کنیم نهر دیگری روزیمان خواهد فرمود. پس , ادریس با پیروان خود بابل را ترک گفته رفتند و رفتند تا به این اقلیمی که بابلیون نام دارد رسیدند. سکنه دیدند. خدا را تسبیح نمود و به همراهان خود گفت به بابلیون , در معنای این کلمه اختلاف نظر است . قولی یعنی : رودی همچون رود خودشماست . است . سریانی مانند کلمه ((افعل)) در زبان عربی است که معنای مبالغه را می رساند. ((بابلیون)) یعنی رودی بزرگتر. این منطقه در میان کلیه اقوام و ملل به نام بابلیون خوانده شد, به جز در میان عرب ها که آن را, از باب نسبت به مصرین حام که بعد از طوفان در آن جا فرود آمد, اقلیم مصر می نامند. حقیقت امر دانایتر است . ادریس و همراهانش در مصر رحل اقامت افکندند و او مردم را به خوبی ها فرمان می داد و از زشتی ها باز می داشت و به اطاعت از خدای عزوجل فرا می

خواند. زمان او مردم به هفتاد و دو زبان سخن می گفتند و خداوند زبان همه آنان را به ادريس آموخت تا هر گروهی از آنان را به زبان خودشان آموزش دهد. شهرسازی و آبادانی شهرها را به مردم آموزش داد و طالبان علم را از هر شهری گرد خود جمع کرد و مدیریت شهری را به ایشان شناساند و مبانی آن را برایشان مقرر داشت. سرزمین خود شهرهایی ساختند و تعداد شهرهایی که در زمان ادريس ساخته شد یکصد و هشتاد و هشت شهر بود که کوچکترین آن ها را ((رها)) تشکیل می داد. او همچنین به دانشجویانش انواع علوم را آموزش داد. ادريس نخستین کسی است که حکمت و ستاره شناسی را تحصیل کرد، زیرا خداوند عروج راز فلک و ترکیب آن و نقطه های اجتماع ستارگان را به او فهماند و نیز سالشماری و علم حساب را به وی تفهیم کرد و اگر چنین نبود هرگز ذهن بشر با فحص و تحقیق خود به این علوم دست نمی یافت. ادريس (ع) در هر اقلیم و منطقه ای سنت ها و قوانینی شایسته مردم آن جا مقرر داشت و زمین را به چهار قسمت تقسیم کرد و برای هر قسمتی پادشاه و فرمانروایی قرارداد که به سیاست و اداره امور آن جا پردازد و هر پادشاهی را مامور کرد تا مردم منطقه خود را به شریعتی که بعدا نام برخی از آن ها را می بریم، ملزم سازد. عهده دار زمامداری شدند عبارت است از: اول ایلاوس که به معنای مهربان است. اوس. به قولی: ایلاوس آموخت و به قولی: نیسیلوخس که همان آموختن شاه است. سخن قفطی که در حد نیاز آوردیم. این ها روایات و خبرهایی هستند که به ماقبل تاریخ می رسند و اعتماد چندانی نمی شود به آن ها کرد. می بینیم نام او نسل اندر نسل در میان فلاسفه و دانشمندان زنده مانده و او را بزرگ می شمارند و به مقامش احترام می نهند و ریشه های علم را به او می رسانند، خود نشان می دهد که ادريس (ع) از قدیمی ترین پیشوایان علم است که جهان انسانی را به میدان اندیشه استدلالی و دقت در بحث و کاوش از معارف الهی کشاندند و شاید هم نخستین آن ها باشد.

نبوت ۲ / ۱ ((خاصه ۳)) نوح.

نوح (ع).

قرآن. ((همانا نوح را به سوی قومش فرستادیم. ای قوم من، خدا را پرستید که برای شما معبودی جز او نیست.)) (و خبر نوح را بر آنان بخوان، آن گاه که به قوم خود گفت: ای قوم من، اگر ماندن من (در میان شما) و اندرز دادن من به آیات خدا بر شما گران آمده است (بدانید که من) برخدا توکل کرده ام)). - پیامبر خدا(ص): نخستین پیامبری که فرستاده شد نوح است. - امام باقر(ع): شریعت (و آیین) نوح این بود که خداوند به یگانگی و اخلاص و بی انبازی پرستش شود و این همان فطرتی است که مردم بر آن سرشته شده اند. نوح (ع) و پیامبران پیمان گرفت که خدا را پرستند و چیزی شریک او نگردانند و او را به نماز و امر و نهی و حرام و حلال مکلف و مامور کرد و احکام حدود و ارث را بر او فرض نکرد. - درباره آیه ((و با او جز اندکی ایمان نیاوردند: - آن ها هشت نفر بودند. - امام صادق (ع): میان آدم و نوح (ع) ده پدر فاصله بود که همگی پیامبر بودند. - پیامبر خدا(ص): نخستین پیامبران، آدم است و سپس نوح و میان آن دو ده پدر فاصله بود. - ابو امامه باهلی: مردی عرض کرد: ای رسول خدا، آیا آدم پیامبر بود؟ فرمود: آری، پیامبری بود که خداوند با او سخن گفت: عرض کرد: میان او و نوح چقدر فاصله بوده است؟ فرمود: ده قرن (یا نسل). عرض کرد: میان نوح و ابراهیم چقدر؟ فرمود: ده قرن (یا نسل). رسول خدا، پیامبران چه تعداد بوده اند؟ فرمود: یکصد و بیست و چهار هزار. کرد: ای رسول خدا، از آن میان چند نفر مرسل بوده اند؟ فرمود: خیلی زیاد، سیصد و پانزده نفر. - امام باقر(ع): هنگامی که نوح (ع) هسته (خرما) را می کاشت، قومش بر او گذشتند و شروع به خندیدن و تمسخر او کردند و می گفتند: کارش به درختکاری کشیده است! تا آن که درخت بزرگ شد و به نخلی ستر و بلند تبدیل گشت و نوح آن را برید و تراشید. کشیده است! نوح الوارهای نخل را باهم ترکیب کرد و کشتی ساخت. او گذشتند و شروع به خندیدن و تمسخر

او کردند و می گفتند: کارش به کشتیرانی دریک دشت انجامیده است! تا آن که نوح کارساختن کشتی را به پایان برد. - پیامبر خدا(ص): خداوند نوح را درچهل سالگی مبعوث کرد و او نهصد و پنجاه سال قوم خود را دعوت می کرد و بعد ازطوفان شصت سال زنده ماند تا آن که تعدادمردم زیاد و فراوان شد. - امام صادق (ع): نوح (ع) دو هزار و پانصدسال زندگی کرد که هشتصد و پنجاه سالش را پیش از مبعوث شدن به نبوت سپری کرد و نهصد و پنجاه سال را به دعوت قوم خود گذراند و دویست سال را به کار ساختن کشتی مشغول بود و پانصد سال را بعد ازفرود آمدن از کشتی و فروکش کردن آب به سر آورد که در این مدت به ساختن شهرهاپرداخت و فرزندانش را در آن ها جای داد. آن گاه ملک الموت نزد او که در آفتاب نشسته بود، آمد و گفت: سلام بر تو. جواب سلام او را داد و گفت: برای چه آمده ای، ای ملک الموت؟ گفت: آمده ام جانت را بگیرم. از آفتاب به سایه بروم؟ عزرائیل گفت: آری. ای ملک الموت، این عمری که در دنیا کردم انگار به اندازه همین رفتنم از آفتاب به سایه بود. حضرت فرمود: پس، جان او را گرفت. بحث هایی قرآنی، روایی و تاریخی پیرامون داستان نوح در چند فصل. اشاره به داستان نوح. نام نوح (ع) در چهل و چند جای قرآن آمده که در آن ها به داستان او به طور مجمل یا مفصل اشاره شده است، اما درهیچ موردداستان و سرگذشت حضرت نوح (ع) را، بدان گونه که شیوه داستانیپردازی تاریخی است و به نسب و خاندان و تاریخ و محل تولد و محل سکونت و نشو و نما و شغل و عمر و درگذشت و سایر امور مربوط به زندگی شخصی می پردازد، نیآورده است، زیراقرآن به عنوان یک کتاب تاریخ نازل نشده که تواریخ مردم را، از خوب و بد، بازگو کند. بلکه قرآن در حقیقت کتاب هدایت است و عوامل سعادت بخش مردم و حقایق روشن و صریح را برای آنان بیان می کند تا بدان ها عمل کنند و در زندگی دنیا و آخرتشان سعادت مند گردند و گاهی هم به گوشه ای ازسرگذشت پیامبران و اقوام و ملل اشاره می کند تا سنت و قانون خداوند در میان بندگانش را روشن سازد و کسانی که مشمول عنایت الهی شده و توفیق کرامت او رایافته اند از آن پند گیرند و برای دیگران نیزاتمام حجت شود. داستان نوح (ع) در شش سوره قرآن به تفصیل یاد شده که عبارتند از: سوره اعراف، سوره هود، سوره مؤمنون، سوره شعرا، سوره قمر و سوره نوح که از همه مفصلترسوره هود است و در بیست و پنج آیه آن (۴۹ - ۲۵) این داستان بازگو شده است. داستان نوح (ع) در قرآن. مبعوث گردانیدن و فرستادن او. پس از حضرت آدم (ع) مردم به صورت یک امت زندگی ساده و مبتنی بر فطرت انسانی را می گذراندند تا آن که روحیه تکبر در میانشان شیوع یافت و اندک اندک کار به آن جا کشید که عده ای بر عده ای دیگر سلطه یافتند و برخی از آن ها برخی دیگر را به خدایگانی گرفتند. بود که روید و سبز شد و میوه داد و میوه اش چیزی، جز آیین بت پرستی و اختلاف شدید طبقاتی و به خدمت گرفته شدن ضعفا از سوی قدرتمندان و برده گرفتن زرمندان و استثمار زبردستان و پدید آمدن کشمکشها و مشاجرات در میان مردم نبود. این بود که در زمان نوح (ع) فساد و تبهکاری درروی زمین شیوع یافت و مردم از کیش یکتاپرستی و از قانون عدالت اجتماعی روی گرداندند و به پرستش بت ها روی آوردند که از میان این بت ها خداوند سبحان نام و د و سواع و یغوث و یعوق و نسررا (در سوره نوح) نام برده است. طبقات جامعه از یکدیگر دور شدند و قدرتمندانی که ثروت و فرزند مایه قدرت آن ها شده بود، حقوق ضعفا را پایمال کردند و زور گویان زبردستان خود را به ضعف کشاندند و به دلخواه بر آنان حکومت راندند (اعراف - هود - نوح). در این شرایط بود که خداوند نوح (ع) را برانگیخت و او را با کتاب و شریعت به سوی مردم فرستاد تا، با نوید و بیم، آنان را به توحید خدای سبحان و دورافکندن شریک ها و برقراری مساوات میان خود دعوت کند. دین و شریعت نوح (ع). نوح (ع) مردم را به این امور دعوت می کرد: یگانه دانستن خدای سبحان و دور افکندن شریک و انباز (چنان که از کلیه داستان های نوح در قرآن پیدا است). نوح و یونس و آیه ۱۹ آل عمران پیدا است). معروف و نهی از منکر (چنان که از آیه ۱۰۳ سوره نسا و آیه ۸ سوره شوری معلوم است). عدالت و نزدیک نشدن به کارهای زشت و ناپسند. راستگویی و وفای به عهد (سوره انعام آیه ۱۵۱ و ۱۵۲). حکایت می کند که در امور مهم به نام خدا آغاز کرده است (سوره هود، آیه ۴۱). سختکوشی نوح (ع) در دعوتش. نوح (ع)

قوم خود را به ایمان آوردن به خدا و آیات او فرا می خواند و در این راه تمام توان خود را به کار می گرفت و شب و روز و آشکار و نهان آنان را به حق دعوت می کرد. عناد و گردنکشی چیزی نبود. را دعوت می کرد، مردم به کفر و سرکشی خود می افزودند و جز خانواده اش و تعداد اندکی از غیرخانواده اش کسی دیگر به او ایمان نیاورد، تا جایی که بالاخره از ایمان آوردن مردم خود نومید شد و به پروردگارش شکایت برد و از او کمک و یاری خواست (سوره نوح، قمر، مؤمنون). مدت دعوت نوح (ع) نهصد و پنجاه سال مردم خود را به خدای سبحان دعوت کرد. ریشخند و تمسخر و اتهام او به جنون و برتری طلبی چیز دیگری نبود تا آن که از پروردگارش کمک طلبید (سوره عنکبوت) و خدا به او وحی فرمود که از قوم تو جز همان هایی که ایمان آورده اند کسی دیگر ایمان نخواهد آورد و او را درباره آنان دلداری داد (سوره هود). کرد که خداوند نابود و هلاکشان سازد و زمین را از وجود آخرین نفرشان پاک گرداند (سوره نوح). خداوند به او وحی کرد که با نظارت و وحی ما کشتی را بساز (سوره هود). ساختن کشتی. خدای متعال به نوح (ع) وحی کرد که با کمک ویاری او کشتی را بسازد و نوح شروع به ساختن کشتی کرد. و او را که مشغول ساختن کشتی روی زمین بدون آب بود، مسخره می کردند ولی آن حضرت می فرمود: ((اگر ما را مسخره می کنید ما نیز همان گونه که شما مسخره مان می کنید، مسخره تان خواهیم کرد و خواهید دانست که چه کسی عذابی خفت آور خواهد دید و عذابی پایدار گریبانگیرش خواهد شد)). آن جوشیدن آب از تنور بود (سوره هود و مؤمنون). نزول عذاب و آمدن طوفان. وقتی کار ساختن کشتی تمام شد و فرمان خدا در رسید و تنور فوران کرد خدای متعال به نوح وحی فرمود که از هر حیوانی یک جفت (نر و ماده) و نیز خانواده اش را - مگر آن افرادی که قبلاً فرمان الهی راجع به غرق شدن آن ها صادر شده، یعنی زن خائن و فرزند او که از سوار شدن به کشتی سرباز زد - و همچنین کسانی را که ایمان آورده اند سوار کشتی کند (سوره هود و مؤمنون). کرد و همه سوار کشتی شدند، خداوند درهای آسمان را باز کرد و آب سرازیر شد و چشمه های زمین را نیز جوشان کرد و آب طبق فرمان مقدر به هم رسید (سوره قمر). آب قرار گرفت و در میان امواجی کوه آسا به راه افتاد (سوره هود). ستمکار را فرو گرفت و خدا به نوح فرمان داد که وقتی او و همراهانش در کشتی قرار گرفتند، خدا را سپاس گوید که وی را از مردم ستمکار نجات داد و از او در فرود آمدن از کشتی برکت طلبد و بگوید: سپاس و ستایش خدا را که از مردم ستمکار نجاتمان داد و بگوید: پروردگارا، مرا در جایگاهی مبارک فرود آور که تو بهترین راهبرانی. به انجام رسیدن فرمان خدا و پیاده شدن نوح و همراهانش از کشتی. چون طوفان همه گیر شد و مردم را غرق کرد (چنان که از سوره صافات، آیه ۷۷ پیداست) خداوند به زمین فرمان داد آب خود را فرو برد و به آسمان فرمود از بارش باز ایستد و آب فرو نشست و کشتی روی کوه جودی قرار گرفت و گفته شد: نابود بادا ستمکاران و به نوح (ع) وحی شد که باسلامت و برکاتی که از طرف ما بر تو و امتهایی از همراهیان تو نازل خواهد شد، به زمین فرود آی که بعد از این دیگر طوفانی عمومی آنان را فرا نخواهد گرفت و از نسل آن ها امت هایی به وجود می آیند که خدا آنان را از متاع های زندگی بهره مند خواهد کرد و آن گاه عذابی دردآور به ایشان خواهد رسید. پس، نوح و همراهانش از کشتی بیرون آمدند و روی زمین پیاده شدند و به توحید خدا و تسلیم در برابر او پرداختند و دودمان او وارث زمین شدند و خداوند نسل وی را ماندگار قرار داد (سوره هود و صافات). داستان پسر غرق شده نوح. هنگامی که نوح بر کشتی نشست یکی از فرزندان او سوار کشتی نشد و سخن پدرش را که می گفت هر کس سوار کشتی نشود حتما غرق خواهد شد باور نکرد. دور از کشتی دید و صدا زد: پسرکم، با ما سوار شو و با کافران مباش. کوهی پناه می برم که مرا از آب ننگه دارد. فرمود: امروز هیچ نگهدارنده ای از فرمان خدانیست، مگر کسی را که خدا به او رحم کند منظورش کشتی نشینان بود - اما پسر به گفته او اعتنایی نکرد و ناگهان موج میان آن دو حایل گشت و پسرش مانند بقیه غرق شد. نوح از کفر پنهانی زنش خبر داشت اما درباره فرزندش نمی دانست که باطنا کافر است و اگر این مطلب را می دانست ماجرای غرق شدن او ناراحتش نمی کرد، زیرا خود او در نفرینش گفته بود: ((پروردگار من، احدی از کافران را بر روی زمین مگذار که

اگر بگذاریشان، بندگانت را گمراه می کنند و جز فرزندان فاجر و کافر نیاورند)) و نیز همو گفته بود: ((میان من و آن ها گشایشی دار و من و مؤمنان همراه مرا از آنان برهان))، همچنین شنیده بود که خداوند در وحی خویش به او فرموده بود: ((درباره این ستمکاران با من سخن مگوی که همه غرق خواهند شد)). این بود که نوح ناراحت و محزون شد و از روی اندوه پروردگارش را ندا داد و عرض کرد: پروردگار من، فرزند من جز خانواده من بود و همانا وعده تو راست است و به من وعده دادی که خانواده ام را برهانی و تو بهترین حکم کنندگانی و در حکمی که صادر می کنی ستم روا نمی داری و ندانسته حکمی نمی دهی، پس، این چه بود که به سرفرزند من آمد؟ عنایت الهی شامل حال نوح شد و مانع از آن گشت که صریحا نجات فرزندش را بخواهد - زیرا این خواهشی ناآگاهانه بود - و خدا به او وحی فرمود که: ای نوح، او از خانواده تو نیست. او عملی ناشایست است. ندانسته از من درخواست نجات کنی. هشدار می دهم که مبادا از نادانان باشی. در این هنگام حقیقت مطلب بر نوح آشکار شد و به پروردگار خود پناه برده گفت: پروردگارا، پناه می برم به تو که از سر ناآگاهی چیزی از تو بخواهم. از تو می خواهم که مرا مشمول عنایت خود فرمایی و با آمرزش بر من بیوشانی و به من رحم کنی و گرنه از زیانکاران خواهم بود. ویژگیهای نوح (ع). نوح (ع) نخستین پیامبر اولوالعزم و مهتر پیامبران است. سوی تمام مردم فرستاد. کتب آسمانی مشتمل بر قوانین خدا و شریعتش نخستین شرایع الهی است. او پدر دوم نسل فعلی بشر است و نسب انسان هابه او می رسد و همگان از نسل وی هستند. خداوند می فرماید: ((وجعلنا ذریته هم الباقین)). نوح (ع) پدر همه پیامبرانی است که در قرآن از ایشان یاد شده است به استثنای آدم و ادریس (ع). خداوند می فرماید: ((نام او را برای آیندگان باقی گذاشتیم)). او نخستین کسی است که باب تشریح را گشود و کتاب و شریعت آورد و با مردم، علاوه بر طریق وحی، با منطق عقل و شیوه احتجاج سخن گفت. پس، نوح منشأ دین توحید است و آیین یکتاپرستی در سراسر عالم به او منتهی می شود. روز قیامت به گردن همه یکتاپرستان حق دارد، لذا خداوند متعال درود عام و همه جانبه را تنها به او اختصاص داده و احدی را در این امر شریک او قرار نداده، می فرماید: ((سلام علی نوح فی العالمین)). ((خداوند او را بر جهانیان برگزید))، ((او را از نیکوکاران شمرد))، ((او را بنده ای سپاسگزار نامید))، ((او را از بندگان مؤمنش به شمار آورد))، ((او را بنده ای شایسته نامید)). شده این است: ((پروردگار من، من و پدر و مادرم و هر که با ایمان به خانه ام در آید و مردان و زنان مؤمن را پیامرزم و ستمگران را جز تباهی میفرزای)). در این جا مناسب است آن چه را که برخی نشریات تهران در این روزها منتشر کرده اند به طور خلاصه نقل کنیم: گروهی از دانشمندان امریکا با راهنمایی برخی نظامیان ترک در یکی از قله های کوه آرارات، واقع در شرق ترکیه، در ارتفاع ۱۴۰۰ پایی به چند قطعه چوب دست یافتند که بررسی هانشان می دهد قطعات متلاشی شده ای از یک کشتی قدیمی هستند که در آن جا افتاده است. برخی از این قطعات به ۲۵۰۰ قبل از میلاد می رسد. بررسی ها همچنین نشان می دهد که این چوب ها قطعاتی از یک کشتی بوده اند که حجم آن به اندازه دو سوم حجم کشتی ((کوئین ماری)) انگلیسی بوده است. پا و عرضش ۱۱۸ پا بوده. سانفرانسیسکو برده شد، تا درباره آن ها تحقیق شود که آیا با آن چه پیروان ادیان درباره کشتی نوح می گویند، انطباق دارد یا خیر. عمر طولانی نوح (ع). قرآن کریم دلالت دارد بر این که نوح عمری دراز داشته و نهصد و پنجاه سال قوم خود را به خدادعوت کرده است. مطلب را بعید دانسته اند، زیرا عمر آدمی غالبا از صد و بیست سال فراتر نمی رود و حتی برخی از آن ها گفته اند که پیشینیان، هر ماه را یک سال حساب می کرده اند و بنابراین نهصد و پنجاه سال برابر با هشتاد سال و ده ماه کم است لیکن این سخنی است بسیار بعید. بعضی گفته اند که عمر طولانی نوح (ع) یک کرامت خارق العاده بوده است. الانبیا، در بیان ویژگی های نوح (ع)، می گوید: عمروی از همه پیامبران طولانی تر بود و او را اکبر الانبیا و شیخ المرسلین گفته اند. خود او بود، زیرا هزار سال عمر کرد و نه دندانی از او ریخت و نه نیرویش کم شد. حقیقت آن است که تاکنون دلیلی بر محال و ناممکن بودن چنین عمرهایی برای انسان ارائه نشده، بلکه از نظر عقلی نزدیکتر به واقع آن است که بشر نخستین عمری بسیار طولانیتر از عمرهای طبیعی امروز

داشته است. گرفتاری‌ها و بیماری‌هایی که امروزه دامنگیر ما شده و دیگر عوامل نابودکننده زندگی را نداشته است. بیست تا صد و شصت سال عمر کرده باشد، ملاحظه می‌کنیم که وی زندگی ساده، گرفتاری‌هایی اندک و فهمی ساده دارد. از پیشینیان به صدها سال رسیده باشد. علاوه بر این، اعتراض به کتاب خدا درباره چیزی مانند عمر نوح عجیب است، زیرا قرآن معجزات خارق العاده زیادی درباره پیامبران نقل کرده است و ما در جلد اول کتاب پیرامون معجزه سخن گفتیم. کوه جودی کجاست؟ گفته اند که این کوه در دیار بکر موصل و جزرشته کوه‌هایی است که به کوه‌های ارمنستان می‌پیوندند. در قاموس می‌گوید: جودی کوهی است که در ((جزیره)) که کشتی نوح (ع) روی آن قرار گرفت و در تورات به نام آرارات از آن یاده شده است. گفتار قاموس. با تشدید یا - کوهی است مشرف بر جزیره ابن عمر که در شرق دجله واقع است و از توابع موصل می‌باشد. این کوه قرار گرفت. ممکن است گفته شود: گیریم که قوم نوح به سبب گناهانشان هلاک شده باشند ولی گناه سایر حیواناتی که بر اثر طغیان آب از بین رفتند چه بود؟ این سخن سست‌ترین اعتراض است، زیرا هر نابودی و هلاکت، هر چند عمومی باشد، جنبه عقوبت و انتقام ندارد و حوادث عمومی مانند زمین لرزه‌ها و طوفان‌ها و وبا و طاعون که هزاران هزار نفر را نابود می‌کند در عالم بسیار اتفاق افتاده است، و خدا برای هر قضایی که می‌راند حکم و دلیلی دارد.

نبوت ۱ / ۲ ((خاصه ۴)) هود.

هود(ع).

قرآن. ((و به سوی قوم عاد، برادرشان هود را فرستادیم (واو) گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید، شما را معبودی جز او نیست. - امام باقر(ع): چون نبوت نوح به پایان رسید و دوره عمرش به سر آمد، خداوند عزوجل به او وحی فرمود که ای نوح، نبوت تو به پایان رسیده و دوره عمرت به سر آمده است. نام بزرگ و میراث دانش و آثار علم نبوت رادر میان بازماندگان از نسل خود قرار ده. نوح به سام بشارت آمدن هود(ع) را داد و در فاصله میان نوح تا هود انبیاپی بودند. نوح گفت: خداوند پیامبری به نام هود برخوهد انگیخت و او قوم خود را به سوی خدای عزوجل فرا می‌خواند. تکذیب می‌کنند و خداوند عزوجل به وسیله باد آنان را نابود خواهد کرد. شما او را درک کرد، به وی ایمان آورد و پیرویش کند تا خداوند عزوجل او را از عذاب باد نجات دهد. - امام صادق(ع): هنگامی که خداوند عزوجل هود را برانگیخت، بازماندگان از فرزندان سام در برابر او سر تسلیم فرود آوردند. پس، به وسیله بادی سترون هلاک شدند و هود (نیز) پیروان خود را سفارش کرد و به آمدن صالح(ع) بشارت داد. سخنی درباره سرگذشت هود: ۱- عاد، قوم هود: عاد قومی عرب و از انسان‌های ماقبل تاریخ بوده اند که در جزیره العرب سکنا داشته اند و اخبار و آثارشان از میان رفته و تاریخ از زندگی آن‌ها جز افسانه‌هایی غیرقابل اعتماد چیز دیگری ثبت نکرده است و در تورات موجود نیز ذکری از ایشان نیست. آن چه قرآن از سرگذشت این قوم ذکر می‌کند، این است که عاد - و گاهی هم از آن‌ها به نام عاد نخستین یاد می‌کند (نجم / ۵۰) که این خود نشان می‌دهد قوم دومی هم به نام عاد وجود داشته است - قومی بوده اند که بعد از قوم نوح (اعراف / ۶۹) در احقاف ((۷)) واقع در شبه جزیره العرب سکونت داشته اند (احقاف / ۲۱). این قوم مردمانی بلند قامت (قمر / ۲۰، الحاقه / ۷) و تنومند (اعراف / ۶۹) و پر قدرت و پر سطوت بوده اند (فصلت / ۱۵، شعرا / ۱۳۰) و تمدن و فرهنگی پیشرفته و مترقی داشته اند و دارای شهرهایی آباد و زمین‌هایی سرسبز و حاصلخیز و باغستان‌ها و نخلستان‌ها و مزارع و مسکن‌های آبرومند بوده اند (شعرا و دیگر سوره‌ها). پیشرفت و تمدن بزرگ آن‌ها همین بس که خدای متعال در وصف ایشان می‌فرماید: ((آیا ندیده‌ای که پروردگار تو با قوم عاد چه کرد؟ با ارم که ستون‌ها داشت؟ و همانند آن در هیچ شهری ساخته نشده بود)). قوم عاد همچنان از نعمت‌های خداوند برخوردار بودند، تا آن که اخلاق و رفتارشان تغییر کرد و بت

پرستی در میانشان ریشه دوانید و بر فرازهر بلندی به بیهودگی برجی بر آوردند و بدین پندار که جاویدان خواهند ماند، کوشک ها ساختند. خداوند هود را به سوی آنان فرستاد تا به سوی حق دعوتشان کند و به پرستش خدا و کنار گذاشتن بت پرستی و عمل به عدالت و مهربانی ارشادشان نماید (شعرا / ۱۳۰). اندرز آنان کوشید و راه را برایشان روشن و آشکار ساخت و راه عذر و بهانه را بر آنان بست. در برابر او به ابا و امتناع برخاستند و به جحد وانکار روی آوردند و جز شماری اندک کسی به اوایمان نیاورد و اکثریت ایشان بر سرکشی و عناداصرار ورزیدند و هود را به نادانی و دیوانگی متهم ساختند و با اصرار از وی خواستند تا عذابی را که ایشان را از آن می ترساند و وعده می دهد نازل سازد. و من پیامی را که برای آن فرستاده شده ام به شماابلاغ می کنم ولی من شما را مردمی نادان می بینم)). آن گاه، خداوند برایشان عذاب نازل کرد و بادخشک و سترونی فرستاد که بر هرچه می وزید، چون استخوان مرده اش می کرد (ذاریات / ۴۲) بادی سخت در هفت شب و هشت روز که روزهای شومی بود. را می دیدی که چون ریشه های نخل فرو افتاده درباد، می غلطیدند (حاقه / ۷). می کند که گویی ریشه های برکنده نخلند (قمر / ۲۰). قوم عاد اولین بار که دیدند ابری پیدا شد و رو به دره هایشان آورد، خوشحال شدند و گفتند: این ابربر ما باران خواهد باراند، ولی اشتباه کردند. همان چیزی بود که به شتاب خواهانش بودند. بود که در خود عذابی دردآور داشت و همه چیز را به امر پروردگار خود نابود می کرد و صبح که شد جزخانه های آنان چیزی به چشم نمی خورد (احقاف / ۲۵).

هلاک کرد و هود و کسانی را که به او ایمان آورده بودند، با لطف و رحمت خود، نجات داد (هود / ۵۸). ۲ - شخصیت معنوی هود. هود (ع) از قوم عاد و دومین پیامبری بود که برای دفاع از حق و درهم کوبیدن بت پرستی قیام کرد. رنج و محنت هایی را که به خاطر خدای سبحان کشیده نقل کرده است و او را نیز همچون دیگر پیامبران گرامی خود ستوده و مثل دیگران از وی به نیکی یاد کرده است.

نبوت ۲ / ۱ ((خاصه ۵)) صالح.

صالح (ع).

قرآن . ((و به سوی قوم ثمود، برادرشان صالح رافرستادیم (و او) گفت: ای قوم من، خدا را پرستید (که) شما را معبودی جز او نیست. نشانه ای آشکار آمد. نشانه ای است)). - امام علی (ع): ای مردم، جز این نیست که راضی بودن و راضی نبودن (به یک عمل) است که مردم را گرد هم می آورد. را فقط یک مرد پی کرد، اما خداوند همه آنان را عذاب کرد. او راضی بودند. ((آن را پی کردند، پس پشیمان گشتند)). عذاب آن ها این بود که سرزمینشان صدایی همچون صدای خیش گذاخته ای که در

زمین نرم و هموار فرو رود، بر آورد و فرو رفت. - ابومطر: چون ابن ملجم نابکار و ملعون بر امیرمؤمنان (ع) ضربت زد، حسن (ع) به حضرت عرض کرد: او را بکشم؟ فرمود: نه، زندانش کن. را بکشید و هرگاه مردم مرا در این پشت، در جای قبر برادرانم هود و صالح، به خاک سپارید. سخنی درباره داستان صالح در چند فصل. ۱ - ثمود، قوم صالح (ع). ثمود قومی از عرب های عاربه (نژاده و اصیل) بودند که در وادی القری، واقع در میان مدینه و شام، زندگی می کردند. هستند و تاریخ از سرگذشت آن ها جز اندکی نقل نکرده است. است. سرگذشت ایشان نقل می شود نمی توان اعتماد کرد. آن چه قرآن از اخبار این قوم نقل کرده این است که ثمود - چنان که از نام پیامبرشان که یکی از همین مردم بوده است (هود / ۶۱) بر می آید مردمی عرب بوده اند که بعد از قوم عاد می زیسته اند و از فرهنگ و تمدنی برخوردار بوده، زمین را آباد می کرده اند و در دشت ها کاخ ها می ساخته و در کوه ها خانه های امن می تراشیده اند (اعراف / ۷۴). شغل کشاورزی داشته اند و چشمه های آب جاری می کرده اند و باغ ها و نخلستان ها و کشتزارها داشته اند (شعرا / ۱۴۸). قوم ثمود به رسم و شیوه طایفه ها و قبایل زندگی می کرده اند، یعنی بزرگان و پیرانشان بر آن ها فرمان می رانده اند. بودند که در زمین تبهکاری می کردند و اهل صلاح و درستکاری نبودند (نمل / ۴۸). زمین سر به طغیان برداشتند و به بت پرستی پرداختند و سرکشی و ستمگری را از حد گذراندند. ۲ - بعثت صالح (ع). چون قوم ثمود پروردگار خود را از یاد بردند و گمراهی و ستم را از حد گذراندند، خداوند صالح پیامبر را به سوی آنان فرستاد. و پرافتخار بود و به خردمندی و کاردانی شهرت داشت (هود / ۶۲ و نمل / ۴۹). پرستش خدای یگانه و ترک بت پرستی دعوت کرد و از ایشان خواست که در جامعه خود به عدالت و احسان رفتار کنند و برتری طلبی را کنار بگذارند و زیاده روی نکنند و سرکشی نورزند و آنان را از عذاب برحذر داشت و اعلام خطر کرد (هود، شعرا، شمس و سوره های دیگر). صالح (ع) با حکمت و اندرز نیکو، به دین خدادعوت می کرد و برای خدا در برابر آزار و اذیت هاسبر کرد، اما جز اندکی از مردم مستضعف، کسی دیگر به او ایمان نیاورد (اعراف / ۷۵). طغیانگران مستکبر و توده دنباله رو آن ها بر کفرشان اصرار ورزیدند و افرادی را که به صالح (ع) ایمان آورده بودند خوار و حقیر شمردند و خودش را به نادانی و جادوگری متهم ساختند (اعراف / ۶۶، شعرا / ۱۵۳ و نمل / ۴۷) و از وی خواستند تا برای سخن خود دلیلی بیاورد و برای اثبات درستی ادعای رسالتش معجزه ای ارائه دهد و به او پیشنهاد کردند از دل کوه برایشان ماده شتری بیرون آورد. شتری) را با همان خصوصیتی که آنان گفته بودند برای آنان آورد و بدیشان گفت: خداوند به شما فرمان می دهد که یک روز شما از چشمه آبی که دارید آب بردارید و یک روز هم دست نگه دارید تا ناقه از آن بنوشد به طوری که یک روز سهم آب از ناقه باشد و یک روز از شما و همچنین اجازه دهید ناقه به دلخواه خود روی زمین خدا بچرد و به او آزاری نرسانید که اگر گزندی به او رسانید، به زودی گرفتار عذاب می شوید (اعراف / ۷۲، هود / ۶۴ و شعرا / ۱۵۶). این موضوع تا مدتی رعایت شد اما سپس قوم صالح به طغیان و مکر پرداختند و شقی ترین فرد خود را مامور کشتن ناقه کردند و او ناقه را پی کرد و آن ها به صالح گفتند: اگر راست می گویی آن چه رابه ما وعده می دهی، عملی کن. روز در خانه هایتان برخوردار شوید. بی دروغ است (هود / ۶۵). سپس قبیله ها و دستجات شهر برای صالح دسیسه چینی کردند و با خود هم قسم شدند که به صالح و کسانش شبیخون می زنیم و آن گاه به ولی او می گوئیم: ما در محل و هنگام قتل کسان او حاضر نبودیم و ما راست می گوئیم. زدند و خدا نیز نیرنگ زد و آن ها خبر نداشتند (نمل / ۵۰) و در حالی که می نگرستند صاعقه (الذاریات / ۴۴) و زمین لرزه و صیحه ایشان را فرو گرفت و در خانه هایشان از پا در آمدند. بر تافت و گفت: ای قوم من، من پیام پروردگارم رابه شما رساندم و خیر شما را خواستم ولی شما افراد ناصح و خیرخواه را دوست ندارید (اعراف / ۷۹، هود / ۶۷) و خدا کسانی را که ایمان آورده و پرهیزگار بودند نجات داد (فصلت / ۱۸) و بعد از هلاکت ثمود، منادی الهی ندا داد: هان، ثمودیان به پروردگارشان کافر شدند. ۳ - شخصیت صالح (ع). در تورات فعلی از این پیامبر صالح و شایسته یادی نشده است. پیامبرانی است که قرآن می فرماید به امر خدا قیام کردند و در راه دعوت به توحید و مبارزه بابت پرستی به پاخواستند. هود

یاد می کند و مانند بقیه پیامبران و رسولان خود، او را نیز می ستاید و او را نیز همانند دیگر پیامبرانش بر جهانیان برگزیده و برتری داده است. و همه پیامبران باد.

نبوت ۲ / ۱ ((خاصه ۶)) ابراهیم.

ابراهیم (ع).

قرآن . ((و دین چه کسی بهتر از آن کس است که خود را تسلیم خدا کرده و نیکوکار است و از آیین ابراهیم حق گرا پیروی نموده است؟ و خدا ابراهیم را دوست گرفت)). ((سپس به تو وحی کردیم که: از آیین ابراهیم حق گرای پیروی کن. ((و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید (خدا به او) فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم. (چطور)؟ فرمود: پیمان من به بیدادگران نمی رسد)). - پیامبر خدا(ص) : اما (برای مشاهده حضرت) ابراهیم، به یار خود (پیامبر(ص)) بنگرید. - امام صادق (ع) : خداوند تبارک و تعالی ابراهیم (ع) را پیش از آن که به پیامبری برگزیند، به بندگی (خود) گرفت و پیش از آن که به رسولی برگزیندش به پیامبری برگزید و پیش از آن که خلیلش گرداند او را به رسولی برگزید و پیش از آن که امامش قرار دهد او را به خلیلی گرفت و چون همه این مقامات را برایش فراهم آورد، فرمود: ((من تو را امام مردم قرار دادم)). - پیامبر خدا(ص) : روزی که می خواستند ابراهیم را به آتش افکنند، او را به سوی آتش بردند. فرمود: خداوند ما را کافی است و او نیکوحمایتگری است. - این که می گویم: ابراهیم خلیل خداست. است. چرا که او به پروردگار خود فقیر و نیازمند بود و از همه برید و به او روی آورد و از غیر او روی گرداند و اظهار بی نیازی کرد. زمانی که خواستند او را در آتش افکنند و بامتنیق پرتابش کردند، خداوند به جبرئیل (ع) پیغام فرستاد که: بنده ام رادریاب. میان هوا بود رسانید و گفت: هر امری داری به من بگو، زیرا خداوند مرا برای یاری تو فرستاده است. خداوند مرا بسنده است و او نیکوحمایتگری است. نمی خواهم و به هیچ کس جز او نیازی ندارم. پس، خداوند او را خلیل خود نامید، یعنی فقیر و نیازمند به خود و کسی که از همه بریده و به او روی آورده است. - امام باقر(ع) : خداوند عزوجل، ابراهیم را خلیل (خود) قرار داد، چون دست رد به سینه هیچ کس نزد او هیچ کس هم جز خدای عزوجل چیزی نخواست. - پیامبر خدا(ص) : خداوند، ابراهیم را به خلیلی نگرفت مگر به واسطه آن که اطعام می کرد و شب هنگام که مردم خواب بودند او نماز می گزارد. - حسان بن عطیه: نخستین کسی که در جنگ، لشکر را به جناح چپ و راست و قلب آرایش داد، ابراهیم (ع) بود و آن هنگامی بود که برای جنگ با اسیرکنندگان لوط(ع) رهسپار شد. - پیامبر خدا(ص) : خداوند تبارک و تعالی، از هر چیزی چهار تا برگزید. انبیا چهار نفر را برای شمشیر برگزید: ابراهیم و داود و موسی و من. - امام باقر(ع)، درباره آیه ((ان ابراهیم لاواه حلیم))، فرمود: او، یعنی بسیار دعاکننده. - امام صادق (ع)، نیز درباره آیه ((ان ابراهیم لرحیم اوایه منیب)) فرمود: (اوایه یعنی) بسیار دعا کننده. سخنی درباره سرگذشت ابراهیم (ع) و شخصیت او. این گفتار شامل مباحث گوناگون قرآنی، علمی، تاریخی و غیره می باشد. داستان ابراهیم (ع) در قرآن. ابراهیم (ع) در دوران طفولیت خود تا روزگار رسیدن به سن تمیز، در حالت عزلت و به دور از محیط قوم خود زندگی می کرد. آمد و نزد پدرش رفت، اما ملاحظه کرد که او و قومش بت می پرستند. سالم داشت و به سبب شهود حق و ارائه ملکوت اشیا از جانب خداوند به او و به طور کلی به واسطه سخن حق و کردار شایسته، مؤید به تایید الهی شده بود، این کار پدر و قوم خود را نپسندید. لذا، با پدر خود درباره بت پرستیش به بحث پرداخت و از او خواست بت ها را کنار گذارد و خدای یگانه را بپرستد و از او پیروی کند تا خداوندی را به راه راست رهنمون شود و از حاکمیت شیطان دورش گرداند. محاجه می کرد و در راه ارشاد او اصرار می ورزید، تاجایی که پدرش بر او تشر زد و از خود راندش و تهدید کرد که اگر از بدگویی خدایانش و بی رغبتی به آن ها دست برندارد

سنگسارش خواهد کرد. ابراهیم (ع) که از خویی بزرگوارانه و گفتاری نرم و دلپسند بر خوردار بود، با ملا-یمت و مهربانی و دلسوزی، به او درود گفت و قول داد که برایش آموزش بطلبد و از او و مردمش و آن چه به جای خدا می پرستند کناره گیری کند (مریم / ۴۸ - ۴۱). آن حضرت، از طرف دیگر، با مردم درباره بت ها بحث می کرد (انبیا / ۵۶ - ۵۱، شعرا / ۷۷ - ۶۹ و صافات / ۸۷ - ۸۳) و با عده ای دیگر که خورشید و ماه و ستاره می پرستیدند درباره این پدیده ها احتجاج می ورزید تا جایی که بطلان عقاید آن ها را اثبات کرد و شایع شد که او از بت ها و معبودان منحرف شده است (انعام / ۸۲ - ۷۴. روز که مردم برای انجام مراسم عبادتی دستجمعی از شهر بیرون رفتند، ابراهیم به بهانه این که بیمار است، همراه آنان نرفت و در شهر ماند و به بتخانه رفت و همه بت ها را خرد کرد مگر بت بزرگ را که شاید به سراغ آن بروند. بلا-یی که به سر معبودهایشان آمده بود باخبر شدند و از عوامل این کار جستجو و تحقیق کردند، گفتند: شنیده ایم که جوانی به نام ابراهیم از بت ها به بدی یاد می کند. لذا، ابراهیم (ع) را به انجمن خود احضار کردند و او را به حضور مردم آوردند، تا بلکه مردم شهادت دهند. ابراهیم، آیا تو با خدایان ما چنین کرده ای؟ حضرت فرمود: آن بزرگترشان این کار را کرده است، اگر سخن می گویند، از آن ها پرسید. را سالم نگه داشته و آن را نشکسته و تبر را بر شانه یا نزدیک شانه اش قرار داده بود، تا وانمود شود که این بت بزرگ بوده که بقیه بت ها را شکسته است. ابراهیم وقتی فرمود بزرگ آن ها این کار را کرده است، می دانست که مردم این حرفش را باور نمی کنند، زیرا می دانند که بت ها جمادند و قادر به این کار نیستند، اما می خواست به دنبال آن، این جمله را بگوید: از خودشان پرسید اگر برستی سخن می گویند، تا بدین وسیله صراحتا اعتراف کنند که بت ها جمادند و حیات و شعوری ندارند. علت، وقتی سخن ابراهیم (ع) را شنیدند، به وجدانشان مراجعه کردند و گفتند: این شماست که (منحرف و) ستمکارید و با سرافکنندگی گفتند: تو خود می دانی که این بت ها حرف نمی زنند. فرمود: پس آیا شما به جای خداوند چیزی رامی پرستید که سود و زیانی به شما نمی تواند برسانند. می پرستید. که

خودتان می تراشید، در حالی که خداوند هم شما و هم آن چه را می سازید آفریده است؟

مردم گفتند: او را بسوزانید و خدایانتان را یاری کنید. افروختند و در این کار همگان مشارکت کردند و آن گاه ابراهیم را در آتش افکندند. برای او خنک و بی گزند گردانید و نقشه آنان را نقش بر آب کرد (انبیا / ۷۰ - ۵۷، صافات / ۹۸ - ۸۸). ابراهیم در طی این مدت به نزد پادشاه (نمرود) که مردم او را می پرستیدند و به خدایگانی گرفته بودند، برده شد. و مناظره کرد. است که زنده می کند و می میراند. وارد شد و گفت: من نیز زنده می کنم و می میرانم. مثلا اسیری را می کشم یا آزاد می کنم. صریحتری که راه مغالطه را بر او ببندد، فرمود: خداوند خورشید را از مشرق در می آورد، تو آن را از مغرب در آور. مبهوت و درمانده شد (بقره / ۲۵۸). باری، پس از آن که خداوند ابراهیم را از آتش نجات داد، آن حضرت شروع به دعوت به آیین حنیف و حق گرای توحید کرد و شمار اندکی به آن حضرت ایمان آوردند که از آن جمله خداوند متعال از لوط و همچنین از همسر ابراهیم که با وی مهاجرت کرد نام می برد. سرزمین خود را به سوی ارض مقدس ترک کند، باین زن ازدواج کرده بود ((۸)). ابراهیم (ع) و کسانی که به او ایمان آورده بودند از قوم خود بیزاری جستند و شخص او از آزر که پدر خطابش می کرد، اما پدر حقیقی او نبود ((۹)). بیزاری جست و به همراه همسر خود و لوط به سرزمین مقدس مهاجرت کرد تا در آن جا بدون مزاحمت قوم بی فرهنگ و منحرف خود، به عبادت خداوند بپردازد (ممتحنه / ۴، انبیا / ۷۱). خداوند سبحان به ابراهیم که به سن پیری رسیده بود، بشارت به دنیا آمدن اسماعیل و اسحاق و همچنین یعقوب از صلب اسحاق را داد. اسماعیل و بعد اسحاق به دنیا آمدند و خداوند وجود او و دو فرزندش و نوادگان او را پر برکت ساخت. ابراهیم سپس، به فرمان پروردگارش راهی سرزمین مکه که وادی بی آب و علف بود، شد و فرزندش اسماعیل را که کودکی خردسال بود در آن جا گذاشت و خودش به سرزمین مقدس برگشت. اسماعیل در سرزمین مکه نشو و نما یافت و گروهی از عرب های ساکن آن جا دورش جمع شدند و بدین ترتیب شهر مکه ساخته شد. ابراهیم

(ع) پیش از بنای مکه و خانه کعبه و پس از آن، گهگاهی به دیدن اسماعیل در سرزمین مکه می‌رفت (بقره / ۱۲۶، ابراهیم / ۴۱ - ۳۵). کمک اسماعیل بیت الله الحرام را ساخت و آن نخستین خانه ای است که از جانب خداوند برای مردم ساخته شد و خانه ای است برکت زا و مایه هدایت جهانیان. ابراهیم است و هر که واردش شود، در امان است (بقره / ۱۲۹ - ۱۲۷ و آل عمران / ۹۷ - ۹۶). بعد از ساختن کعبه دستور حج را صادر کرد و آیین ها و مراسم مربوط به آن را تشریح نمود (حج / ۳۰ - ۲۶). آن گاه خداوند به ابراهیم (ع) فرمان داد که فرزندش اسماعیل را ذبح کند. انجام مراسم حج با اسماعیل بیرون رفت و چون به جایگاه سعی رسید، فرمود: پسرکم، خواب دیدم که تو را ذبح می‌کنم. ماموری انجام بده که به خواست خدا مرا از شکیبایان خواهی یافت. فرمان الهی تن دادند و ابراهیم پسر را به پیشانی بر خاک افکند، ندا آمد که ای ابراهیم، رؤیای خود را حقیقت بخشیدی و خداوند قربانی بزرگی را جانفدای اسماعیل کرد. آخرین مطلبی که قرآن کریم از سرگذشت ابراهیم (ع) بازگو می‌کند، دعاهایی است که ابراهیم در برخی سفرهایش در مکه کرده و در سوره ابراهیم (آیات ۴۱ - ۳۵) نقل شده است و آخرین دعایش این است: ((پروردگارا، مرا و پدر و مادرم و مؤمنان را در روزی که به حساب ها رسیدگی می‌شود، بیامرز)). منزلت ابراهیم در پیشگاه خدای سبحان و مقام عبودیت او. خداوند متعال در کتاب خود زیباترین ستایش را از ابراهیم به عمل آورده و رنج و مشقتی را که در راه خدا کشیده با رسایی تمام ستوده است و درشصت و اندی جای کتاب خود از وی به اسم، نام کرده و بسیاری از نعمت ها و موهبت هایی را که به او ارزانی داشته یاد کرده است که در این جا به چند مورد آن اشاره می‌کنیم: خداوند قبلا- به او رشد و هدایت ارزانی داشت (انبیا / ۵۱). برگزید و در آخرت نیز در شمار صالحان خواهد بود، چرا که وقتی خداوند به او فرمود: تسلیم شو. عرض کرد: تسلیم پروردگار جهانیان هستم (بقره / ۱۳۱ - ۱۳۰). پاکدلی رو به پروردگارش آورد و از مشرکان نبود (انعام / ۷۹). پیدا کرد و به سبب آن که خداوند ملکوت آسمان ها و زمین را به وی نمایاند، به حق یقین یافت (بقره / ۲۶۰، انعام / ۷۵). (نسا / ۱۲۵). خانواده اش ارزانی داشت و به وفاداری و صفش کرد (نجم / ۳۷). (هود / ۷۵ - ۷۳). و حق گرای بود و از مشرکان نبود و شاکر نعمت های او بود و خداوند وی را برگزید و به راهی راست هدایتش کرد و در دنیا به او نیکویی و نعمت داد و در آخرت از شایستگان است، ستوده است (نحل / ۱۲۲ - ۱۲۰). خداوند او را از بندگان مؤمن خود و از زمره نیکوکاران شمرده و بر او درود فرستاده است (صافات / ۱۱۱ - ۸۳). آنان را به نیرومندی و دیده وری وصف کرده و آنان را با موهبت ویژه ای که یادآوری آن سرای است، خالص گردانیده (ص / ۴۶ - ۴۵). پیشوای مردم قرار داده (بقره / ۱۲۴). پنج پیامبر اولوالعزم قرار داده که کتاب و شریعت عطایشان کرده است (احزاب / ۷، شوری / ۱۳ و اعلی / ۱۹ - ۱۸). و ملک و هدایت بخشیده و آن ها را در اعقاب او کلمه ای جاویدان قرار داد (نسا / ۵۴، انعام / ۹۰ - ۷۴ و زخرف / ۲۸). داد (حدید / ۲۶). برایش باقی گذاشت (شعرا / ۸۴ و مریم / ۵۰). این بود اجمالی از مناصب الهی و مقامات عبودیتی که خداوند سبحان به ابراهیم (ع) ارزانی داشت. یک از انبیا و رسولان گرامی به این تفصیل سخن نگفته است. تفسیر و شرح هر یک از مقامات یاد شده رامی‌توانید در آیات مربوط که قبلا شرح داده ایم یا به خواست خدا در آینده شرح خواهیم داد، مراجعه کنید، زیرا پرداختن به این مقامات در این جا ما را از هدف مورد بحث خارج می‌سازد. خداوند سبحان با نامگذاری این دین پایدار و استوار (ما) به اسلام، چنان که ابراهیم (ع) آن را به همین نام نامید و نسبت دادن آن به او، زندگی پربرکت و شخصیت دینی او را حفظ کرده است. خدای متعال می‌فرماید: ((آیین پدرتان ابراهیم (نیز چنین بوده است). نامید)) و می‌فرماید: ((بگو: پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرده است: دینی پایدار، آیین ابراهیم حق گرای و او از مشرکان نبود)). همچنین، کعبه این خانه محترم را که ابراهیم ساخت، قبله جهانیان قرار داد و مناسک حج و زیارت این خانه را تشریح نمود. همچنان که در جلد اول کتاب حاضر در تفسیر آیه ((واذ جعلنا البيت مثابة للناس. حقیقت اعمالی است که داستان اسکان فرزند و همسرش را در آن جا و قربانی کردن فرزندش اسماعیل و کوشش او در راه خدا و توجهش به او و تحمل آزار و اذیت در راه خدا را به نمایش می‌گذارد. تاثیر پربرکت ابراهیم (ع) در جامعه بشری. از جمله

برکت های وجود ابراهیم (ع)، دین توحید و آیین یکتاپرستی است که در هر نقطه ای از زمین و نزد هر کسی باشد منشا آن به ابراهیم برمی گردد، مثلاً- دین امروزی یهود که به توحیدمتصف است به موسی بن عمران می رسد و موسی خود نسبتش به اسرائیل یعنی یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم منتهی می شود. عیسی بن مریم (ع) می رسد و آن حضرت خود از نسل ابراهیم (ع) می باشد. دین اسلام نیز به وسیله محمد رسول خدا(ص) آمده که نسبت آن حضرت نیز به اسماعیل ذبیح فرزند ابراهیم خلیل (ع) می رسد. توحید و آیین یکتاپرستی در دنیا، اثر خجسته و پربرکت آن جناب می باشد. دین ابراهیم که در اسلام مشاهده می شود، نماز است و زکات و حج و مباح بودن گوشت چهارپایان و بیزارای جستن از دشمنان خدا و سلام گفتن و احکام ده گانه مربوط به طهارت و نظافت که پنج حکم آن به سر و پنج حکم دیگر به سایر اعضای بدن مربوط می شود. گرفتن آبخوردن سیل، گذاشتن ریش، تراشیدن یا کوتاه کردن مو، مسواک زدن و خلال کردن دندانها. پنج حکم مربوط به سایر اعضای بدن نیز عبارت است از: ازاله موهای زائد از بدن، ختنه کردن، گرفتن ناخن، غسل جنابت و طهارت و شستشو با آب. بحث کامل و همه جانبه تایید می کند که هر سنت و سیره پسندیده ای، اعم از اعتقادی و عملی، که در جامعه بشری وجود دارد، همه از آثار نیکوی نبوت است و ما در مباحث گذشته هم بارها به این مطلب اشاره کرده ایم. ارزنده و بزرگی به بشر کرده و حق بزرگی به گردن بشر امروز دارد، چه انسان ها به این خدمات توجه داشته باشند یا از آن ها بی خبر باشند.

نبوت ۱ / ۲ ((خاصه ۷)) لوط.

لوط(ع).

قرآن . ((و لوط را (فرستادیم) هنگامی که به قوم خود گفت: آیا آن کار زشت را مرتکب می شوید که هیچ کس از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است؟)). - امام صادق (ع): خداوند بعد از لوط هیچ پیامبری نفرستاد مگر این که در میان قومش عزتی داشت. - امام باقر(ع): آن آبادی که باران عذاب برایشان بارید، سدوم، آبادی قوم لوطاست که خداوند سنگ هایی از سجیل، یعنی گل، بر آن ها باراند. - در پاسخ به سؤال ابوبصیر از پناه بردن پیامبر به خدا از بخل: - آری، ای ابا محمد، هر صبح و شام به خدا پناه می برد و ما نیز از بخل به خدا پناه می بریم. ((و هر کس از بخل نفس خود مصون بماند، ایشانند همان رستگاران)). برای بگویم. نسبت به خوراک بخل می ورزیدند و این بخل منجر به پدید آمدن درد بی درمانی در نیروی شهوت آنان شد. عرض کردم: به چه منجر شد؟ فرمود: آبادی قوم لوط بر سر راه کاروان های شام و مصر قرار داشت و کاروانیان در شهر آن هافرود می آمدند و لوطیان از آن ها پذیرایی می کردند. و پذیرایی از آن ها بالا گرفت، بخل و خست آنان را به تنگ آورد و این بخل کارشان را به آن جا کشاند که هرگاه مسافر در آبادی آن ها فرود می آمد وی را بی سیرت می کردند، بدون آن که این عملشان از روی شهوت باشد. میهمان می کردند که از پیش آن ها برود. بدین ترتیب، کار آن ها در آبادی شایع شد و کاروانیان از آن ها حذر می کردند و دیگر در آبادیشان فرود نمی آمدند و اینچنین، بخل و خست بلایی به سرشان آورد که نمی توانستند آن را از خود دور کنند، بدون آن که میل و شهوتی به این عمل داشته باشند، کارشان به جایی رسید که به مردان شهرها مزد می دادند و از آن ها تقاضای آن عمل را می کردند. حضرت سپس فرمود: پس، کدام درد بدتر و بدفرجامتر و نزد خدای متعال زشت تر از بخل است؟ ابوبصیر می گوید: عرض کردم: فدایت شوم، آیا همه مردم آبادی لوط این کار را می کردند؟ فرمود: آری، به استثنای اعضای یک خانواده که مسلمان و تسلیم امر خدا بودند. خدای متعال را که می فرماید: ((پس، هر که را از مؤمنان در آن آبادی بود بیرون بردیم. ولی در آن جا جز یک خانه از فرمانبران (خدا بیشتر) نیافتیم)). گفتاری پیرامون داستان لوط و قوم او در چند فصل. ۱- داستان لوط و قوم او در قرآن. لوط(ع) از کلدانیان سرزمین بابل و از شمار نخستین کسانی بود که به ابراهیم (ع) ایمان

آوردند. او به حضرت ابراهیم ایمان آورد و گفت: ((من به سوی پروردگار خود هجرت می کنم)) و خداوند او را به همراه ابراهیم نجات داد و به سرزمین مقدس و خاک فلسطین، رفتند (انبیا: ۷۱) و لوط در یکی از شهرهای آن که بنا به تواریخ و تورات و برخی روایات شهر سدوم بود، سکنا گزید. مردم این شهر و شهرهای تابع آن - که خداوند در قرآن آن ها را مؤتفکات نامیده است - (توبه: ۷۰) بت می پرستیدند و عمل زشت لوط را مرتکب می شدند. میانشان شیوع یافت (اعراف: ۸۰) به حدی که درانجمن ها و محافل خود آن را انجام می دادند، بدون این که آن را بد بدانند (عنکبوت: ۲۹). زشت همچنان در میان این مردم شیوع داشت تا به صورت یک سنت قومی در آمد و عموم مردم بدان مبتلا شدند و زن ها را وا گذاشتند و راه توالد و تناسل را بستند (عنکبوت: ۲۹). در چنین شرایطی بود که خداوند لوط را به سوی آنان فرستاد (شعرا: ۱۶۲) و او مردم را به پرهیز از خدا و کنار گذاشتن فحشا و بازگشت به راه فطرت فراخواند و به آن ها اعلام خطر کرد و (از عاقبت ناگوار این امر و عذاب خدا) ترساندشان، اما جز بر عصیان و سرکشی آن ها نیفزود و تنها جوابشان این بود که گفتند: اگر راست می گویی، عذاب خدا را بر ما فرود آر. تهدید کردند و گفتند: ((ای لوط، اگر دست بر نداری بیرون خواهیم کرد)) و ((گفتند: خاندان لوط را از آبادی خود بیرون کنید که آنان مردمی پاکی طلب هستند)). ۲- فرجام کار قوم لوط. لوط (ع) پیوسته مردم را به راه خدا و پیروی از قانون فطرت و کنار گذاشتن فحشا دعوت می کرد. اما آنان همچنان به کار کثیف خود ادامه می دادند، تاجایی که طغیان و نافرمانی در جانشان نشست و سزاوار عذاب شدند. مامورانی از فرشتگان گرامی خود را برای هلاک کردن آن ها فرستاد. و ماموریت خود را برای نابود کردن قوم لوط به او خیر دادند. بدین وسیله عذاب را از آنان باز گرداند. فرشتگان گفت که لوط در میان آن مردم به سر می برد، اما فرشتگان در پاسخ او گفتند که آن ها موقعیت لوط و خاندانش را بهتر می دانند و فرمان خدا رسیده و عذابی برگشت ناپذیر به سراغ آن مردم خواهد آمد (عنکبوت: ۳۲، هود: ۷۶). فرشتگان سپس به صورت پسرکانی نورسته پیش لوط رفتند و به عنوان میهمان بر او وارد شدند. این جریان بر لوط گران آمد و از کار آنان درمانده شد، چون می دانست که قومش به زودی متعرض آنان خواهند شد و هرگز از آنان دست بر نخواهند داشت. چندی نگذشت که مردم جریان را شنیدند و با شتاب و خوشحالی به سوی لوط آمدند و به خانه اش هجوم بردند. توانست نصیحتشان کرد و سعی نمود غیرت و مردانگی آن ها را برانگیزد و حتی دختران خود را به آنان پیشنهاد کرد و فرمود: ای قوم من، اینان دختران منند، آنان برای شما پاکیزه ترند. بترسید و مرا در باب میهمانانم رسوا نکنید. فریاد کمک سر داد و فرمود: آیا در میان شما آدم رشید و فهمیده ای پیدا نمی شود؟ اما مردم جواب دادند که به دختران او نیازی ندارند و به هیچ وجه دست از سر میهمانانش بر نخواهند داشت. لوط نومید شد و گفت: ((کاش در برابر شما قدرتی داشتم یا به تکیه گاهی استوار پناه می جستم)). در این هنگام فرشتگان گفتند: ای لوط، ما فرستادگان پروردگار تو هستیم. این قوم هرگز به تو دست نیابند. مردم را گرفتند و جماعت کورمال کورمال پراکنده شدند (قمر: ۳۷). همان شب، پاسی از شب گذشته، خانواده اش را حرکت دهد و خودش به دنبال آنان رود و هیچ کس پشت سرش را ننگرد و تنها زنش را باقی گذارد، زیرا به او نیز همان عذابی می رسد که به مردم خواهد رسید و به او خیر دادند که مردم صبحگاهان هلاک خواهند شد (هود: ۸۱، حجر: ۶۶). هنگام طلوع آفتاب صیحه، قوم لوط را فرا گرفت و خداوند سنگ هایی از گل که نزد پروردگارت نشان دار بود، برایشان فرو باراند و شهرهایشان را بر سرشان واژگون ساخت و آن ها را زیر و رو کرد و همه مؤمنانی را که در شهر بودند نجات داد و در آن جا جز یک خانه از مسلمانان یعنی همان خانه لوط را نیافت و در آن سرزمین برای کسانی که از عذاب دردناک می ترسند، نشانه ای بر جای گذاشت (ذاریات: ۳۷ و آیاتی دیگر). این مساله که ایمان و اسلام اختصاص به خانه لوط داشته و عذاب همه شهرهای قوم لوط را در بر گرفته دلیل بر آن است که اولاً: همه قوم کافر و نامؤمن بوده اند. شایع نبوده، زیرا اگر چنین بود و زنان از فحشا پاک و مبرا بودند و با توجه به این که لوط به راه فطرت و سنت و قانون خلقت که همان پیوند زنان و مردان بایکدیگر است دعوت می کرد، طبعاً باید عده ای از زن ها از لوط پیروی می کردند و دور او

جمع می شدند و به وی ایمان می آوردند، حال آن که در این باره چیزی در کتاب خدای سبحان نیامده است و این نکته خود مؤید مطلبی است که در اخبار پیشگفته آمده و می گوید فحشا در میان آنان شیوع داشته است و مردها به لواط با مردها اکتفامی کرده اند و زن ها به مساحقه با زن ها. ۳- شخصیت معنوی لوط. لوط (ع) فرستاده خداوند به سوی مردم مؤتفکات، یعنی شهر سدوم و شهرهای تابعه آن بود. سدوم، عموره، صوغر و صبویم. لوط را نیز در کلیه مقامات معنوی که در وصف پیامبران گرامیش ذکر کرده، شریک ساخته است. وصف های مخصوص او این است که می فرماید: ((لوط را حکمت و علم دادیم و او را از آبادی که کارهای پلید می کرد نجات دادیم که آنان مردمی بدو فاسق بودند. و او از شایستگان است)). ۴- لوط و قوم او در تورات. تورات می گوید که لوط برادر زاده ابرام - ابراهیم - هاران بن تاریخ بود و با ابراهیم در خانه تاریخ در شهر اور کلدانیان به سر می برد. چندی تاریخ به قصد سرزمین کنعانیان از اور مهاجرت کرد و به همراه ابرام و لوط در شهر حاران اقامت نمود و در همان جا درگذشت. بعداً ابرام به فرمان پروردگار با لوط و اموال و غلامان فراوان که در حاران بدست آورده بود، این شهر را ترک گفت و به سرزمین کنعان آمد. به سمت جنوب کوچ می کرد تا به مصر آمد و از آن جا به جنوب، به سمت بیت ایل، رهسپار شد و در آن جا رحل اقامت افکند. لوط نیز که ابراهیم را همراهی می کرد برای خود گوسفند و گاو و خیمه ها داشت و آن سرزمین گنجایش سکونت این دو نفر را نداشت و میان چوپانان رمه های آن دو نزاع در گرفت و ابراهیم و لوط برای پرهیز از وقوع مشاجره و درگیری، از هم جدا شدند. شهرهای این وادی سکنا گزید و چادرهایش را به سدوم منتقل کرد. پروردگار بسیار خطاکار و گنهکار بودند. چادرهای خود را منتقل کرد و در بلوطستان ممر که در حبرون است، اقامت گزید. سپس، میان شاهان سدوم و عموره و ادمه و صبویم و صوغر از یک سو و چهار تن از پادشاهان همسایه از سوی دیگر جنگی در گرفت که در این جنگ پادشاه سدوم و پادشاهان متحد او شکست خوردند و دشمن، کلیه املاک و خوراکی های سدوم و عموره را گرفت و لوط نیز با دیگران اسیر شد و تمامی دارایی هایش به تاراج رفت. رسید و او با کلیه غلامان خود - که متجاوز از سیصد نفر بودند - بیرون آمد و با آنان جنگید و شکستشان داد و لوط و تمام اموال او را از اسارت و یغما نجات داد و او را به مکانی که در آن جا اقامت داشت، برگرداند (خلاصه شده از آغاز داستان لوط در تورات). تورات می گوید: ((و خداوند در بلوطستان ممر ابراهیم - ابراهیم - ظاهر شد و او در گرمای روز درخیمه نشسته بود. که اینک سه مرد در مقابل او ایستاده اند و چون ایشان را دید از درخیمه به استقبال ایشان شتافت و رو بر زمین نهاد. نظر تو شدم از نزد بنده خود مگذر. تا پای شسته در زیر درخت بیارامید و لقمه نانی بیاورم تا دل های خود را تقویت دهید و پس از آن روانه شوید زیرا بر بنده خود گذر کرده اید. گفتند: چنین کنیم که تو گفتی.

پس، ابراهیم به خیمه نزد ساره شتافت و گفت: سه کیل آرد میده (سفید) به زودی حاضر کن و آن را خمیر کرده گرده ها بساز.

شتافت و گوساله نازک خوب گرفته به غلام خود داد تا به زودی طبخ نماید. ساخته بود گرفته پیش روی ایشان گذاشت و خود در مقابل ایشان زیر درخت ایستاد تا خوردند و به وی گفتند زوجه ات ساره کجاست؟ گفت: اینک درخیمه است. خواهم برگشت و زوجه ات ساره را پسری خواهد شد و ساره به درخیمه که در عقب او بود شنید. ابراهیم و ساره پیر و سالخورده بودند و عادت زنانه از ساره منقطع شده بود. بخندید و گفت آیا بعد از فرسودگیم مرا شادی خواهد بود و آقام نیز پیر شده است. ابراهیم گفت: ساره برای چه خندید و گفت آیافی الحقیقه خواهم زایید و حال آن که پیر هستم؟ مگر هیچ امری نزد خداوند مشکل است؟ در وقت موعود موافق زمان حیات نزد تو خواهم برگشت و ساره را پسری خواهد شد. گفت: نخندیدم، چون که ترسید. خندیدی. پس، آن مردان از آن جا برخاسته متوجه سدوم شدند و ابراهیم ایشان را مشایعت نمود. گفت: آیا آن چه من می‌کنم از ابراهیم مخفی دارم. حال آن که از ابراهیم هر آینه امتی بزرگ و زور آوریدید خواهد آمد و جمیع امت‌های جهان از او برکت خواهند یافت. فرزندان و اهل خانه خود را بعد از خود امر خواهد فرمود، تا طریق خداوند را حفظ نمایند و عدالت و انصاف را به جا آورند تا خداوند آن چه به ابراهیم گفته است به وی برساند. پس، خداوند گفت: چون که فریاد سدوم و عموره زیاد شده است و خطای ایشان بسیار گران، اکنون نازل می‌شوم تا بینم موافق این فریادی که به من رسیده بالتمام کرده اند و الا خواهم دانست. آن مردان از آن جا به سوی سدوم متوجه شده برفتند و ابراهیم در حضور خداوند هنوز ایستاده بود. پس، ابراهیم نزدیک آمد گفت: آیا عادل را با شریر هلاک خواهی کرد؟ شاید در شهر پنجاه عادل باشند، آیا آن را هلاک خواهی کرد و آن مکان را به خاطر پنجاه عادل که در آن باشند نجات نخواهی داد؟ حاشا از تو که مثل این کار بکنی که عادلان را با شریران هلاک سازی و عادل و شریر مساوی باشند، حاشا از تو! آیا داور تمام جهان انصاف نخواهد کرد؟ خداوند گفت: اگر پنجاه عادل در شهر سدوم یابم، هر آینه تمام آن مکان را به خاطر ایشان رهایی دهم. ابراهیم در جواب گفت: اینک من خاک و خاکستر هستم، جرات کردم که به خداوند سخن گویم. شهر را به سبب پنج هلاک خواهی کرد؟ خداوند گفت: اگر چهل و پنج در آن جا یابم، آن را هلاک نکنم. آن جا چهل یافت شوند، گفت: به خاطر چهل آن رانکنم. سخن گویم. اگر در آن جا سی یابم، این کار را نخواهم کرد. گفت: اینک جرات کردم که به خداوند عرض کنم اگر بیست در آن جا یافت شوند. بیست آن را هلاک نکنم. گفت: خشم خداوند افروخته نشود تا این دفعه را فقط عرض کنم، شاید ده در آن جا یافت شوند. گفت: به خاطر ده آن را هلاک نخواهم ساخت. خداوند چون گفتگو را با ابراهیم به اتمام رسانید برفت و ابراهیم به مکان خویش مراجعت کرد. و وقت عصر آن دو فرشته وارد سدوم شدند و لوط به دروازه سدوم نشست بود و چون لوط ایشان را بدید به استقبال ایشان برخاسته رو بر زمین نهاد و گفت: اینک ای آقایان من، به خانه بنده خود بیایید و شب را به سر برید و پای‌های خود را بشوید و بامدادان برخاسته راه خود را پیش گیرید. نی، بلکه شب را در کوچه به سر بریم. را الحاح بسیار نمود با او آمده به خانه اش داخل شدند و برای ایشان ضیافتی نمود و نان فطیر پخت و پس تناول کردند. و به خواب هنوز نرفته بودند که مردان شهر یعنی سدوم از جوان و پیر تمام قوم از هر جانب خانه وی را احاطه کردند. دو مرد که امشب به نزد تو در آمدند کجا هستند، آن‌ها را نزد ما بیرون بیاور تا ایشان را بشناسیم. گاه لوط نزد ایشان به درگاه بیرون آمد و در را از عقب خود بست و گفت ای برادران من، زنه‌ار بدی نکنید. اینک من دو دختر دارم که مرد را نشناخته اند. ایشان را الان نزد شما بیرون آورم و آن چه در نظر شما پسند آید با ایشان بکنید، لکن کاری بدین دو مرد ندارید زیرا که برای همین زیر سایه سقف من آمده اند. گفتند: دور شو. نریل ما شود و پیوسته داوری می‌کند. ایشان بدتر کنیم. هجوم آورده نزدیک آمدند تا در را بشکنند. آن دو مرد دست خود را پیش آورده لوط را نزد خود به خانه در آوردند و در را بستند. اشخاصی را که به در خانه بودند از خورد و بزرگ به کوری مبتلا کردند که از جستن در، خویشتن را خسته ساختند. و آن دو مرد به لوط گفتند: آیا کسی دیگر در این جا داری؟ دامادان و پسران و دختران خود و هر که را در شهرداری از این مکان بیرون آور، زیرا که ما این مکان را هلاک خواهیم ساخت. فریاد شدید ایشان به حضور خداوند رسیده

و خداوند ما را فرستاده تا آن را هلاک کنیم. بیرون رفته با دامادان خود که دختران او را گرفتند مکالمه کرده گفت برخیزید و از این مکان بیرون شوید زیرا خداوند این شهر را هلاک می کند، اما به نظر دامادان مسخره آمد. و هنگام طلوع فجر آن دو فرشته لوط را شتابانیده گفتند برخیز و زن خود را با این دو دختر که حاضرند بردار مبادا در گناه شهر هلاک شوی. چون تاخیر می نمود آن مردان دست او و دست زنش و دست هر دو دخترش را گرفتند، چون که خداوند بر وی شفقت نمود و او را بیرون آورده در خارج شهر گذاشتند. و واقع شد چون ایشان را بیرون آورده بودند که یکی به وی گفت جان خود را دریاب و از عقب خود منگر و در تمام وادی ما مایست بلکه به کوه بگریز مبادا هلاک شوی. آقا، چنین مباد. است و احسانی عظیم به من کردی که جانم را رستگار ساختی و من قدرت آن را ندارم که به کوه فرار کنم، مبادا این بلا مرا فرو گیرد و بمیرم. این شهر نزدیک است تا بدان فرار کنم و نیز صغیر است. جانم زنده بماند؟ بدو گفت: اینک در این امر نیز تورا اجابت فرمودم. نمودی واژگون نسازم. زیرا تا تو بدان جا نرسی، هیچ نمی توانم کرد. سبب آن شهر مسمی به صوغر شد. و چون آفتاب بر زمین طلوع کرد لوط به صوغر داخل شد. آتش از حضور خداوند از آسمان بارانید. و تمام وادی و جمیع سکنه شهرها و نبات زمین را واژگون ساخت. از نمک گردید. بامدادان ابراهیم برخاست و به سوی آن مکانی که در آن به حضور خداوند ایستاده بود رفت. چون به سوی سدوم و عموره و تمام زمین وادی نظر انداخت، دید که دود آن سرزمین چون دود کوره بالا می رود. هلاک کرد، ابراهیم را به یاد آورد و لوط را از آن انقلاب بیرون آورد چون آن شهرهایی را که لوط در آن ها ساکن بود واژگون ساخت. و لوط از صوغر برآمد و با دو دختر خود در کوه ساکن شد، زیرا ترسید که در صوغر بماند. دختر خود در مغاره سکنی گرفت. کوچک گفت: پدر ما پیر شده و مردی بر روی زمین نیست که بر حسب عادت کل جهان به مادر آید. همبستر شویم تا نسلی از پدر خود نگاهداریم. در همان شب پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر بزرگ آمده با پدر خویش همخواب شد و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد. روز دیگر بزرگ به کوچک گفت: اینک دوش با پدر همخواب شدم. و تو بیا و با وی همخواب شو تا نسلی از پدر خود نگاهداریم. نوشانیدند و دختر کوچک همخواب وی شد و او از خوابیدن و از برخاستن وی آگاه نشد. دختر لوط از پدر خود حامله شدند. پسری زاییده و او را موآب نام نهاد و او تا امروز پدر موآبیان است. بن عمی نام نهاد، وی تا به حال پدر بنی عمون است. این بود داستان لوط و قوم او در تورات که، باوجود طولانی بودنش، آن را نقل کردیم تا اختلافی که از جهت خود داستان و از جهات دیگر با قرآن دارد، روشن شود. در داستان تورات، فرشتگانی که برای بشارت و عذاب فرستاده شده بودند دو فرشته بوده اند اما قرآن کریم با کلمه ((رسل)) یعنی به صورت جمع، تعبیر کرده و کمترین تعداد جمع سه نفر است. تورات می گوید میهمانان ابراهیم از غذایی که وی درست کرد و در برابرشان نهاد، خوردند اما قرآن این موضوع را نفی می کند و می فرماید که ابراهیم وقتی دید دست های آنان به غذا نمی رسد، ترسید. در داستان تورات، برای لوط دو دختر معرفی می کند، اما قرآن با لفظ جمع ((بنات)) تعبیر کرده است. در داستان تورات، نحوه بیرون آوردن لوط به وسیله فرشتگان و چگونگی عذاب کردن قوم و تبدیل همسر لوط به ستونی از نمک و مطالب دیگری نیز ذکر شده است. در داستان تورات آشکارا به خداوند سبحان نسبت تجسم می دهد و در پایان، داستان لوط با دو دخترش را بازگو می کند، در حالی که قرآن ساحت حق سبحانه و تعالی را از تجسم منزّه می داند و انبیا و رسولان را از ارتکاب اعمالی که شایسته مقام مقدس آن ها نیست پاک و مبرا می شمارد.

نبوت ۱ / ۲ ((خاصه ۸)) ذوالقرنین.

ذوالقرنین (ع).

قرآن. ((و از تو درباره ذوالقرنین می پرسند. ذکر می از او برای شما می خوانم. دادیم و از هر چیزی وسیله ای بدو بخشیدیم)).

امام صادق (ع): چهار نفر بر سراسر جهان فرمانروایی کردند: دو تا مؤمن و دو تا کافر. و دیگری ذوالقرنین، و دو کافر، یکی نمرود بود و دیگری بخت نصر. ضحاک بن سعد بود. - پیامبر خدا(ص): ذوالقرنین، بنده ای شایسته بود که خداوند عزوجل او را حجت بر بندگان خود قرار داد و او قوم خویش را به سوی خدا دعوت کرد و آنان را به پرهیزگاری فراخواند. ذوالقرنین مدتی از میان آنان ناپدید گشت، به طوری که گفته شد: او در هر وادی بوده مرده یاب به هلاکت رسیده است. و به میان مردم خود برگشت و این بار نیز مردم بر گوشه دیگر جلو سر او ضربتی کوفتند. میان شما نیز یک نفر هست که ماجرای چون او دارد. قدرت داد و از هر چیزی برای او وسیله ای قرارداد و او به مغرب و مشرق رسید. و تعالی به زودی سنت و شیوه او را درباره قائم از فرزندان من نیز جاری خواهد ساخت و او را به شرق و غرب جهان می رساند، به طوری که هیچ منزلگاه و دشت و کوهی نیست که ذوالقرنین زیر پا گذاشته باشد مگر این که قائم نیز آن ها را زیر پا می گذارد و خداوند عزوجل گنج ها و معادن زمین را برایش آشکار می سازد و به وسیله رعب و وحشت او را پیروز می گرداند و به واسطه او زمین راه همان گونه که پر از جور و ستم شده است، پر از عدل و داد می کند. - امام علی (ع) - در پاسخ به این سؤال که آیا ذوالقرنین پیامبر بود یا فرشته -: نه پیامبر بود و نه فرشته، بلکه بنده ای بود که خدا را دوست می داشت و خدا هم او را دوست داشت و برای خدا خیرخواهی می کرد و خدا هم خیرخواه او شد. شاخ راست سر او کوفتند. مدت زمانی که خدا می خواست از میان مردم ناپدید شد. مردم بر شاخ چپ سر او کوفتند و او باز تا مدتی که خدا می خواست از میانشان ناپدید شد. بار سوم خداوند مبعوثش کرد و در زمین به او قدرت داد. مقصود خود آن حضرت است. - ذوالقرنین نه نبی بود و نه رسول، بنده ای بود که خدا را دوست داشت و خدا هم دوستش می داشت. خواهی او کرد. اما آنان بر یکی از دو شاخ سر او ضربتی کوفتند و به قتلش رساندند. برانگیخت و این بار مردم بر شاخ دیگر سر او کوفتند و به قتلش رساندند. - در پاسخ به این سؤال که دو شاخ ذوالقرنین چه بوده است -: شاید خیال می کنی شاخ طلا یا نقره داشته، یا پیامبری بوده است؟ نه، بلکه بنده صالحی بود که خداوند او را به سوی عده ای از مردم فرستاد و او مردم را به خدا و خوبی فرا خواند. ضربتی بر شاخ چپ سر او زد و ذوالقرنین مرد. سپس خداوند او را زنده کرد و به سوی عده ای از مردم فرستاد. سر او ضربتی زد که بر اثر آن ذوالقرنین درگذشت. نامیدند. - در پاسخ به سؤال از ذوالقرنین که آیا پیامبر بود یا فرشته، شاخش از طلا بود یا از نقره، -: نه پیامبر بود و نه فرشته، شاخ هایش نیز نه از طلا بود و نه از نقره. خدا را دوست می داشت و خدا هم دوستش داشت. خیرخواهیش کرد. نامیده اند، که قومش را به سوی خدای عزوجل دعوت کرد. مدتی از میان ایشان ناپدید شد. برگشت و این بار مردم بر شاخ دیگر سر او کوفتند. - امام باقر(ع): ذوالقرنین پیامبر نبود، بلکه بنده شایسته ای بود که خدا را دوست داشت و خدا هم او را دوست می داشت و خیرخواه خدا بود و خدا هم خیرخواهی او کرد. ترس از خدا فرا خواند. کوفتند و ذوالقرنین مدتی از میانشان ناپدید شد. سپس به سوی آنان برگشت و این بار مردم بر شاخ دیگر سرش کوفتند. نفر هست که سرنوشتی شبیه او دارد. - امام باقر و امام صادق (ع) - در پاسخ به سؤال از منزلت ایشان و این که از گذشتگان چه کسانی شبیه آن دو بزرگوار می باشند -: همسفر موسی (خضر(ع)) و ذوالقرنین. عالم بودند و پیامبر نبودند. گفتاری پیرامون داستان ذوالقرنین. بحثی قرآنی و تاریخی در چند فصل. ۱ - داستان ذوالقرنین در قرآن. قرآن کریم، همچنان که شیوه آن در یاد کرد سرگذشت های پیشینیان است، به ذکر نام و تاریخ ولادت و زمان زندگی و نسبت و دیگر مشخصات ذوالقرنین پرداخته، بلکه به یاد کردن از سه سفر او بسنده کرده است: سفر اول به مغرب است تا جایی که به محل غروب آفتاب می رسد و خورشید رامی بیند که در چشمه ای گل آلود فرو می رود و در آن محل به قومی برخورد می کند. است تا جایی که به محل طلوع خورشید می رسد و ملاحظه می کند که خورشید بر قومی طلوع می کند و خداوند میان آنان و آفتاب پرده و پوششی قرار داده است و در سفر سومش به جایی میان دو مانع (کوه) می رسد و در آن جا نیز مردمی را می یابد که تقریباً هیچ سخنی نمی فهمند. شرارت های یاجوج و ماجوج در روی زمین به ذوالقرنین شکایت کردند و پیشنهاد دادند که هزینه ای در اختیارش بگذارند

تا او میان ایشان ویا جوج و ماجوج سد و مانعی بسازد. خواهش آنان درباره ساختن سد را پذیرفت و وعده داد که برایشان سدی مهمتر از آن چه فکرش رامی کنند بنا کند. ورزید و فقط از آنان خواست که با تامین نیروی انسانی و مصالح ساختمانی او را کمک کنند. داستان به وجود مردان و قطعات آهن و دم‌ها و کوره‌های آهنگری و مس یا روی گذاخته اشاره شده است. نکات و جهات اصلی که از این داستان استفاده می‌شود، یکی این است که قهرمان آن، قبل از نازل شدن داستان او در قرآن و بلکه حتی در زمان حیاتش به نام ذوالقرنین شناخته می‌شده است. نکته از سیاق داستان، یعنی از جمله ((سیالونک عن ذی القرنین)) و ((قلنا یا ذالقرنین)) و ((وقالوا یا ذالقرنین)) استفاده می‌شود. نکته دوم این است که او به خدا و روز واپسین ایمان داشته و از دین حق پیروی می‌کرده است. دلیل این مطلب آیه شریفه: ((هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَآذِ ابْنِ جَدِّكَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا)) و آیه ((أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعْتَدُ بِهِ ثَمَّ يَبْعَثُهُ عَذَابًا نَكِرًا. عَلَاوَهُ آيَةٌ ((قُلْنَا يَا ذَالْقُرْنَيْنِ أَمَّا أَنْ تَعْتَدَ وَأَمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حَسَنًا)) خود بر کرامت دینی او می‌افزاید، زیرا نشان می‌دهد که وی با وحی یا الهام یا به وسیله پیامبری از پیامبران الهی که پیش او بوده و با تبلیغ وحی کمکش می‌کرده، تایید می‌شده است. نکته سوم این است که او از کسانی بوده که خداوند خیر دنیا و آخرت را به وی داده است. خیر دنیا، سلطنت عظیمی است که به واسطه آن توانست به مشرق و مغرب آفتاب برسد و هیچ چیز جلوگیر او نشد و همه اسباب و امکانات مسخر او بود و اما خیر آخرت، عدالت گستری او بود و اقامه حق و عفو و گذشت و مدارا و عزت نفس و گستردن خیر و خوبی و جلوگیری از شر و بدی. است که تماما از آیه ((أَنَا مَكْنَانٌ فِي الْأَرْضِ وَ آتِيَانَهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبِيًّا)) استفاده می‌شود، به علاوه، از سیاق داستان نیز بر می‌آید که وی از سیطره و قدرت جسمی و روحی برخوردار بوده است. نکته چهارم این است که وی در مغرب به عده‌ای ستمگر برخورد کرده و آن‌ها را کیفر داده است. نکته پنجم این است که سدی که وی ساخت در مغرب و مشرق آفتاب نبوده است، زیرا بعد از آن که به محل طلوع خورشید رسید سبب و وسیله‌ای راندن آن کرد، تا به میانه دو کوه رسید. ذوالقرنین - علاوه بر این که در جایی غیر از مغرب و مشرق بوده - این است که میان دو کوه دیوار مانند واقع بوده و فاصله میان آن دو کوه را می‌گرفته است. همچنین در ساختمان آن سد، قطعات آهن و مس یاروی گذاخته به کار رفته بوده و این سد لا-جرم در تنگه‌ای بوده که میان دو ناحیه مسکونی را به هم ارتباط می‌داده است. ۲ - داستان ذوالقرنین و سد و یا جوج و ماجوج از نظر تاریخ. مورخان گذشته در اخبار و تواریخ خود از پادشاهی که در عهد خویش به ذوالقرنین یا هر نام غیر عربی که این معنا را برساند موسوم باشد، ذکری به میان نیاورده‌اند. و ماجوج و نیز از سدی که منسوب به ذوالقرنین باشد، نام نبرده‌اند. البته، به یکی از ملوک یمنی حمیر اشعاری نسبت داده می‌شود که در آن‌ها به اسلاف خود افتخار می‌کند و از جمله ذوالقرنین را و این که او یکی از اسلاف تبع اوست نام می‌برد و در این اشعار از سفر ذوالقرنین به مغرب و مشرق و سد یا جوج و ماجوج یاد می‌کند. این اشعار را ذکر خواهیم کرد. نام ((ماجوج)) و ((جوج و ماجوج)) در جاهایی از کتب عهد عتیق نیز آمده است. دهم از سفر تکوین تورات آمده است: اینان هستند فرزندان نوح: سام و حام و یافث. هر یک از اینان فرزندان شدند. عبارت بودند از: جومر و ماجوج و مادی و باوان و نوبال و ماشک و نبراس. همچنین در کتاب حزقیال ((۱۲))، اصحاب سی و هشتم، آمده است: ((خطاب کلام رب به من شد که می‌گفت: ای فرزند آدم، روی خود متوجه جوج سرزمین ماجوج رئیس روش ماشک و نوبال کن و نبوت خود اعلام بدار و بگو: آقا و سید و رب چنین گفته: ای جوج رئیس روش و ماشک و نوبال بر ضد تو برخاستم، تو را بر می‌گردانم و دهنه‌هایی در دوفک تو می‌کنم و تو و همه لشکرت را چه پیاده و سواره بیرون می‌سازم، در حالی که همه آنان فاخرترین لباس بر تن داشته باشند. و با سپر باشند همه شان شمشیرها به دست داشته باشند، فارس و کوش و فوط با ایشان باشد که همه با سپر و کلاه خود باشند و جومر و همه لشکرت و خانواده نوجرمه از او آخر شمال با همه لشکرت شعبه‌های کثیری با تو باشند. گفت: به همین جهت ای پسر آدم باید ادعای پیغمبری کنی و به جوج بگویی: سید رب امروز در نزدیکی سکنای شعب اسرائیل در حالی که در امن هستند چنین گفته: آیا نمی‌دانی و از محلت از بالای

شمال می آیی . در اصحاح سی و نهم در ادامه گفتار قبلی می گوید : و تو ای پسر آدم , برای جوج ادعای پیغمبری کن و بگو : سید رب چنین گفته : اینک من بر ضد توام ای جوج , ای رئیس روش , ماشک و نوبال تو را بازگردانم و پیش برم و تو را از بالاهاى شمال بالا برم و به کوه های اسرائیل آورم و کمانت را از دست چپت و تیرهایت را از دست راستت بیندازم که بر کوه های اسرائیل بیفتی و همه لشگریان و شعوبی که با تو هستند بیفتند و شما را خوراک مرغان شکاری از هر نوع و وحشی های بیابان کنم . رب سخن گفتیم و آتشی بر ماجوج و بر ساکنین ایمن در جزایر می فرستم , آن وقت است که می دانند منم رب . در اصحاح بیستم از کتاب مکاشفه یوحنا آمده است : و دیدم فرشته را که از آسمان نازل می شود و کلید هاویه را دارد و زنجیری بزرگ بر دست وی است . می باشد گرفتار کرده او را تا مدت هزار سال در بندنهاد . کرد تا امت ها را دیگر گمراه نکند تا مدت هزار سال به انجام رسد و بعد از آن می باید اندکی خلاصی یابد . گفت : و چون هزار سال به انجام رسد شیطان از زندان خود خلاصی خواهد یافت , تا بیرون رود و امت هایی را که در چهار زاویه جهانند یعنی جوج و ماجوج را گمراه کند و ایشان را به جهت جنگ فراهم آورد که عدد ایشان چون ریگ دریاست . بر عرصه جهان برآمده لشکرگاه مقدسین و شهر محبوب را محاصره کردند , پس آتش از جانب خدا از آسمان فرو ریخته ایشان را بلعید . و ابلیس که ایشان را گمراه می کند به دریاچه آتش و کبریت انداخته شد , جایی که وحش و نبی کاذب هستند و ایشان تا ابد الابد شبانه روز عذاب خواهند کشید . از عباراتی که نقل کردیم , استفاده می شود که ((ماجوج)) یا ((جوج و ماجوج)) قوم یا اقوام بزرگی بوده اند که در منتهی الیه شمال آسیا , از معموره آن روز زمین , می زیسته اند و مردمانی جنگجو و به جنگ و غارتگری نامور بوده اند . این جاست که این حدس به ذهن نزدیک می شود که ذوالقرنین یکی از پادشاهان بزرگ و قدرتمندی بوده که راه را بر روی این اقوام تبهکار و شرور سد کرده و سد منسوب به او باید فاصل میان منطقه شمال و جنوب قاره آسیا باشد , مانند دیوارچین یا سد باب الابواب یا سد دا و یا جز این ها . امروزه تاریخ اقوام و ملل پذیرفته اند که ناحیه شمال شرقی آسیا , یعنی تپه ها و مرتفعات شمال چین , موطن یک قوم بزرگ بدوی وحشی بوده که شمار جمعیت و شهرهای آن ها پیوسته در حال افزایش بوده است و لذا به اقوام و ملت های مجاور خود مانند چین مرتبا می تاخته اند و چه بسا که از تپه ها و مرتفعات خود جدا شده به طرف شهرهای آسیای میانه و نزدیک سرازیر گشته و به شمال اروپا رسیده اند و عده ای از آن ها در اراضی مورد حمله و هجوم خود ساکن شده اند که اغلب ساکنان اروپای شمالی از همین مهاجمانند و در آن جا تمدنی به وجود آورده و به زراعت و صنعت پرداختند . عده ای هم برگشتند و به حملات و هجوم های خود همچنان ادامه دادند ((۱۳)) . این مطلب حدس ما را که گفتیم سد مورد بحث (یعنی سد ذوالقرنین) یکی از همان سدهایی است که در شمال آسیاست و شمال و جنوب این قاره را از هم جدا می سازد , تایید و تقویت می کند .

نبوت ۲ / ۱ ((خاصه ۹)) یعقوب و یوسف .

یعقوب و یوسف (ع) .

قرآن : ((و ابراهیم و یعقوب , پسران خود را به همان (آیین) سفارش کردند (و هر دو در وصیتشان چنین گفتند) : ای پسران من , خداوند این دین را برای شما برگزید . البته نباید جز مسلمان بمیرید . مرگ فرا رسید , حاضر بودید؟ هنگامی که به پسران خود گفت : پس از من چه را خواهید پرستید؟ گفتند : معبود توو معبود پدرانت , ابراهیم و اسماعیل و اسحاق - معبودی یگانه - را می پرستیم و در برابر او تسلیم هستیم)) . - هنگامی که یعقوب به دیدن یوسف رفت , یوسف (ع) با موکب خود به استقبال او بیرون آمد . در غرفه خود مشغول عبادت بود , همسر عزیز چون یوسف را دید او را شناخت و با آوازی حزین صدا زد : هان ! ای سواره , مرابه اندوهی دراز گرفتار ساختی . تقوا و پرهیزگاری , چگونه بندگان را آزاد کرد؟ و چه زشت است گناه , چگونه آزادها را بنده

ساخت ؟ . - پیامبر خدا(ص) : نصف زیبایی ، به یوسف داده شد . - بزرگوار ، پور بزرگوار ، پور بزرگوار ، پور بزرگوار ، یوسف پور یعقوب پور اسحاق پور ابراهیم است . - خدا رحمت کند برادرم یوسف را . اگر بعد از آن مدت دراز زندان ، پیک نزد من می آمد من هم بی درنگ همان جوابی را می دادم که یوسف داد و گفت : ((نزد اربابت برگرد و از او بپرس که چگونه است حال آن زنان)). گفتاری درباره داستان یوسف (ع) . مدح و ثنای خداوند از یوسف و جایگاه معنوی او . یوسف (ع) انسانی مخلص ، صدیق و نیکوکار بود و خداوند به او حکمت و دانش ارزانی داشت و علم خوابگزاری به وی آموخت . خداوند او را برگزید و نعمتش را بر وی تمام کرد و در زمره شایستگان و صالحانش در آورد (سوره یوسف) و او را نیز همانند پیامبران از خاندان نوح و ابراهیم (ع) ستوده و در میان ایشان از وی نام برده است (سوره انعام) . داستان یوسف در تورات فعلی : تورات می گوید ((۱۴)) : و بنی یعقوب دوازده بودند : پسران لیه : رؤبین نخست زاده یعقوب و شمعون و لاوی و یهوذا و یساکر و زنون . پسر بلهه ، کنیز راحیل ، دان و نفتالی . زلفه ، کنیز لیه : جاد و اشیر . در فدان آرام برای او متولد شدند . نیز می گوید : چون یوسف هفده ساله بود ، گله ربا برادران خود چوپانی می کرد و آن جوان با پسران بلهه و پسران زلفه زنان پدرش می بود و یوسف از بدسلوکی ایشان پدر را خبر می داد . را از سایر پسران خود بیشتر دوست داشتی ، زیرا که او پسر پیری او بود و برایش ردایی بلند (رنگارنگ) ساخت . پدر ایشان او را بیشتر از همه برادرانش دوست می دارد از او کینه داشتند و نمی توانستند با وی به سلامتی سخن گویند . و یوسف خوابی دیده ، آن را به برادران خود بازگفت . خوابی را که دیده ام بشنوید : اینک ما در مزرعه بافه ها می بستیم که ناگاه بافه من بر پا شده بایستاد و بافه های شما گرد آمده به بافه من سجده کردند . برادرانش به وی گفتند : آیا فی الحقیقه بر ما سلطنت خواهی کرد و بر ما مسلط خواهی شد؟ و به سبب خواب ها و سخنانش بر کینه او افزودند . از آن پس خوابی دیگر دید و برادران خود را از آن خبر داده گفت : اینک باز خوابی دیده ام که ناگاه آفتاب و ماه و یازده ستاره مرا سجده کردند . برادران خود را خبر داد و پدرش او را توییح کرده به وی گفت : این چه خوابی است که دیده ای؟ آیا من و مادرت و برادرانت حقیقتا خواهیم آمد و تو را بر زمین سجده خواهیم نمود . بردند و اما پدرش آن امر را در خاطر نگاه داشت . و برادرانش برای چوپانی گله پدر خود به شکیم رفتند . شکیم چوپانی نمی کنند؟ بیا تا تو را نزد ایشان بفرستم . سلامتی برادران و سلامتی گله را بین و نزد من خبر بیاور و او را از وادی حبرون فرستاد و به شکیم آمد . و شخصی به او برخورد و اینک او در صحرا آواره می بود . می طلبی؟ گفت : من برادران خود را می جویم ، مرا خبر ده که کجا چوپانی می کنند؟ آن مرد گفت : از این جا روانه شدند ، زیرا شنیدم که می گفتند : به دوئان می رویم . رفته ایشان را در دوئان یافت . قبل از این که نزدیک ایشان بیاید ، با هم توطئه دیدند که او را بکشند . این صاحب خواب ها می آید . بکشیم و به یکی از این چاه ها بیندازیم و گویم جانوری درنده او را خورد و بینیم خواب هایش چه می شود؟ . لیکن رؤبین چون این را شنید ، او را از دست ایشان رهانیده گفت : او را نکشیم . بدیشان گفت : خون مریزید ، او را در این چاه که در صحراست بیندازید و دست خود را بر او دراز نکنید . رد نماید . خود رختش را یعنی آن ردای بلند را که در برداشت از او کردند . خالی و بی آب بود . پس ، برای غذا خوردن نشستند و چشمان خود را باز کرده دیدند که ناگاه قافله اسماعیلیان از جلعادمی رسد و شتران ایشان کتیرا و بلسان و لادن باردارند و می روند تا آن ها را به مصر ببرند . یهوذا به برادران خود گفت : برادر خود را کشتن و خون او را مخفی داشتن چه سود دارد؟ بیاید او را به این اسماعیلیان بفروشیم و دست ما بر وی نباشد ، زیرا که او برادر و گوشت ماست . بدین رضا دادند . و چون تجار مدیانی در گذر بودند ، یوسف را از چاه کشیده بر آوردند و یوسف را به اسماعیلیان به بیست پاره نقره فروختند . بردند . یوسف در چاه نیست ، جامه خود را چاک زد . برادران خود باز آمد و گفت : طفل نیست و من کجا بروم؟ . پس ردای یوسف را گرفتند و بز نری را کشته ردا را در خونش فرو بردند و آن ردای بلند را فرستادند و به پدر خود رسانیده گفتند : این رایافته ایم ، تشخیص کن که ردای پسر است یا نه؟ پس آن را شناخته گفت : ردای پسر من است . جانوری درنده او را خورده است و یقینا یوسف دریده شده است . پلاس در بر کرد و روزهای بسیار برای

پسر خود ماتم گرفت. او برخاستند، اما تسلی نپذیرفت و گفت: سوگوار نزد پسر خود به گور فرود می روم. برای وی همی گریست. تورات همچنين می گوید: اما یوسف را به مصر بردند و مردی مصری فوطیفار نام که خواجه و سردار افواج خاصه فرعون بود وی را از دست اسماعیلیانی که او را بدانجا برده بودند خرید. خداوند با یوسف می بود و او مردی کامیاب شد و در خانه آقای مصری خود ماند. و آقایش دید که خداوند با وی می باشد و هر آن چه او می کند، خداوند در دستش راست می آورد. را خدمت می کرد و او را به خانه خود برگماشت و تمام مایملک خویش را به دست وی سپرد. شد بعد از آن که او را بر خانه و تمام مایملک خود گماشته بود که خداوند، خانه آن مصری را به سبب یوسف برکت داد و برکت خداوند بر همه اموالش چه در خانه و چه در صحرا بود. دست یوسف وا گذاشت و از آن چه با وی بود خبر نداشت، جز نانی که می خورد و یوسف خوش اندام و نیک منظر بود. و بعد از این امور واقع شد که زن آقایش بر یوسف نظر انداخته گفت: با من هم خواب شو. ابا نموده به زن آقای خود گفت: اینک آقايم از آن چه نزد من در خانه است خبر ندارد و آن چه دارد به دست من سپرده است. خانه نیست و چیزی از من دریغ نداشته، جز تو چون زوجه او می باشی. بزرگ بشوم؟ و به خدا خطا ورزم؟ و اگر چه هر روزه به یوسف سخن می گفت به وی گوش نمی گرفت که با او بخوابد یا نزد وی بماند. و روزی واقع شد که به خانه در آمد تا به شغل خود پردازد و از اهل خانه کسی آن جا در خانه نبود. پس جامه او را گرفته گفت: با من بخواب. جامه خود را به دستش رها کرده گریخت و بیرون رفت. ترک کرد و از خانه گریخت، مردان خانه را صدا زد و بدیشان بیان کرده گفت: بنگرید مرد عبرانی را نزد ما آورد تا ما را مسخره کند (با ما عشقبازی کند) و نزد من آمد تا با من بخوابد و به آواز بلند فریاد کردم. جامه خود را نزد من واگذارده فرار کرد و بیرون رفت. پس، جامه او را نزد خود نگاه داشت، تا آقایش به خانه آمد. آن غلام عبرانی که برای ما آورده ای نزد من آمد تا مرا مسخره کند (با من عشقبازی کند). آواز بلند فریاد بر آوردم جامه خود را پیش من رها کرده بیرون گریخت. پس، چون آقایش سخن زن خود را شنید که به وی بیان کرده گفت غلامت به من چنین کرده است، خشم او افروخته شد. زندانخانه ای که اسیران پادشاه بسته بودند انداخت و آن جا در زندان ماند. اما خداوند با یوسف می بود و بر وی احسان می فرمود و او را در نظر داروغه زندان حرمت داد. داروغه زندان همه زندانیان را که در زندان بودند به دست یوسف سپرد و آن چه در آن جا می کردند، او کننده آن بود و داروغه زندان بدان چه در دست وی بود نگاه نمی کرد، زیرا خداوند با او می بود و آن چه را که او می کرد خداوند راست می آورد. تورات سپس داستان دو همزندان یوسف و جریان رؤیای آن ها و خواب فرعون را بازگویی کند که خلاصه اش از این قرار است: یکی از این دو، سردار ساقیان فرعون بود و دیگری سردار خبازان او و هر دو نسبت به فرعون خطایی کردند و فرعون آن دو را در زندان رئیس افواج خاصه که یوسف در آن جا محبوس بود، انداخت. ساقیان در خواب دید که شراب می گیرد و دیگری خواب دید سبب نانی روی سر اوست و پرندگان از آن می خورند. کند.

شغل قبلی خود یعنی ساقیگری شاه بر می‌گردد و خواب دومی را چنین تعبیر کرد که به دار آویخته می‌شود و پرندگان گوشت بدنش را می‌خورند. یوسف از ساقی خواهش کرد که نزد فرعون از وی یاد کند تا شاید از زندان آزادش کند، اما شیطان او را از یادش برد. دو سال بعد فرعون خواب دید که هفت گاوچاق خوش قیافه از رودخانه ای بیرون آمدند و هفت گاو لاغر بد قیافه که در ساحل رودخانه بودند، آن گاوها را خوردند. دوباره خوابید و این بار خواب دید که هفت خوشه سبز چاق و نیکو رویده و هفت خوشه لاغر پژمرده از باد شرقی پشت سر آن‌ها سبز شده و خوشه‌های لاغر آن خوشه‌های چاق را خوردند. وحشت زده از خواب بیدار شد و جادوگران و حکیمان مصر را فرا خواند و رؤیای خود را برای آنان بازگو کرد، اما همگی از تعبیر آن عاجز ماندند. در این هنگام، سردار ساقیان به یاد یوسف افتاد و به فرعون گفت که چنین شخصی در زندان هست و خواب خود و تعبیری را که یوسف کرده بود برای او باز گفت. کردند و چون یوسف آورده شد فرعون با وی سخن گفت و از او خواست تا دو خوابی را که پیاپی دیده است تعبیر کند. خواب فرعون یک معنا دارد و خداوند از آن چه خواهد کرد به فرعون خبر داده است: هفت گاونیکو نشانه هفت سال است و هفت خوشه نیکو نیز نشانه هفت سال و هفت گاو لاغر زشت که به دنبال آن هفت گاو چاق بیرون آمدند نشانه هفت سال است و هفت خوشه پوچ پژمرده از باد شرقی نیز نشانه هفت سال قحطی می‌باشد. سخنی که به فرعون گفتم این است. می‌کند به فرعون ظاهر ساخته است. فراوانی بسیار در تمامی زمین مصر می‌آید و بعد از آن هفت سال قحط پدید آید و تمامی فراوانی در زمین مصر فراموش شود و قحط زمین را تباہ خواهد ساخت. قحطی که بعد از آن آید، زیرا که به غایت سخت خواهد بود. شد این است که این حادثه از جانب خدا مقرر شده و خدا آن را به زودی پدید خواهد آورد. پس، اکنون فرعون می‌باید مردی بصیر و حکیم را پیدا نموده او را بر زمین مصر بگمارد. چنین بکند و ناظران بر زمین برگمارد و در هفت سال فراوانی، خمس از زمین مصر بگیرد و همه ماکولات این سال‌های نیکو را که می‌آید جمع کنند و غله را زیر دست فرعون ذخیره نمایند و خوراک در شهرها نگاه دارند تا خوراک برای زمین به جهت هفت سال قحطی که در زمین مصر خواهد بود ذخیره شود مبادا زمین از قحط تباہ گردد. تورات سخن خود را ادامه می‌دهد که خلاصه اش چنین است: فرعون سخن یوسف و تعبیر خواب او را پسندید و وی را گرامی داشت و همه امور مملکت را به دست او سپرد و انگشتی خود را در دست یوسف کرد و جامه‌ای از کتان نازک بر وی پوشانید و طوقی زرین به گردنش انداخت و او را بر عرابه خاص خویش سوار کرد و پیش روی او جار می‌زدند که: زانو زید. سال‌های فراوانی و سپس در سال‌های قحطی و خشکسالی کارها را به بهترین وجه اداره کرد. تورات این داستان را ادامه می‌دهد که خلاصه اش از این قرار است: چون قحطی سرزمین کنعان را فرا گرفت، یعقوب به فرزندان خود دستور داد، به مصر بروند و غله‌ای فراهم آورند. یعقوب به طرف مصر حرکت کردند و به حضور یوسف رسیدند. به آن‌ها معرفی نکرد. گفت و پرسید از کجا آمده‌اید؟ گفتند: از سرزمین کنعان برای خرید خوراک آمده‌ایم. نه، شما جاسوس هستید و برای خرابکاری به سرزمین ما آمده‌اید. مرد هستیم که در کنعان به سر می‌برد. برادر بودیم که یکی از ما گم شد و برادر کوچکتر ما هم اینک نزد پدرمان مانده است و بقیه در محضر شما هستیم. خرابکاری و شرارت میانه‌ای نداریم. یوسف گفت: به جان فرعون قسم، که ما فکرمی‌کنیم شما جاسوس باشید و آزادتان نمی‌کنیم مگر این که برادر کوچکتان را پیش ما بیاورید تا درستی ادعای شما را باور کنیم. آنان را سه روز زندانی کردند. و از میان آن‌ها شمعون را انتخاب نمود و در برابر چشم ایشان او را به بند کشید و به بقیه اجازه داد که به کنعان بروند و برادر کوچکتر خود را بیاورند. یوسف دستور داد جوال‌های آنان را از گندم پر کنند و نقره‌های هر کدام را در عدل او گذارند. کار را کردند و برادران یوسف نزد پدر خویش بازگشتند و ماجرا را برایش تعریف کردند. فرستادن بنیامین با آن‌ها امتناع ورزید و گفت: شما مرا بی‌اولاد ساختید. دستم رفت و بنیامین را هم می‌خواهید از من بگیرید. که به آن مرد گفتید برادری دارید که پیش من گذاشته‌اید. گفت: آیا پدرتان هنوز زنده است؟ و آیا برادر دیگری هم دارید و ما به سؤالات او جواب دادیم و نمی‌دانستیم که خواهد گفت: برادران را نزد من بیاورید. یعقوب همچنان امتناع می‌

ورزید تا این که یهودا تضمین کرد بنیامین را به او برگرداند. وقت ، یعقوب اجازه داد بنیامین با آن ها برود و به ایشان دستور داد که از بهترین کالاهای زمین با خود بردارند و برای آن مرد پیشکش برند و همیان های نقره را که در جوال هایشان به آنان برگردانده ، با خود ببرند. چون وارد مصر شدند با پیشکار یوسف دیدار کردند و به او گفتند که برای چه کار آمده اند و نقره هایی را که بر گردانده است با خود آورده اند و پیشکش ها را به او دادند. گفت و گرامیشان داشت و گفت نقره هایشان از خودشان باشد و شمعون گروگان را تحویل ایشان داد و آن گاه آنان را نزد یوسف برد. یوسف به خاک افتادند و پیشکش هایشان را به او تقدیم کردند. آنان و پدرشان جویا شد. به یوسف نشان دادند. برایش دعا کرد. برای هر یک از آنان و مصریانی که در آن جاحضور داشتند جداگانه غذا گذاشت . سپس به پیشکارش دستور داد ظرف های آنان را از مواد خوراکی پر کند و هدایایشان را در میان آن ظرف ها جا دهد و جامی را در عدل برادر کوچکشان بگذارد. برادران یوسف بارهایشان را روی الاغها بستند و برگشتند. چون از شهر خارج شدند، هنوز دور نشده بودند که یوسف به پیشکار خود گفت : خودت را به این عده برسان و بگو : چه بد کردید که خوبی را به بدی پاداش دادید و جام آقام را که با آن آب می نوشد و به آن تفال می زند، دزدیدید. سخن مبهوت شدند و گفتند : حاشا از ما که مرتکب چنین کاری شویم . عدل هایمان یافتیم از کنعان با خود برای شما برگردانیم ، حالا- چگونه ممکن است از خانه آقای تو نقره یا طلا بدزدیم . پیدا شود خوش مباح باشد و ما همگی غلامان آقای تو شویم . رضایت داد و برادران یوسف هر یک به طرف عدل خود شتافت و آن را پایین آورد و باز کرد. پیشکار بارهای آن ها را تفتیش کرد و این کار را از برادر بزرگترشان آغاز نمود تا آن که به کوچکترشان رسید و جام را از عدل او بیرون آورد. برادرانش چون چنین دیدند، رخت های خود را چاک زدند و به شهر برگشتند و نزد یوسف رفتند و قولی را که به پیشکار داده بودند به او نیز گفتند و به گناه خود اعتراف کردند و با خواری و شرمندگی عذرخواهی کردند. چنین کنیم . شده است ، نگه می داریم و بقیه شما به سلامت نزد پدرتان برگردید. یهودا جلو رفت و التماس کرد و ترحم خواست و به او گفت که وقتی یوسف دستور داد بنیامین را بیاورند و آن ها این را از پدرشان خواستند، وی بشدت امتناع ورزید تا آن که یهودا به او تضمین داد که بنیامین را به وی برگرداند. بدون بنیامین با پدرشان رو به رو شوند و اگر پدر پیرشان این ماجرا را از آنان بشنود در دم جان می دهد. جای بنیامین به غلامی و بندگی خود بگیرد و بنیامین را رها کند تا پدرشان که بعد از گم شدن برادرتنی او یوسف به وی انس و الفت گرفته است ، خوشحال و شادمان شود. تورات می گوید : و یوسف پیش جمعی که به حضورش ایستاده بودند نتوانست خودداری کند. پس ندا کرد که همه را از نزد من بیرون کنید و کسی نزد او نماند وقتی که یوسف خویشتن را به برادران خود شناسانید و به آواز بلند گریست و مصریان و اهل خانه فرعون شنیدند. گفت : من یوسف هستم . و برادرانش جواب وی را نتوانستند داد، زیرا که به حضور وی مضطرب شدند. خود گفت : نزدیک من بیاید. و گفت : منم یوسف ، برادر شما که به مصر فروختید. و حال رنجیده مشوید و متغیر نگردید که مرا بدین جا فروختید، زیرا خدا مرا پیش روی شما فرستاد تا نفوس را زنده نگاه دارد. که قحط در زمین هست و پنج سال دیگر نیز نه شیار خواهد بود نه درو. تا برای شما بقیتی در زمین نگاه دارد و شما را به نجاتی عظیم احیا کند. نفرستادید، بلکه خدا (فرستاد) و او مرا پدر برفرعون و آقا بر تمامی اهل خانه او و حاکم بر همه زمین مصر ساخت . بشتابید و نزد پدرم رفته بدو گوید : پسر تو یوسف چنین می گوید که نزد من بیا و تاخیر منما. در زمین جوشن ساکن شو تا نزدیک من باشی تو و پسرانت و پسران پسرانت و گله گوسفندان و رمه گاوانت و هر چه داری . زیرا که پنج سال قحط باقی است مبادا تو و اهل خانه ات و متعلقان بی نوا گردید. شما و چشمان برادر بنیامین می بیند که زبان من است که با شما سخن می گوید. حشمت من در مصر و از آن چه دیده اید خبر دهید و تعجیل نموده پدر مرا بدین جا آورید. برادر خود بنیامین آویخته بگریست و بنیامین برگردن وی گریست و همه برادران خود را بوسیده برایشان بگریست . تورات به سخن خود ادامه می دهد که خلاصه اش چنین است : یوسف برادران خود را به نیکوترین وجه تجهیز کرد و آنان را روانه کنعان نمود. که یوسف زنده است و

ماجرای او را برای بازگو کردند. یعقوب خوشحال شد و همه اعضای خانواده خود را که مجموعاً هفتاد نفر بودند، به سوی مصر حرکت داد و به جوشن مصر وارد شدند. استقبال پدرش به آن جا رفت و دید پدرش می آید. هر دو دست به گردن یکدیگر انداختند و بسیار گریستند. آن جا مستقرشان ساخت و فرعون به آنان احترام بسیار نهاد و امانشان داد و در بهترین نقطه مصرملکی در اختیارشان گذاشت و یوسف در طول سال های قحطی به ایشان رسیدگی می کرد و خرجشان را می داد. هفده سال در سرزمین مصر زندگی کرد. این بود داستان یوسف در تورات در حدی که باقرآن مشابهت دارد و ما خلاصه آن را آوردیم و فقط برخی فقراتش را که مورد نیاز بود به طور کامل نقل کردیم .

نبوت ۲ / ۱ ((خاصه ۱۰)) ایوب .

ایوب (ع) .

قرآن . ((و ایوب را (یاد کن) هنگامی که پروردگارش را نداداد که : به من آسیب رسیده است و تویی مهربانترین مهربانان . بر او را برطرف کردیم و کسان او و نظیرشان را همراه با آنان (مجددا) به وی عطا کردیم (تا) رحمتی از جانب ما و عبرتی برای عبادت کنندگان باشد)). - پیامبر خدا(ص) : ایوب بردبارترین مردم و شکیباترین مردمان بود و بیش از همه مردم کظم غیظ می کرد . - خدای عزوجل به ایوب فرمود : آیا می دانی جرم تو در پیشگاه من چه بود که مبتلایت کردم ؟ عرض کرد : پروردگار من ، (نه) فرمود : چون بر فرعون وارد شدی و دو کلمه با مداهنه و مماشات سخن گفتی . - خدای عزوجل به ایوب (ع) وحی فرمود که : آیا می دانی گناه تو در نزد من چه بود که بلا به تو رسید؟ عرض کرد : نه . فرمود : تو بر فرعون درآمدی و دو کلمه با مداهنه سخن گفتی . - امام صادق (ع) : ایوب ، بدون هیچ گناهی ، به بلا گرفتار شد . - ایوب ، بدون هیچ گناهی ، هفت سال مبتلا شد . - خداوند تبارک و تعالی ایوب را ، بدون هیچ گناهی ، گرفتار بلا کرد و او شکیبایی ورزید تا جایی که سرزنش شد و پیامبران سرزنش را تحمل نمی کنند . - ابن عباس : همسر ایوب روزی به او گفت : کاش دعا کنی خداوند تو را شفا بخشد! ایوب فرمود : وای بر تو! ما هفتادسال در نعمت بودیم ، حالا بیا همین اندازه در سختی و گرفتاری نیز صبور باشیم ! ابن عباس می گوید : بعد از آن اندک زمانی نگذشت که ایوب بهبود یافت . - امام صادق (ع) : ایوب (ع) در هیچ بلایش ، عافیت و بهبودی مسالت نکرد . - امام سجاد (ع) : مردم سه چیز را از سه کس فرا گرفتند : صبر را از ایوب (ع) ، فراگرفتند و شکرگزاری را از نوح (ع) و حسادت را از فرزندان یعقوب (ع) . گفتاری درباره داستان ایوب در چند فصل . ۱ - داستان ایوب در قرآن . در قرآن کریم از ماجرای ایوب (ع) تنها همین مقدار آمده است که به آسیب و ناراحتی جسمی و داغ فرزندان مبتلا شد و سپس خدای متعال از روی مهر و رحمت بر او و تا این که سرگذشتش عبرتی برای بندگان عابد باشد، وی راشفا داد و فرزندانش و همانند آن ها را به او برگرداند (انبیا : ۸۴ - ۸۳ و سوره ص : ۴۴ - ۴۱) . ۲ - مدح و ثنای جمیل خداوند از ایوب : . خدای متعال در سوره انعام او را در زمره پیامبران از نسل ابراهیم شمرده و آنان را به انواع ستایش ها ستوده است (انعام : ۹۰ - ۸۴) و در سوره ص از وی یاد کرده و او را شکیبا و بنده ای نیکو و توبه کار خوانده است (ص : ۴۴) . ۳ - داستان ایوب (ع) در روایات . در تفسیر قمی آمده است : پدرم از ابن نضال از عبدالله بن بحر از ابن مسکان از ابوبصیر از امام صادق (ع) برایم حدیث کرد که ابوبصیر گفت : از حضرت صادق پرسیدم به چه علت خداوند ایوب را در دنیا به آن بلا و رنج گرفتار ساخت ؟ فرمود : به خاطر نعمتی که خداوند عزوجل در دنیا به ایوب ارزانی داشت و او پیوسته شکر آن را به جای می آورد. عرش محروم نبود. ایوب را در قبال نعمتی که به او داده شده بود مشاهده کرد، بر وی حسد ورزید و گفت : پروردگارا، ایوب از آن رو شکر این نعمت را گزارده که دنیا را به او داده ای . نعمت های تو را به جا نمی آورد. او مسلط گردان تا بدانی که هیچ گاه شکر نعمتی را نخواهد گذاشت . فرزندان او سلطه بخشیدم . امام فرمود :

ابلیس از آسمان فرود آمد و هر چه ایوب مال و فرزند داشت همه را نابود کرد. سپاسگزاری و ستایش ایوب از خداوند افزوده شد. ابلیس گفت: پروردگارا، مرا بر زراعتش مسلطگردان. شیطان‌های زیر فرمان خود آمد و در زراعت ایوب دمید و همه طعمه حریق شد. ستایش خود از خداوند افزود. پروردگارا، مرا بر رمله گوسفندان مسلط گردان، و آن‌ها را نیز از بین برد لیکن بر شکر و ستایش ایوب از خدا افزوده شد. بدنش مسلط ساز. استثنای عقل و چشمانش، سلطه بخشید. بدن ایوب دمید و سراپای بدنش یکپارچه زخمی چرکین شد. ایوب مدتی طولانی بدین حال بود و همچنان حمد و شکر خدا می گفت. اگر کرمی از بدنش بیرون می آمد آن را به جای خودش بر می گرداند و می گفت: به همان جایی برگرد که خداوند تو را از آن جا آفرید. چندی بدن ایوب (ع) متعفن شد به طوری که مردم آبادی او را از آبادی بیرون بردند و در مزبله ای بیرون آبادی انداختند. همسر او، رحمت دختر افرائیم بن یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم علیهم و علیها السلام، از مردم صدقه جمع می کرد و آن چه به دست می آورد برای او می برد. امام صادق (ع) فرمود: چون مدت بلا و گرفتاری بر ایوب به درازا کشید و ابلیس صبر و شکیبایی او را دید، نزد عده ای از اصحاب ایوب که در کوه‌ها به رهبانیت می گذرانند، رفت و به ایشان گفت: بیاید نزد این بنده بلانزده برویم و از بلا و گرفتاری او جويا بشویم. رنگ سوار شدند و آمدند و چون به او نزدیک شدند، قاطرهایشان از بوی تعفن آن جناب رم کردند. به طرف ایوب (ع) رفتند. سال حضور داشت. کردند: ای ایوب، کاش به ما می گفتی که چه گناهی کرده ای، چون ممکن است که اگر از خداوند مسالت کنیم ما را هلاک سازد. این رنج و بلایی که احدی به آن مبتلا نشده، به خاطر چیزی است که آن را مخفی می داشته ای. ایوب (ع) فرمود: به عزت پروردگرم سوگند که او خود می داند من هیچ غذایی نخوردم مگر این که یتیمی یا بینوایی با من می خورد و هیچ گاه با دو امر که هر دو طاعت خدا بودند رو به رو نشدم، مگر این که آن کاری را که برای بدنم سخت تر و رنج آورتر بود برگزیدم. پیامبر خدا را سرزنش کردید به طوری که مجبور شد آن چه را از عبادت پروردگارش که تاکنون پوشیده می داشت بر ملا سازد. ایوب (ع) فرمود: پروردگارا، اگر روزی در مجلس داوری تو بنشینم آن گاه اقامه حجت و دلیل خواهم کرد. فرستاد و فرمود: ای ایوب، بیاور حجت‌های خود را که اینک تو را در میز محاکمه نشانده ام و من نزدیک تو هستم و همیشه نزدیک بوده ام. ایوب عرض کرد: پروردگارا، تو می دانی که هیچ گاه دو کار که هر دو طاعت تو بود برایم پیش نیامد، مگر این که آن را که برایم سخت تر و دشوارتر بود برگزیدم، آیا تو را نستودم؟ آیا تو را شکر نکردم؟ آیا تسبیح نکردم؟ امام فرمود: پس، با ده هزار زبان از ابر ندا آمد که: ای ایوب، چه کسی تو را بدان جا رساند که خدا را عبادت و بندگی کنی، در حالی که مردمان از او غافلند؟ و او را حمد و تسبیح و تکبیر گویی، در حالی که مردمان از او غافلند؟ آیا برای چیزی برخدا منت می گذاری که خداوند را به سبب آن‌ها بر تو منت است؟ امام فرمود: ایوب مستی خاک برداشت و در دهان خود ریخت و سپس عرض کرد: پروردگارا، بخشش از توست، آری تو بودی که این کارها را با من کردی. پس، خداوند فرشته ای بر او فرود فرستاد و آن فرشته با پای خود بر زمین کوفت و چشمه آبی جاری شد و ایوب را با آن آب شست، و ایوب بهترو شادابتر از قبل شد و خداوند برای او باغی سرسبز و خرم رویانید و زن و مال و فرزندان و مزرعه اش را به وی بازگردانید و آن فرشته در کنار ایوب نشست و همسخن و مونس او شد. در این هنگام، همسر ایوب با تکه نانی در دست از راه آمد و چون به محل همیشگی رسید، دید وضع آن محل تغییر کرده و دو نفر مرد آن جا نشسته اند. پس، گریست و فریاد زد و گفت: ای ایوب، چه برسرت آمده است؟ ایوب او را صدا زد. جلو رفت و چون دید خداوند سلامتی و نعمت هایش را به او برگردانده، به سجده شکر افتاد. ایوب ملاحظه کرد که گیسوان همسرش بریده است. علتش این بود که او پیش عده ای رفت و از آنان خواهش کرد مقداری غذا بدهند تا برای ایوب ببرد. آن عده به همسر ایوب که گیسوانی زیبا داشت گفتند: این گیس هایت را به ما می فروشی تا به تو غذا بدهیم؟ همسر ایوب گیس‌های خود را برید و به آن‌ها داد و غذایی برای ایوب گرفت. دید گیسوان همسرش بریده است، عصبانی شد و سوگند خورد که او را صد تازیانه بزند. علت بریده شدن گیسوانش را برای آن

حضرت شرح داد. او وحی فرمود که: ((یک بسته ترکه به دست بگیرو به او یزن و سوگند مشکن)). شاخه که صد ترکه داشت برگرفت و یک ضربه برهمسرش زد و سوگند را ادا کرد. مؤلف (المیزان): از ابن عباس هم قریب به این مضمون روایت شده است. همسر ایوب دختر میثا فرزند یوسف بوده است. این روایت، همچنان که ملاحظه می شود، ماجرای ابتلای ایوب (ع) را به گونه ای یاد می کند که طبع انسان ها از آن گریزان است. هم هست که این روایت را تایید می کند. اخبار روایت شده از ائمه اهل بیت (ع) این مطلب رانفی و بشدت آن را انکار می کند. خواهد آمد. از خصال نقل شده که قطان از سکری از جوهری از ابن عماره از پدرش از جعفر بن محمد از پدرش (ع) روایت کرده که فرمود: ایوب (ع) بدون آن که گناهی کرده باشد، هفت سال مبتلا شد. گناه نمی کنند چون معصوم و پاک هستند. گناه می کنند و نه منحرف می شوند و هیچ گناهی، کوچک یا بزرگ، مرتکب نمی شوند. و نیز فرمود: ایوب در هیچ یک از ابتلاهایش نه بدنش متعفن و گندیده شد، نه چهره اش زشت و زرنده گردید، نه ذره ای خون یا چرک از بدنش بیرون آمد، نه کسی از دیدنش حالت تنفر پیدا کرد، نه کسی از مشاهده اش وحشت کرد، و نه هیچ جای بدنش کرم افتاد. آنان را مبتلا می سازد، همین رفتار را می کند. اگر مردم از او دوری کردند، در حقیقت به خاطر فقر و پریشان حالی ظاهری او بود، زیرا مردم نمی دانستند که او از جانب خدای متعال تایید و کمک می شود و به زودی گشایش در کارش پدید می آورد. مردم پیامبرانند و سپس کسانی که در مرتبه بعد و بعدتر قرار دارند. خداوند ایوب را به آن بلای بزرگ که در نظر همه مردم خوار گردید، مبتلا ساخت تا هر گاه نعمت های بزرگی را که خداوند می خواست بعدا به او عطا کند مشاهده کردند، درباره وی ادعای ربوبیت نکنند و به این وسیله پی ببرند که ثواب و پاداش خداوند دو گونه است: استحقاقی و اختصاصی و همچنین دریابند که هیچ ناتوان و نادار و بیماری رابه خاطر ناتوانی و ناداری و ناتوانیش خرد و حقیرنشانند و بدانند که خداوند هر کس را بخواهد به بیماری مبتلا می سازد و هر کس را بخواهد، هر زمان و هر گونه و به هر وسیله ای که او بخواهد، شفامی بخشد و این ابتلاات و شفا بخشیدن ها را برای هر که بخواهد مایه عبرت قرار می دهد و برای هر که بخواهد موجب شقاوت یا سعادت می گرداند. عزوجل در کلیه این کارها به عدالت حکم می کند و کارهایش از روی حکمت است و آن کاری را برای بندگان می کند که بیشتر به صلاح آنان باشد و هر نیرو و قوتی که بندگان دارند از آن اوست. در تفسیر قمی، در ذیل آیه ((و هبنا له اهله و مثلهم معهم). کسانی را که پیش از ابتلای او مرده بودند و همچنین کسانی را که بعد از ابتلایش در گذشته بودند، به وی برگرداند. و آنان با او به زندگی ادامه دادند. بعد از آن که خداوند ایوب را بهبود بخشید، از او پرسیدند: از میان بلاهایی که به سر تو آمد کدام یک برایت سخت تر بود؟ فرمود: شامت دشمنان. در مجمع البیان، ذیل آیه ((انی مسنی الشیطان. ایوب چندان سخت شد که مردم از او دوری کردند. در این هنگام شیطان مردم را وسوسه کرد که آن حضرت را نجس بدانند و او را از میان خود بیرون کنند و به همسرش که وی را خدمت و پرستاری می کرد اجازه ندهند در پینشان رفت و آمد کند. ایوب از این بابت بشدت آزرده و دردمند بود و از دردی که خداوند سبحان به او داده بود شکایت نمی کرد. ادامه داشت. شده است.

نبوت ۲ / ۱ ((خاصه ۱۱)) شعيب .

شعيب (ع).

قرآن. ((و به سوی مردم) مدین، برادرشان شعيب را (فرستادیم). شما هیچ معبودی جز او نیست. جانب پروردگارتان برهانی روشن آمده است. پیمانها و ترازو را تمام نهدید و اموال مردم را کم مدهید و در زمین، پس از اصلاح آن فساد مکنید. اگر مؤمنید برای شما بهتر است. تکذیب کرده بودند، گویی خود در آن (دیار) سکونت نداشتند. همان زیانکاران بودند)). - امام صادق (ع)

: خداوند عزوجل از عرب جز پنج پیامبر مبعوث نکرد: هود و صالح و اسماعیل و شعیب و محمد خاتم پیامبران صلوات الله علیهم و شعیب بسیار می گریست. - پیامبر خدا(ص): شعیب, خطیب پیامبران بود. - نویسنده الکامل فی التواریخ: بعضی گفته اند نام شعیب: یثرون بن صیفون بن عنقا بن ثابت بن مدین بن ابراهیم است. به قولی: او شعیب بن میکیل از فرزندان مدین است. ابراهیم نیست, بلکه از فرزندان یکی از کسانی است که به ابراهیم ایمان آورد و همراه او به شام هجرت کرد. لوط بود. لوط بوده است. است معنای جمله ((و تو را در میان خودضعیف می بینیم)) یعنی ناینما. هرگاه از شعیب یاد می کرد, می فرمود: ((همان خطیب پیامبران)) چون در محاجه و جوابگویی به قوم خود به خوبی از عهده آنان بر می آمد. - امام باقر(ع): خداوند عزوجل به شعیب نبی (ع) وحی فرمود که: من از قوم تو صد هزار نفر را عذاب خواهم کرد, چهل هزار نفر از بدان آن ها را و شصت هزار از نیکانشان را. آری, اما نیکان را چرا؟ خدای عزوجل به او وحی فرمود: چون با گنهکاران مماشات کردند و برای خشم من به خشم نیامدند. - وهب بن منبه یمانی: شعیب و ایوب صلوات الله علیهما و بلعم بن باعورا از فرزندان یک گروه بودند که در روزی که ابراهیم به آتش افکنده شد و نجات یافت, به او ایمان آوردند و همراه وی به شام مهاجرت کردند و ابراهیم دختران لوط را به همسری آنان در آورد. پیش از بنی اسرائیل و بعد از ابراهیم صلوات الله علیه از نسل این گروه هستند. به سوی مردم مدین فرستاد و اهالی مدین از تیره و قبیله شعیب نبودند. که خداوند شعیب صلوات الله علیه را به سوی آنان فرستاد. حکومت می کرد که هیچ یک از پادشاهان عصرش یارای مقابله با او را نداشتند. کم فروش و گرانفروش بودند و علاوه بر این به خداوند اعتقاد نداشتند و پیامبر او را تکذیب می کردند و مردمانی سرکش بودند و هرگاه برای خودشان چیزی را پیمانہ یا وزن می کردند, آن را کامل پیمانہ و وزن می کردند. داشتند. خوراکی و کاستن از پیمانہ ها و ترازوهایشان فرمان داد. کرد که این کارها را نکنند. فرستاد که درباره کارهایی که می کنم چه می گویی؟ آیا می پسندی یا نمی پسندی؟ شعیب فرمود: خدای متعال به من وحی فرمود که هرگاه پادشاه کارهایی را که تو می کنی انجام دهد به او گفته می شود: پادشاه نابکار. را تکذیب کرد و او و قومش را از شهر خود بیرون راند. می گوید: ((ای شعیب, تو و کسانی را که با تو ایمان آورده اند از آبادیمان بیرون می کنیم)). شعیب بر وعظ و اندرز خود به آنان افزود. گفتند: ((ای شعیب, آیا نماز تو به تو دستوری دهد که آن چه را پدران ما می پرستیده اند رها کنیم یا در اموال خود به میل خویش تصرف نکنیم؟)) آنان با تبعید شعیب از سرزمین خود موجبات آزار او را فراهم آوردند. خداوند گرما و ابر را بر ایشان مسلط ساخت, به طوری که از گرما پختند. سر بردند و آب هایشان داغ شد به طوری که نمی توانستند از آن بنوشند. داشتند رفتند و این است معنای سخن خدای متعال که: ((و اصحاب ایکه ((۱۵)))). خداوند ابری سیاه بر فراز سر آنان پدیدار نمود و مردم در سایه آن جمع شدند و خداوند از آن ابر آتشی بر ایشان فرستاد که همگان را سوخت و احدی از آنان جان به در نبرد و این است معنای آیه شریفه ((و اخذهم عذاب یوم الظلّه)). هرگاه در حضور رسول خدا(ص) از شعیب (ع) یاد می شد, می فرمود: او در روز قیامت خطیب انبیاست. شدند آن حضرت و کسانی که به او ایمان آورده بودند, به مکه رفتند و تا زمانی که از دنیا رفتند در آن جا بودند. بنا به روایت صحیح, شعیب از مکه به مدین رفت و در آن جا اقامت گزید و در همین جا بود که موسی بن عمران, صلوات الله علیها, او را دیدار کرد. - ابن عباس: خداوند متعال شعیب را به سوی قومش فرستاد. شعیب از دست آن مردم رنج و محنت ها دید. هنگامی که پادشاه دید مردم در نعمت و رفاه قرار گرفته اند, به کارگزاران خود پیغام داد که مواد غذایی را بر مردم احتکار کردند و نرخ هایشان را گران ساختند و پیمانہ ها و ترازوهایشان را کاستند و از کالاهای مردم کم کردند و از فرمان پروردگارشان سرباز زدند و در زمین تباهی و فساد به راه انداختند. صلوات الله علیه - چون این وضع را شاهد کرد به آنان فرمود: ((پیمانہ و ترازو را کم نکنید. شما را در وضع خوبی می بینم و برای شما از عذاب روزی فراگیر می ترسم)). پادشاه به او پیغام فرستاد که دست از انتقاد بردارد. وحیی که خداوند به من کرده به من اعلام شده است که هرگاه پادشاه به جایی برسد که تورسیده ای خداوند خشم و عذاب خود را بر او فرود آورد. آبادی بیرون کرد. آنان فرستاد و ابر بر فراز سرشان

سایه افکند. پس خداوند در خانه هایشان بر آنان باد سوزان فرستاد و در راهشان و در آبادی آفتاب را بر سر آنان داغ کرد. می رفتند و به ابری که زیرش را سایه کرده بودمی نگریستند. خانه ای رفتند که پیمانان و ترازو را کامل می کشیدند و جنس مردم را کم نمی دادند. خداوند آن اهل خانه را از میان گنهکاران بیرون کشید و آن گاه از آن ابر عذاب و آتشی بر اهل آبادی فرو فرستاد که همه آنان را هلاک کرد. شعیب - صلوات الله علیه - دویست و چهل و دو سال عمر کرد. - شداد بن اوس : شعیب پیامبر از محبت خدای عزوجل چندان گریست که نابینا شد. بدو وحی فرمود : ای شعیب ، این گریه برای چیست ؟ آیا از شوق بهشت است یا از ترس آتش ؟ عرض کرد : معبودا و سروراه تو خودمی دانی که نه از شوق به بهشت تو می گریم و نه از ترس آتش ، بلکه محبت تو را به دل خود گره زده ام و هر گاه به تو نظر افکنم ، مرا چه باک که بامن چه شود. پس ، خداوند به او وحی فرمود : ای شعیب ، اگر برستی چنین است ، پس لقای من گوارای تو بادای شعیب ، و از این رو ، کلیم خود موسی بن عمران را خدمتگزار تو کردم . گفتاری درباره سرگذشت شعیب و قوم او در قرآن در چند فصل . ۱ - شعیب (ع) سومین پیغمبر عرب است که نام آن ها در قرآن برده شده و عبارتند از : هود و صالح و شعیب و محمد. ماجراهای او را در سوره های اعراف و هود و شعرا و قصص و عنکبوت ذکر کرده است . آن حضرت از مردم مدین - شهری بر سر راه شام و جزیره العرب - و همروزگار موسی (ع) بود و یکی از دو دختر خود را به ازدواج موسی (ع) درآورد به این شرط که هشت سال برای او کار کند و اگر هم بخواهد ده سال کار کند اختیار با اوست (قصص / ۲۷). کرد و آن گاه با او خداحافظی نمود و با خانواده اش به مصر رفت . قوم مدینی شعیب بت می پرستیدند. از نعمت امنیت و رفاه و فراوانی و ارزانی نرخ ها برخوردار بودند. کاستن از پیمانان و ترازو در میان آنان شیوع یافت (هود / ۸۴ و سوره های دیگر). به سوی ایشان فرستاد و به او دستور داد مردم را از بت پرستی و فسادانگیزی در جامعه و کم کردن پیمانان و ترازو نهی کند. به آن چه مامور بود دعوت کرد و از طریق بیم و نوید دادن موعظه شان کرد و عذاب و بلایی را که به سر قوم نوح و هود و صالح و لوط آمده بود، به آنان گوشزد فرمود. وی در ارشاد و نصیحت آنان کوشش فراوان به خرج داد. نیفزود (اعراف و هود و دیگر سوره ها) و تنهاشماری اندک به او ایمان آوردند. آزارسانی و تمسخر آنان کردند و تهدیدشان می کردند تا دست از پیروی شعیب بردارند. سر هر گذرگاهی می نشستند، تا کسانی را که به خدا ایمان آورده بودند بترسانند و از راه خدا بازشان دارند و به انحرافشان کشانند (اعراف / ۸۶). آنان شعیب (ع) را متهم می کردند که افسون شده و دروغگوست (شعرا / ۱۸۶ - ۱۸۵) و او را از سنگسار شدن ترساندند و تهدید کردند که وی و کسانی را که به او ایمان آورده اند از شهرشان بیرون می کنند، مگر این که به آیین آن ها بازگردند (اعراف / ۸۸). شعیب ادامه دادند تا جایی که آن بزرگوار از ایمان آوردن ایشان نومید شد و آن ها را به حال خودشان وا گذاشت (هود / ۹۳) و از خداوند طلب فتح و گشایش کرد و گفت : ((بار پروردگارا، میان ما و قوم ما به حق داوری کن که تو بهترین داورانی)).

این جا بود که خداوند عذاب روز ابرآلود را بر آنان فرستاد (شعرا / ۱۸۹) و در حالی که شعیب رامسخره می کردند که اگر راست می گویی تکه ابری از آسمان بر ما فروافکن ، صیحه (هود / ۹۴) و زمین لرزه (اعراف / ۹۱، عنکبوت / ۳۷) آنان را فروگرفت و در خانه های خود از پا در آمدند و خداوند شعیب و کسانی را که به او ایمان آورده بودند، نجات داد (هود / ۹۴) و آن حضرت از آنان روی گرداند و فرمود: ای قوم من ، هر آینه من پیام های پروردگارم را به شما ابلاغ کردم و شما را نصیحت نمودم . (اعراف / ۹۳). ۲- شخصیت معنوی شعیب (ع). آن حضرت در شمار فرستادگان ارجمند الهی است و خداوند در کتاب خود از او نیز همانند آن پیامبران تعریف و تمجید کرده است و از سخنانی که با قومش گفته - به ویژه در سوره های اعراف و هود و شعرا - معارف حقیقی و علوم الهی فراوانی حکایت کرده و یادآور شده که وی نسبت به خدا و با مردم فوق العاده مؤدب بوده است . آن بزرگوار خود را رسول امین (شعرا / ۱۷۸) و مصلح (هود / ۸۸) و از صالحان (شعرا / ۲۷) می خواند و خداوند هم این ها را از قول او نقل و آن ها را تایید کرده است . الله (ع) مدت ده سال وی را خدمت کرد. ۳- یاد شعیب در تورات : تورات ماجرای شعیب و قوم او را بازگو نکرده ، بلکه تنها در ضمن داستان قتل قبطی به دست موسی و فرار او از مصر به مدیان (مدین) به او اشاره کرده و از وی به نام ((رعویل ، کاهن مدیان)) نام برده است .

نبوت ۲ / ۱ ((خاصه ۱۲)) موسی و هارون .

موسی و هارون (ع).

قرآن . ((و در حقیقت به موسی و هارون فرقان دادیم (و کتابشان) برای پرهیزگاران روشنایی و اندرزی است)). ((و پیامبرانی را (فرستادیم) که در حقیقت (ماجرای) آنان را قبلا بر تو حکایت نمودیم و پیامبرانی را (نیز برانگیخته ایم) که (سرگذشت) ایشان را برای تو بازگو نکرده ایم . - ابن عباس : پیامبر خدا(ص) فرمود : من ، عیسی و موسی و ابراهیم را دیدم : عیسی موهایی مجعد داشت و سرخ روی و فراخ سینه بود . موهای صاف فروهشته و به شکل مردم زط ((۱۶)) بود . بود؟ فرمود : به یار خودتان بنگرید، یعنی خود رسول خدا(ص) . - امام صادق (ع) : به آن چه امید نداری امیدوارتر باش تا به آن چه امید داری ، زیرا موسی (ع) رفت که مقداری آتش بیاورد اما وقتی به سوی خانواده خود برگشت ، پیامبری مرسل بود . - امام علی (ع) : سپاس و ستایش خدایی را . نشانه های خود آیتی بزرگ به او نمایاند، بی آن که عضو و ابزاری یا زبان و زبانه ای داشته باشد . - و اگر بخواهم نمونه دومی را بیاورم ، از موسی کلیم الله یاد می کنم ، آن جا که می فرماید : ((پروردگارا، من به آن خوبی که برایم فرو فرستی نیازمندم)). سوگند که او از خداوند چیزی جز نانی برای خوردن نخواست ، زیرا از علف و سبزه زمین تغذیه می کرد . - پیامبر خدا(ص) : خداوند در بیت لحم باموسی سخن گفت . - امام صادق (ع) : خداوند به موسی بن عمران (ع) وحی فرمود : ای موسی ، آیامی دانی چرا از میان آفریدگانم تو را برگزیدم و برای سخنم تو را انتخاب کردم ؟ عرض کرد : نه ، ای پروردگار . وحی فرمود : من به زمین نگرستم و در روی آن کسی را نیافتم که در برابر من متواضع تر از تو باشد . - پیامبر خدا(ص) : زمانی که خداوند باموسی سخن گفت ، آن حضرت از فاصله ده فرسنگی حرکت مورچه را بر روی سنگ سیاه در دل شب تار می دید . - خدای تبارک و تعالی از هر چیزی چهار تا برگزید . برای شمشیر برگزید : ابراهیم و داود و موسی و من . - نخستین پیامبر از بنی اسرائیل موسی بود و آخرینشان عیسی . بودند . - بر موسی زیاد درود فرستید ، زیرا احدی از پیامبران را ندیدم که به اندازه او از امت من حمایت و حفاظت کرده باشد . - موسی در حالی برانگیخته شد که گوسفندان خانواده خود را می چراند و من نیز در حالی برانگیخته شدم که گوسفندان خانواده ام را در جیاد می چراند . - امام صادق (ع) : هنگامی که فرعون فهمید سلطنت او به دست موسی از بین خواهد رفت ، دستور داد کاهنان را احضار کنند و آنان او را از نسب موسی و این که او از بنی اسرائیل است آگاه ساختند . پس ، فرعون

پیوسته به نیروهای خوددستور می داد شکم زنان باردار بنی اسرائیل را بدرند تا جایی که برای نابودی موسی بیست و چند هزار جنین را کشت، اما موفق به کشتن موسی نشد، زیرا که خدای تبارک و تعالی او را حفظ می کرد. - پیامبر خدا(ص) : پیامبران به امت های خود و فراوانی آن ها مباحثات می کنند، مگر موسی بن عمران . گفتاری پیرامون داستان های موسی و هارون (ع) در چند فصل . ۱- منزلت موسی نزد خداوند و مقام بندگی او. موسی (ع) یکی از پنج پیامبر اولوالعزمی است که مهتر پیامبران و صاحب کتاب و شریعت هستند. این پیامبران نام برده می فرماید : ((و یادکن) هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم و از همه آنان پیمانی استوار گرفتیم)) و نیز می فرماید : ((از دین، آن چه را که به نوح درباره آن سفارش کرد، برای شما تشریح کرد و آن چه را به تو وحی کردیم و آن چه را که درباره آن به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم)). خداوند سبحان بر او و برادرش منت نهاده می فرماید : ((و هر آینه بر موسی و هارون منت نهادیم)). است : ((درود بر موسی و هارون)). موسی را به نیکوترین وجه ستوده است : ((و در این کتاب از موسی یاد کن زیرا که او پاکدل و فرستاده ای پیامبر بود. راست طور به او ندا دادیم و در حالی که باوی رازمی گفتیم او را به خود نزدیک ساختیم)). و نیز می فرماید : ((و نزد خدا آبرومند بود)). همچنین می فرماید : ((و خداوند با موسی سخن گفت سخن گفتنی)). در سوره انعام (آیه ۸۸- ۸۴) از آن حضرت در کنار دیگر انبیا نام برده و به اطلاع رسانده است که آنان همگی مردمانی نیکوکار و صالح بودند و خداوند ایشان را بر جهانیان برتری داد و آنان را برگزید و به راه راست هدایتشان فرمود. مریم نیز وی را در زمره پیامبران یاد کرده و سپس در آیه ۵۸ همین سوره فرموده که اینان کسانی هستند که خداوند نعمت ارزایشان کرده است . بنابراین، موسی (ع) مجموع این صفات را داشته است : اخلاص، نزدیکی به خدا، آبرومندی نزد خدا، نیکوکاری، صلاح و پاکی، برگزیدگی، هدایت و برخورداری از نعمت خدا. معنای این صفات و نیز معنای نبوت و رسالت و سخن گفتن خدا با موسی، در جای خود از این کتاب بحث کرده ایم . خداوند از کتابی که بر موسی نازل فرموده، یعنی تورات، یاد کرده و آن را با صفاتی چون پیشوا و رحمت (سوره احقاف / ۱۲)، فرقان و روشنایی و اندرز (انبیا / ۴۸) و این که در آن هدایت و روشنایی است (مائده / ۴۴) وصف کرده و نیز فرموده است : ((و در الواح (تورات) برای او در هر موردی پندی و برای هر چیزی تفصیلی نگاشتیم)). منتها، در چند جا از قرآن کریم فرموده است که بنی اسرائیل تورات را تحریف کردند و درباره آن اختلاف ورزیدند. فلسطین به دست او و ویران کردن هیکل (معبد سلیمان) و سوزاندن تورات و کوچانیدن یهود به بابل در سال پانصد و هشتاد و هشت قبل از میلاد و سپس فتح بابل به دست کورش هخامنشی در سال پانصد و سی و هشت پیش از میلاد و اجازه دادن به یهود برای بازگشت دوباره به فلسطین و نوشتن تورات به وسیله عزرائل کاهن از حوادث معروف تاریخند و ما در جلد سوم کتاب در قسمت داستان ها و ماجراهای حضرت مسیح (ع) به آن ها اشاره کردیم . ۲- داستان های موسی (ع) در قرآن . در قرآن کریم نام موسی (ع) بیش از هر پیامبر دیگری آمده است و به طوری که شمرده اند، در یکصد و شصت و شش جای آن از وی یاد شده و درسی و شش سوره از سوره های قرآن به ماجراهای آن حضرت به اجمال یا تفصیل اشاره شده است . موسی (ع) از همه پیامبران بیشتر معجزه دارد و در قرآن کریم مقدار زیادی از معجزات درخشان او یاد شده است، مانند تبدیل شدن عصایش به اژدها، یدیبضا، طوفان، هجوم ملخ ها و شپش و قورباغه و خون، شکافتن دریا و فرو فرستادن گزائنگین و بلدرچین، جوشیدن چشمه ها از سنگ با زدن عصا بر آن، زنده کردن مردگان، بلند کردن کوه طور بر فراز سر مردم و جز این ها. در کلام خدای متعال گوشه هایی از داستان های موسی (ع) آمده، ولیکن تمامی جزئیات و دقایق آن ها را ذکر نکرده است . قرآن کریم در اشاره به داستان های پیامبران و امت های آنان می باشد، به بخش هایی از آن ها که یادکردشان در جهت هدایت و ارشاد مردم اهمیت دارد، بسنده کرده است . این بخش هایی که شامل کلیاتی از داستان های موسی می باشد، عبارتند از این که وی در مصر در یک خانواده اسرائیلی دیده به جهان گشود و تولد او در زمانی بود که به دستور فرعون نوزادان پسر بنی اسرائیل را سر می بریدند. صندوقی نهاد و آن را در نیل

انداخت و فرعون او را گرفت و به مادرش برگردانید تا او را شیر دهد و بزرگ کند و بدین ترتیب موسی (ع) در خانه فرعون نشو و نما یافت. وقتی به سن بلوغ رسید، یکی از قبطیان را کشت و از ترس این که فرعون و درباریان او را به قصاص آن مرد بکشند، به مدین گریخت. او در مدین نزد شعیب پیامبر(ع) ماند و با یکی از دختران او ازدواج کرد و پس از آن که مدت مقرر برای خدمت به شعیب را به پایان رساند و با خانواده خود راهی مصر شد، از جانب کوه طور آتش دید و چون در آن شب تار راه را گم کرده بودند، موسی خانواده خود را در همان جا که بودند متوقف کرد و خودش به طرف آن آتش رفت تا مقداری آتش برایشان بیاورد یا چنانچه کسی کنار آتش باشد راه را از او بپرسد. ساحل راست وادی در آن سرزمین پربرکت، از درخت به او ندا داد و با وی سخن گفت و به رسالتش برگزید و نه آیت پیامبری از جمله معجزه عصا و ید بیضا را به او داد و وی را برای ابلاغ پیام الهی به فرعون و فرعونیان و نجات بنی اسرائیل انتخاب کرد و دستور داد به سوی فرعون برود. موسی (ع) نزد فرعون رفت و او را به آیین حق فراخواند و از وی خواست تا بنی اسرائیل را با وی روانه کند و دست از آزار و شکنجه شان بردارد و معجزه عصا و ید بیضا را به فرعون نشان داد. فرعون زیربار نرفت و با حربه جادوی جادوگران به جنگ موسی (ع) رفت. جادوگران با جادوگری های خود اژدها و مارها نمودار ساختند. و ناگاه عصا به اژدهایی تبدیل شد و تمامی آن جادوها را بلعید. ما به خدای جهانیان، خدای موسی و هارون، ایمان آوردیم. فشرده و جادوگران را تهدید کرد و ایمان نیاورد. موسی (ع) همچنان فرعون و درباریان او را دعوت می کرد و نشانه های نبوت خویش همچون طوفان و ملخ و شپش و قورباغه و خون را یکی پس از دیگری به آنان نشان می داد. استکبار و گردنکشی خود پای می فشردند و هر گرفتاری و بلایی که بر سرشان می آمد، می گفتند: ای موسی، پروردگارت را به عهدی که نزد تو دارد برای ما بخوان. حتما به تو ایمان خواهیم آورد و بنی اسرائیل را قطعاً تو روانه خواهیم ساخت. را که تا مدتی برایشان مقرر شده بود از ایشان برطرف می کرد دوباره پیمان شکنی می کردند. لذا، خداوند به موسی دستور داد بنی اسرائیل را شبانه حرکت دهد و آنان حرکت کردند و رفتند تا این که به ساحل دریا رسیدند. خود به تعقیب آنان پرداخت و همین که دو گروه یکدیگر را دیدند، دار و دسته موسی گفتند: به مامی رسند. با من است و به زودی راهنماییم می کند. فرمان آمد که با عصایش به دریا بزنند و همین که زد آب شکافته شد و بنی اسرائیل از دریا گذشتند و فرعون و سپاهیان او به دنبال آنان وارد دریا شدند و وقتی همگی وارد شدند، خداوند آب را از هر طرف سر به هم آورد و همه فرعونیان را غرق کرد. پس از آن که خداوند بنی اسرائیل را از دست فرعون و سپاهیان او نجات داد و آنان را به خشکی رساند که در آن نه آبی بود و نه علفی. را مورد لطف و کرامت خویش قرار داد و گزانگبین و بلدرچین برایشان نازل کرد و به موسی دستور داد عصایش را به سنگ زد و دوازده چشمه از آن جوشید و هر یک از تیره های بنی اسرائیل به دنبال آبشخور خود رفت و از آن چشمه ها نوشیدند و از گزانگبین و بلدرچین خوردند و ابر بر سرشان سایه افکند. آن گاه خداوند با موسی وعده گذاشت که چهل شب به کوه طور برود، تا تورات بر او نازل شود. موسی از میان قوم خود هفتاد مرد انتخاب کرد تا سخن گفتن خدای متعال را با او بشنوند. نفر مکالمه خدا با موسی را شنیدند، اما گفتند: تا خدا را آشکارا نبینیم هرگز به تو ایمان نمی آوریم. صاعقه آنان را در حالی که می نگریستند، فرو گرفت، لیکن خداوند با دعای موسی ایشان رازنده کرد و چون میقات (آن چهل شب مقرر) تمام شد، خداوند تورات را بر موسی نازل فرمود و به او خبر داد که بعد از رفتن وی، سامری قومش را گمراه کرده و گوساله پرست شده اند. موسی با خشم و اندوه به سوی قوم خود بازگشت و گوساله را آتش زد و خاکسترش را به دریا ریخت و سامری را طرد کرد و به او فرمود: برو که در زندگی همیشه بگویی: ((لامساس (به من دست نزنید))). به بقیه مردم هم دستور داد توبه کنند و خودشان را بکشند تا شاید توبه شان قبول شود و قبول شد. باز از پذیرفتن احکام تورات سرباز زدند تا جایی که خداوند کوه طور را برفراز سرشان بالا برد. بنی اسرائیل، از خوردن گزانگبین و بلدرچین نیز به تنگ آمدند و گفتند: ما تحمل یک نوع غذا را نداریم و از آن حضرت خواستند تا از پروردگارش بخواهد که از رویدنی های زمین، مانند سبزیجات و خیار و سیر و عدس و

پیار برایشان برویاند. خداوند به آنان دستور داد به سرزمین مقدسی که خداوند برایشان مقرر فرموده است وارد شوند لیکن بنی اسرائیل زیر بار نرفتند. را بر ایشان حرام کرد و آنان را به سرگردانی گرفتار ساخت به طوری که مدت چهل سال در بیابان سرگردان بودند. یکی دیگر از ماجراهای موسی (ع) که خداوند در سوره کهف از آن یاد کرده، رفتن او با آن جوان به مجمع البحرین برای دیدار با بنده صالح و همراهِش با اوست تا آن که از وی جدا می شود. ۳- منزلت هارون (ع) نزد خداوند و مقام عبودیت و بندگی او. خدای متعال در سوره صافات هارون (ع) را در منت (پیامبری) و دادن کتاب و هدایت به راه راست و سلام و درود گفتن از نیکوکاران و از بندگان مؤمن خدا بودن، با موسی (ع) شریک کرده (صافات / ۱۲۲-۱۱۴) و او را مرسل (طه / ۴۷) و نبی (مریم / ۵۳) و از کسانی که به آنان نعمت داده (مریم / ۵۸) شمرده و او را در صفات نیکوی دیگر پیامبرانی که در سوره انعام نامشان را برده، صفاتی مانند نیکوکاری و صلاح و برتری و برگزیدگی و هدایت، با آنان شریک قرار داده است (انعام / ۸۸ - ۸۴). در دعای موسی در شب طور آمده است: ((و از خاندانم برای من وزیر و دستیاری قرار ده. هارون را. کارم شریک من گردان. و بسیار یادت کنیم. هارون (ع) در همه جا همراه برادرش بود و در عموم کارهایش با او شرکت داشت و در راه رسیدن به کلیه اهداف و مقاصدش وی را کمک می کرد. در قرآن کریم داستان خاصی از هارون نیامده است، مگر همان قضیه جانشینی او برای برادرش در آن چهل روزی که موسی به میقات رفت و به برادرش هارون فرمود: جانشین من در میان قوم باش و اصلاح کن و راه فسادگران را پیروی مکن. ولی هنگامی که موسی با خشم و اندوه به سوی قوم خود که گوساله پرست شده بودند برگشت، الواح تورات را انداخت و سر برادرش را گرفت و او را به طرف خود کشید. مردم مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرابکشند. ستمکاران یکی قرار مده. من و برادرم را بیامرز و ما را در پناه رحمت خود در آور و تو مهربانترین مهربانانی. ۴- داستان موسی (ع) در تورات فعلی. داستان های موسی در اسفار پنجگانه تورات - به استثنای سفر اول -، یعنی در اسفار خروج و لاویان و عدد و تثنیه، آمده است و در این اسفار جزئیات داستان های او از ولادت تا وفاتش و نیز احکام و شریعی که به او وحی شده ذکر شده است، منتها میان آن چه که تورات از سرگذشت موسی نقل کرده با آن چه در قرآن آمده اختلافاتی نه چندان کم وجود دارد. یکی از مهمترین موارد اختلاف، این است که به گفته تورات، ندا آمدن به موسی و سخن گفتن خدا با او از طریق درخت در سرزمین مدین و پیش از زمانی بوده که وی با خانواده خود به سمت مصر حرکت کرد. یثرون ((۱۷))، کاهن مدیان، را می چرانید، گوسفندان رابه آن طرف صحرا راند به حوریب، کوه خدا، آمد و فرشته خدا در شعله آتش از میان بوته ای بر وی ظاهر شد و خداوند او را ندا داد و با وی سخن گفت و برای نجات بنی اسرائیل به سوی فرعون فرستادش. یکی دیگر از موارد مهم اختلاف این است که به گفته تورات، آن فرعونی که موسی به سوی او فرستاده شد، همان فرعون نبی بود که موسی را از نیل گرفت و تربیتش کرد و موسی پس از کشتن آن مردقبطی از ترس این که مبادا به قصاص خون او کشته شود، از چنگ فرعون گریخت. یکی دیگر از موارد اختلاف این است که تورات از ایمان آوردن ساحران پس از آن که عصاهای خود را افکندند و تبدیل به مار شدند و عصای موسی همه آن ها را بلعید، سخنی به میان نیاورده. فرعون بودند و در معجزه های خون و قورباغه ها نیز به مقابله با موسی برخاستند و از طریق سحر و جادوهای خود همان کارهایی را کردند که موسی (ع) با معجزه کرد. یکی دیگر از موارد اختلاف این است که تورات می گوید آن کسی که برای بنی اسرائیل گوساله ساخت هارون نبی، برادر موسی (ع) بود، زیرا وقتی بنی اسرائیل دیدند که موسی در مراجعت از کوه طور دیر کرد، همه نزد هارون جمع شدند و به او گفتند: برخیز و برای ما خدایانی بساز تا پیشاپیش ما حرکت کنند. ما را از سرزمین مصر بیرون آورد معلوم نیست چه بر سرش آمده است. گوشوارهای طلایی را که در گوش های زنان و پسران و دختران شماسست بیرون کرده نزد من بیاورید. در گوش هایشان بود بیرون کرده نزد هارون آوردند و هارون آن ها را از دست ایشان گرفت و آن را با قلم نقش کرد و از آن گوساله ای ریخته شده ساخت. تو می باشی که تو را از زمین مصر بیرون آوردند. در آیات قرآن به این موارد از داستان های موسی (ع) که در تورات

آمده گوشه‌هایی زده شده که بر شخص متدبر در آیات قرآن پوشیده نیستند. علاوه بر این موارد، اختلافات جزئی فراوان نیز وجود دارد، مانند داستان کشتن مرد قبطی که به گفته تورات، دو طرف دعوا در روز دوم اسرائیلی بوده‌اند. همچنین در تورات آمده است که آن کسی که عصا انداخت و همه مارهای جادوگران را بلعید، هارون بود که به دستور موسی عصا را انداخت. در تورات، از داستان انتخاب هفتاد نفر برای رفتن به میقات و فرود آمدن صاعقه بر آنان و زنده کردنشان بعد از مرگ سخنی به میان نیامده است. همچنین در تورات آمده است که الواحی که موسی در مراجعت از کوه با خود آورد و به زمین انداخت، دو لوح سنگی به نام لوح شهادت بوده‌اند. این‌ها و مطالب دیگری از این قبیل، مواردی هستند که در آن‌ها میان تورات و قرآن اختلاف وجود دارد.

نبوت ۱ / ۲ ((خاصه ۱۳)) موسی و خضر.

موسی و خضر (ع).

قرآن ((و (یاد کن) هنگامی را که موسی به جوان (همراه) خود گفت: دست بردار نیستم تا به محل برخورد دو دریابرم، هر چند سال‌ها سیر کنم. بچه یتیم در آن شهر بود و زیر آن گنجی متعلق به آن دوبرود و پدرشان مردی نیکوکار بود. خواست آن دو یتیم به حد رشد برسند و گنجینه خود را که رحمتی از جانب پروردگارت بود - بیرون آورند. کارها را من خودسرانه انجام ندام. که توانستی بر آن شکیبایی ورزی)). - امام صادق (ع): خضر، پیامبری مرسل بود که خداوند تبارک و تعالی وی را به سوی قومش فرستاد و او آنان را به یگانه دانستن خدا و اقرار به پیامبران و فرستادگان او و کتاب‌هایش فراخواند و معجزه‌اش این بود که روی هر چوب خشک یا زمین بی علفی می‌نشست، سبز می‌شد و از این رو خضر نامیده شد. - شیخ صدوق: خضر از این رو خضر نامیده شد که روی زمین خشک و بی علفی نشست و آن زمین سبزه زار شد و لذا او را خضر گفتند. - پیامبر خدا (ص): خداوند برادرم موسی را رحمت کند، خجالت کشید و آن حرف رازد. شگفت‌ترین عجایب را می‌دید. - امام باقر یا امام صادق (ع): اگر موسی شکیبایی می‌کرد، بی‌گمان آن مرد عالم هفتاد، اعجوبه به او نشان می‌داد. - پیامبر خدا (ص): رحمت خدا بر ما و بر موسی. همسفر خود شگفتی‌ها می‌دید. ((اگر از این پس چیزی از تو پرسیدم، دیگر با من همراهی مکن و از جانب من قطع‌ام‌عذور خواهی بود)). - حسن بن سعید لحمی: برای یکی از همکیشان ما دختری به دنیا آمد و او خدمت حضرت صادق (ع) رسید. این که دختردار شده است ناراحت یافت، به او فرمود: فکر کن اگر خداوند به تو وحی می‌کرد: من برای تو انتخاب کنم یا خودت انتخاب می‌کنی، چه می‌گفتی؟ آن مرد عرض کرد: می‌گفتم: پروردگارا، تو برای من انتخاب کن. (این دختر را) برای تو انتخاب کرده است. سپس فرمود: آن پسر بچه‌ای را که آن مرد عالم (خضر)، زمانی که موسی همراهیش می‌کرد، کشت و خداوند فرموده است: ((پس، خواستیم که پروردگارش آن دو را به پاکتر و مهربانتر از او عوض دهد))، خداوند به عوض او به پدر و مادرش دختری داد که هفتاد پیامبر به دنیا آورد. - امام باقر (ع): وصی موسی بن عمران، یوشع بن نون بود و او همان جوانی است که خداوند در کتاب خود از وی یاد کرده است. - امام صادق (ع): مسجد سهله، اقامتگاه آن سواره است و عرض شد: آن سواره کیست؟ فرمود: خضر (ع). - امام رضا (ع): خضر از آب زندگی نوشید و از این رو زنده است و تا روزی که در صور دمیده شود نمی‌میرد. می‌آید و سلام می‌کند و ما صدایش را می‌شنویم اما خودش را نمی‌بینیم. آسمش برده شود، حاضر می‌شود. هر یک از شما نام او را برد، به وی سلام دهد. هر سال در موسم حج حاضر می‌شود و تمام مناسک را به جا می‌آورد و در عرفه می‌ایستد و برای دعای مؤمنان آمین می‌گوید. قائم ما در زمان غیبتش قرار دهد و به وسیله او، وی را از تنهایی به در آورد. بحثی تاریخی در دو فصل ۱ - داستان موسی و خضر در قرآن. خداوند سبحان به موسی وحی کرد که یکی

ازبندگان او از دانشی برخوردار است که موسی برخوردار نیست و به وی گفت اگر به مجمع البحرین برود، او را در آن جا خواهد یافت و در هرجا که ماهی مرده زنده شد (یا ماهی ناپدید شد) او همان جاست. موسی تصمیم گرفت که آن مرد دانا را ببیند و در صورت امکان پاره ای از دانش او را فرا گیرد. این تصمیم خود را با جوان خود در میان گذاشت و هر دو به سمت مجمع البحرین حرکت کردند و یک عدد ماهی مرده با خود برداشتند و رفتند تا به مجمع البحرین رسیدند. جا کنار ساحل، تخته سنگی بود. سنگ تکیه دادند تا لختی بیاسایند. شدند و آن را از یاد بردند. کرد و زنده شد و به دریا افتاد، یا در همان حال که مرده بود به آب افتاد و زیر آب رفت و آن جوان ماهی را می دید و از کار آن به شگفت آمده بود. منتها یادش رفت که قضیه را به موسی بگوید. برخاستند و رفتند تا آن که از مجمع البحرین گذشتند و چون بار دیگر خسته شدند موسی به او گفت: غذایمان را بیاور که در این سفر سخت خسته و کوفته شده ایم. صحنه عجیبی که از آن دیده بود افتاد و به موسی گفت: وقتی به پناه آن تخته سنگ رفتیم، ماهی زنده شد و به دریا افتاد و شناکنان به زیر آب رفت و من می خواستم موضوع را به تو بگویم اما شیطان از یادم برد (یا در جای تخته سنگ، ماهی را فراموش کردم و به دریا افتاد و در آب فرو رفت). موسی گفت: این همان است که ما در جستجو و طلب آن بودیم. همان راهی که آمده بودند برگشتند و در آن جا بنده ای از بندگان خدا را که خداوند از جانب خود رحمتی به او داده و علمی لدنی عطایش کرده بود، یافتند. خواهش کرد اجازه دهد دنبالش برود و او پاره ای از دانش و رشدی که خداوند ارزانش کرده است بدو بیاموزد. کارهایی را که از من مشاهده خواهی کرد و تاویل و حقیقت آن ها را نمی دانی، نداری، زیرا چگونه می توانی در برابر کارهایی صبر و شکیبایی کنی که از راز آن ها اطلاع نداری؟ موسی قول داد که به خواست خدا صبر خواهد کرد و در هیچ کاری نافرمانی و مخالفت او نکند. و وعده اش گفت: اگر از من پیروی کردی، نباید درباره هیچ چیز از من سؤال کنی تا این که خودم پیرامون آن برای توضیح دهم. پس، موسی و آن مرد دانا به راه افتادند تا بر کشتی نشستند که عده ای سرنشین داشت. آن چه در ذهن آن دانا می گذشت بی خبر بود. مرد دانا کشتی را سوراخ کرد، به طوری که بیم غرق شدن آن می رفت. داشت و وعده ای را که داده بود از یادش برد. او گفت: کشتی را سوراخ کردی که سرنشینان آن را غرق کنی؟ کار ناروایی کردی. نگفتم که تو هرگز نمی توانی همپای من صبر کنی؟ موسی از این که وعده خود را فراموش کرده است عذر خواهی کرد و گفت: مرا به سبب آن چه فراموش کرده ام مؤاخذه مکن و در کارم بر من سخت مگیر. آن دو به راه خود ادامه دادند، تا به نوجوانی رسیدند. خودداری کند و بر او خرده گرفت که: شخص بی گناهی را بدون آن که مرتکب قتلی شده باشد، کشتی؟ راستی که کار ناپسندی مرتکب شدی. دانا دوباره گفت: آیا به تو نگفتم که هرگز نمی توانی همپای من صبر کنی؟ این بار موسی دیگر عذری نداشت که بیاورد و بدان وسیله از مفارقت او که بدان راضی نبود، جلوگیری کند. او خواست که مصاحبتش مشروط به سؤالی دیگر باشد، اگر برای بار سوم سؤال کرد از وی جدا شود. موسی مهلت خواهی خود را چنین بیان داشت: اگر از این پس چیزی از تو پرسیدم، دیگر با من همراهی مکن و از جانب من قطعاً معذور خواهی بود. آن دو مجدداً به راه خود ادامه دادند، تا به آبادی رسیدند. آبادی غذا خواستند. نکرد. آستانه فرو ریختن بود به طوری که مردم از نزدیک شدن به آن پرهیز می کردند. درست کرد. می توانستی بابت آن مزدی بگیری و از این طریق سد جوع کنیم، زیرا ما به این دستمزد احتیاج داریم و این مردم هم از ما پذیرایی نکردند. مرد دانا گفت: اینک زمان جدایی ما از یکدیگر فرا رسید و من تو را از راز کارهایی که دیدی و نتوانستی آن ها را تحمل کنی آگاه می سازم. سپس گفت: اما آن کشتی، از آن بینوایانی بود که در دریا کار می کردند و از طریق آن زندگی خود را می گذراندند و چون آن طرف آنان پادشاهی بود که کشتی ها را به زور می گرفت، لذا آن را سوراخ کردم تا معیوب باشد و پادشاه به آن رغبت نکند. و اما آن نوجوان، خودش کافر بود حال آن که پدر و مادرش مؤمن بودند و اگر او زنده می ماند با کفر و طغیان خود آنان را هم منحرف می کرد. رحمت الهی شامل حال آنان شد و به من دستور داد او را بکشم تا خداوند به جای او فرزندی پاکتر و مهربانتر به ایشان عوض دهد و من هم او را کشتم. و اما آن

دیوار، متعلق به دو پسر بچه یتیم در این آبادی بود و زیر آن گنجی بود که به ایشان تعلق داشت و چون پدرشان مردی درستکار بود، به خاطر پاکی پدرشان، رحمت الهی شامل حال آن دوشد و به من دستور داد آن دیوار را بسازم تا این که سر پا بماند و آن دو پسر بچه به سن بلوغ برسند و گنج خود را بیرون آورند. گنج پدیدار می شد و مردم آن را غارت می کردند. آن گاه گفت: این کارهایی که کردم، خودسرانه انجام ندادم. نیز آن بود که به تو گفتم ۲۰ - داستان خضر (ع). در قرآن از خضر (ع) جز در همین داستان سفر موسی به مجمع البحرین، در جای دیگر یاد نشده و از مجموع اوصاف او تنها همین را فرموده است که: ((پس، بنده ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خود به او رحمتی عطا کرده و از نزد خود به او دانشی آموخته بودیم)). از روایات نبوی یا روایاتی که از طریق ائمه اهل بیت (ع) درباره داستان خضر آمده نیز مطالبی به دست می آید. امام صادق (ع) آمده است که خضر پیامبری مرسل بود که خداوند تبارک و تعالی او را به سوی قومش فرستاد و او مردم را به سوی توحید و اقرار به انبیا و فرستادگان خدا و کتاب های او فرا خواند و معجزه اش این بود که روی هر چوب خشک یا زمین بی علفی می نشست و سبز می شد. خضر نامیده شد و نام اصلیش تالیا بن مالک بن عامر بن ارفخشذ بن سام بن نوح است. مؤید این حدیث در علت نامگذاری او به خضر مطلبی است که در ((الدر المنثور)) به نقل از عده ای از صاحبان کتب حدیثی، از ابن عباس و ابوهریره از رسول خدا (ص) نقل شده است که فرمود: خضر را بدین جهت خضر نامیدند که بر پوستی سفید نماز گزارد و آن پوست سبز شد. در برخی اخبار، مانند روایتی که عیاشی از بریداز یکی از صادقین (ع) نقل کرده، آمده است که خضر و ذوالقرنین دو مرد عالم بودند و پیامبر نبودند. نازل شده خالی از این ظهور نیست که وی پیامبر بوده است. حالی که در آن آیات آمده که بر او حکم نازل شده است؟. از اخبار پراکنده ای که از ائمه اهل بیت رسیده، بر می آید که خضر (ع) زنده است و هنوز از دنیانرفته. بندگان خود را عمری طولانی دهد و تا مدتی دور و دراز زنده اش نگه دارد. بودن این امر نداریم. در برخی روایات که از طرق عامه نقل شده، علت این طول عمر چنین ذکر شده که وی فرزند بلا فصل آدم است و اجلش به تاخیر افتاده است تا دجال را تکذیب کند. آدم (ع) دعا کرد که او تا روز قیامت زنده بماند. تعدادی روایات که از طرق شیعه و سنی رسیده، آمده است که وی از چشمه زندگی که در دل تاریکی هاست نوشید. پیشاپیش لشکر ذوالقرنین که در طلب آب حیات بود، قرار داشت و روزی خضر شد و روزی ذوالقرنین نشد. آحاد و غیر قطعی هستند و از قرآن یا سنتی که به درستی آن یقین باشد یا عقل، دلیلی بر درستی آن ها وجود ندارد. درباره خضر داستان ها و حکایت ها و همچنین روایات فراوانی وجود دارد که هیچ خردمندی به آن ها اعتماد و تکیه نمی کند. که می گوید: چهار نفر از پیامبران زنده اند: دو نفر آنان، یعنی عیسی و ادریس در آسمانند و دو نفر دیگر، یعنی خضر و الیاس در روی زمین هستند. خضر در دریا به سر می برد و الیاس در خشکی. همچنین در روایت عقیلی از کعب آمده است: خضر در میان دریای بالا و دریای پایین، روی منبری قرار دارد و حیوانات دریایی دستور دارند که به حرف او گوش دهند و فرمانبردارش باشند و همه روزه صبح و شام ارواح به وی عرضه می شوند. نیز در روایت کعب الاحبار آمده است که خضر پسر عامیل با عده ای از یاران خود بر کشتی نشست، تا به دریای هند، یعنی همان دریای چین، رسید و به یاران خود گفت: ای یاران، مرا به سوی دریاسرازیر کنید. سرازیر کردند. دیدی؟ خداوند عجب اکرامی به تو کرد که در این مدت در اعماق دریا محفوظ ماندی. یکی از فرشتگان نزد من آمد و گفت: ای آدمیزاده خطاکار، از کجا می آیی و به کجا می روی؟ گفتم: می خواهم ته این دریا را ببینم. می توانی به ته آن بررسی؟ از زمان داود (ع) مردی به دریا افکنده شد ولی هنوز به یک سوم عمق آن نرسیده است با این که از آن زمان سیصد سال می گذرد. داستان ها و حکایت های نادر می باشند.

نبوت ۲ ((نبوت خاصه ۱ / ۱۴ - اسماعیل))

اسماعیل (ع)

قرآن . ((و در این کتاب از اسماعیل یاد کن زیرا که او درست وعده و فرستاده ای پیامبر بود. و زکات فرمان می داد و همواره نزد پروردگارش پسندیده (رفتار) بود)). - امام صادق (ع) : اسماعیلی که خدای عزوجل در کتاب خود فرموده است : ((در این کتاب از اسماعیل یاد کن . فرزند ابراهیم نیست . پیامبران بود که خداوند عزوجل او را به سوی قومش فرستاد و آن ها او را گرفتند و پوست سر و رویش را کردند. وی آمد و گفت : خداوند مرا نزد تو فرستاده است , هر دستوری که می خواهی به من بده . او گفت : من به آن چه با حسین (ع) می شواقتدا می کنم . - اسماعیل , فرستاده ای پیامبر بود. قومش بر او مسلط شدند و پوست سر و صورتش را کردند.

پروردگار جهانیان آمد و گفت : پروردگارت تو را سلام می رساند و می گوید: آن چه را باتو شد دیدم . تو اطاعت کنم . به من بده . علی (ع) سرمشق من است . - امام رضا(ع) به سلیمان جعفری فرمود : آیا می دانی چرا اسماعیل را صادق الوعد(خوش قول) گفته اند؟ عرض کردم : نه . فرمود : با مردی وعده کرده بود و یک سال به انتظار او نشست . - در تفسیر قمی , ذیل آیه ((واذکر فی الکتاب اسماعیل انه کان صادق الوعد)) آمده است که امام فرمود: اسماعیل وعده ای گذاشت و یک سال منتظر طرف نشست . اسماعیل پسر حزقیل است . علامه طباطبائی رضوان الله علیه بعد از نقل این حدیث می گوید : وعده ای که آن جناب داد - که در جای خود منتظر دوستش بماند مطلق بود یعنی مقید نکرده بود که یک ساعت یا یک روز یا فلان مدت برایش صبر کند. ساخت تا به وعده مطلق (و بدون سر رسید) خود وفا کند و در همان جایی که به دوستش وعده داده بود چندان بایستد تا وی برگردد. صفت وفا و پایبندی به قول و قرار, مانند دیگر صفات نفسانی مثل محبت و خواست و عزم و ایمان و اعتماد و تسلیم , مراتب مختلفی دارد که بر حسب اختلاف مراتب علم و یقین متفاوت می شود. یک مرتبه از ایمان با هر خطا و گناهی می سازد و آن پایین ترین مرتبه ایمان است و همین مرتبه پیوسته رشد می کند و خالص و خالص تر می شود تا جایی که از هر گونه شرک خفی و ناپیدایی پاک می گردد و در نتیجه , دل به چیزی جز خدا تعلق پیدانمی کند, حتی التفاتی هم به غیر او نمی نماید و این عالیترین مرتبه ایمان است , وفای به وعده نیز دارای مراتب است . مراتب آن این است که قول بدهد مثلا یک یا دو ساعت در جایی منتظر بماند و چون کار دیگری برایش پیش آمد, از آن جا برود. وفای به عهد عرفا بر این صدق می کند. این مرتبه بالاتر این است که آن قدر منتظر بایستد تا با فرارسیدن شب یا امثال آن معمولا دیگر امیدی به آمدن طرف نباشد. در این صورت اطلاق وعده با یاس از آمدن مقید می شود باز بالاتر از این مرتبه , آن است که آن قدر منتظر بماند تا دوستش بیاید هر چند زمان انتظار به درازا کشد. نفوس قوی که مراقب گفتار و کردار خود هستند, هیچ وقت قولی نمی دهند مگر این که بتوانند به آن عمل کنند و همین که قولی دادند, هیچ مانعی آن ها را از به کار بستن آن باز نمی دارد. در روایت آمده است که پیامبر(ص) درمکه به یکی از اصحاب خود قول داد که نزدخانه کعبه منتظرش بماند تا برگردد. در پی کار خود رفت و قول و قرار را که با پیامبر

داشت از یاد برد. در آن جا منتظر وی ماند تا این که یکی از مردم متوجه موضوع شد و به آن مرد خبر داد و او آمد و از پیامبر عذرخواهی کرد. آری، این مقام صدیقین است که هیچ سخنی نگویند، مگر آن چه که بدان عمل کنند.

نبوت ۲ / ۱ ((خاصه ۱۵)) الیاس .

الیاس (ع).

قرآن . ((و الیاس از پیامبران بود. گفت : آیا پروا نمی کنید؟ آیا بعل را (به خدایی) می خوانید و بهترین آفرینندگان را و می گذارید؟ خدا را که پروردگار شما و پروردگار نیاکان شماست . تکذیب کردند و آنان از احضار شدگانند. مخلص خدا. گذاشتیم . را پاداش می دهیم . ((و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس ، همگی از صالحانند)). - پیامبر خدا(ص) : بر شما باد خوردن کرفس ، زیرا که آن خوراک الیاس و الیسع و یوشع بن نون بوده است . گفتاری درباره داستان الیاس (ع) . ۱ - داستان او در قرآن . در قرآن کریم نام الیاس (ع) جز در این جاو در سوره انعام که از هدایت پیامبران یاد می کند و می فرماید : ((و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس همگی از صالحان بودند))، در جای دیگر ذکر نشده است . این سوره از سرگذشت او تنها همین مطلب را بیان کرده است که وی قومی را که بعل می پرستیدند، به بندگی خداوند فراخواند و از میان آن ها عده ای به او ایمان آوردند و مؤمنانی مخلص شدند و دیگران که اکثریت مردم را تشکیل می دادند، آن بزرگوار را تکذیب کردند و آنان از احضار شدگانند. خداوند سبحان در سوره انعام از او همان مدح و ستایشی را به عمل آورده که نسبت به عامه پیامبران کرده است و در این سوره بابرش مردنش از بندگان مؤمن و نیکوکار خویش وی را مدح کرده و با سلام بر او درود فرستاده است ، بنابر قرائت مشهور ((سلام علی ال یاسین)). ۲ - احادیث درباره الیاس . درباره الیاس (ع) اخبار گوناگون ناهمسازی وارد شده و این مطلب درباره غالب اخباری که در داستان های پیامبران آمده و باز گو کننده امور عجیب و شگفت آور می باشند، صادق است . ابن مسعود روایت شده که الیاس همان ادریس است . پیامبر(ص) روایت شد که خضر همان الیاس است . روایت شده که الیاس زنده است و تا زمانی که اولین نفخه در صور دمیده شود همچنان زنده است و نمی میرد. نقل شده است که الیاس از خداوند خواست تا وی را از دست قومش آسوده گرداند و خداوند مرکبی به شکل اسب و به رنگ آتش برایش فرستاد و الیاس روی آن پرید و رفت و خداوند بر او پر و نورپوشاند و لذت خوراک و آشامیدنی را از او گرفت و در شمار فرشتگان در آمد. شده که الیاس صاحب کوه ها و دشت هاست و او همان کسی است که خداوند وی را ذوالنون نامیده است . صحراهاست و خضر گماشته شده بر کوه ها. نقل شده است که الیاس پیامبر(ص) را در یکی از سفرهایش دیدار کرد و باهم به گفتگو نشستند و سپس مانده ای از آسمان برای آن دو فرود آمد و هر دو از آن خوردند و به من هم خوراندند و سپس الیاس از رسول خدا و من خداحافظی کرد و او را دیدم که بر بالای ابرها به طرف آسمان رفت . مطالب دیگری از این قبیل . در برخی اخبار شیعه آمده است که الیاس زنده و جاودانه است ، اما این اخبار ضعیف هستند و ظاهر آیات داستان الیاس این مطلب را تایید نمی کند. در کتاب بحار، ذیل داستان الیاس ، از ((قصص الانبیاء)) به سند خود از صدوق و او به سندش از وهب بن منبه - این حدیث را ثعلبی نیز در ((العرائس)) از ابن اسحاق و دیگر علمای اخبار مفصل تر آورده است - حدیث بسیار مفصلی آمده که خلاصه اش بدین شرح است : بعد از تجزیه شدن سلطنت بنی اسرائیل و تقسیم آن در میان ایشان ، یکی از تیره های بنی اسرائیل به بعلبک کوچ کرد. این تیره پادشاهی داشتند که بتی به نام بعل می پرستید و مردم را به عبادت آن وادار می کرد. او زن بدکاره ای داشت که قبل از وی با هفت پادشاه دیگر ازدواج کرده و نود فرزند زاییده بود. هر وقت پادشاه به جایی می رفت این زن را جانشین خود می کرد تا در بین مردم حکم براند. کاتبی داشت مؤمن و دانشمند که سیصد تن از مؤمنانی را که همسر پادشاه قصد کشتن آنان را داشت از دست او نجات داده بود

در همسایگی کاخ پادشاه، مرد مؤمنی می زیست که باغی داشت و پادشاه به این همسایه خود احترام می گذاشت و او را گرامی می داشت. یک بار در غیاب پادشاه، زن او این همسایه مؤمن را به قتل رسانید و باغ او را غصب کرد. پادشاه برگشت و از جریان باخبر شد، زنش را مورد عتاب و سرزنش قرار داد. بهانه ها شاه را راضی کرد. متعال سوگند یاد کرد که اگر توبه نکنند، از آن دوانتقام می گیرد. فرستاد تا به عبادت و بندگی خدا دعوتشان کند و او به پادشاه و زنش خبر داد که خداوند چنین سوگندی خورده است. قصد شکنجه و قتل او را کردند. به صعب العبورترین کوهی که در آن جا بود، فرار کرد و هفت سال در آن جا به سر برد و از گیاهان و میوه درختان سد جوع می کرد. در این میان، خداوند یکی از فرزندان شاه را که بسیار دوستش می داشت، به مرضی مبتلا کرد. برای شفای فرزند به بلع متوسل شد، اما نتیجه ای نگرفت. از تو در خشم است. را نزد الیاس فرستاد تا با فریب و خدعه او را دستگیر کنند. فرورستاد و همه را سوزاند. افراد شجاع و دلاور خود را به همراه آن کاتب مؤمن روانه کرد. همراه او رفت. دنیا برد و غم مرگ او پادشاه را از الیاس بی خبر ساخت و الیاس سالم به محل خود بازگشت. چون مدت اختفای الیاس به درازا کشید، از کوه پایین آمد و در منزل مادر یونس بن متی پنهان شد. یونس در آن هنگام کودکی شیرخوار بود. شش ماه دوباره الیاس به کوه رفت و دست بر قضا بعد از رفتن او، یونس در گذشت. جستجوی الیاس بیرون رفت و او را پیدا کرد و از وی خواهش و التماس کرد و الیاس هم دعا نمود و خداوند با دعای او یونس را زنده کرد. الیاس از خداوند خواست تا از بنی اسرائیل انتقام گیرد و باران را بر آنان نباراند. مستجاب شد و خداوند بنی اسرائیل را گرفتار قحطی و خشکسالی کرد. ستوه آورد و آنان از کرده خود پشیمان شدند و نزد الیاس آمده توبه کردند و تسلیم شدند. دعا کرد و خداوند بر آنان باران فرستاد و ایشان را سیراب و زمین هایشان را زنده کرد. شدن دیوارها و نبود بذر غله به الیاس شکایت کردند. بده نمک بکارند و خداوند از آن برایشان نخورد و یانید، همچنین شن بکارند و از آن شن هم برایشان ارزن رویانند. پس از آن که خداوند گرفتاری را از آنان برطرف ساخت، پیمان شکنی کردند و به حالتی بدتر از حالت نخست خود بازگشتند. الیاس را دلتنگ ساخت و از خداوند خواست تا او را از شر آنان خلاص کند. او فرستاد و الیاس روی آن پرید و خداوند او را به آسمان بالا برد و به وی بال و پر و نور داد و در شمار فرشتگان درآمد. پس از آن، خداوند دشمنی را بر آن پادشاه و همسرش مسلط ساخت و او به سوی آن دو حرکت کرد و بر آنان غلبه کرد و هر دو را کشت و لاشه آن ها را در باغ همان مرد مؤمنی انداخت که پادشاه و زنش او را کشته و باغش را غصب کرده بودند. چنانچه شما خواننده عزیز در داستانی که این روایت آورده است دقت کنید، در ضعیف بودن آن شک نخواهید کرد.

نبوت ۲ / ۱ ((خاصه ۱۶)) یسع .

یسع (ع).

قرآن . ((و اسماعیل و یسع و ذوالکفل را به یاد آور (که) همه از نیکانند)). ((و اسماعیل و یسع و یونس و لوط، که جملگی را برجهانیان برتری دادیم)). - امام رضا (ع) - در مباحثه خود با جاثلیق نصرانی - : یسع نیز همان کارهای عیسی (ع) را می کرد : روی آب راه می رفت ، مردگان را زنده می کرد، کور مادرزاد و پیس را شفا می داد، با این حال امتش او را به خدایی نگرفتند.

نبوت ۲ / ۱ ((خاصه ۱۷)) ذوالکفل .

ذوالکفل (ع).

قرآن . ((و اسماعیل و ادريس و ذوالکفل را (یاد کن) که همه از شکیبایان بودند. نمودیم ، چرا که ایشان از شایستگان بودند)). ((و اسماعیل و یسع و ذوالکفل را یاد کن که همه از نیکانند)). - امام جواد (ع) - در پاسخ به عبدالعظیم حسنی که پرسید نام

ذوالکفل چه بود و آیا از پیامبران مرسل بوده است یا نه - : خداوند متعال یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر فرستاد که سیصد و سیزده نفر آنان مرسل بودند و ذوالکفل یکی از آن مرسلین (ع) می باشد. داود(ع) می زیست و در میان مردم مانند داود قضاوت می کرد و جز برای خدای عزوجل خشم نگرفت . که خداوند متعال در کتاب خود از وی نام برده , آن جا که می فرماید : ((و یاد کن اسماعیل و یسع و ذوالکفل را که همه از نیکانند)). توضیح : امین الدین طبرسی می گوید : درباره ذوالکفل اختلاف نظر است . قتاده و مجاهد نقل شده که وی مردی صالح بود و پیامبر نبوده است , اما در برابر یکی از پیامبران متکفل شد که روزها را روزه بگیرد و شب ها را به عبادت سپری کند و هیچ گاه خشمگین نشود و به حق عمل کند و به این تعهد خود وفا کرد و خدا هم از او قدردانی نمود. بوده و نامش ذوالکفل است . خداوند ماجرای او را به تفصیل بازگو نکرده است . از ابن عباس نقل شده که ذوالکفل , همان الیاس است . نامیده شد که به معنای صاحب دو چندان است , زیرا چون عمل او برتر و ارزشمندتر بود, ثواب کارهای او دو برابر ثواب کارهای دیگر مردمان روزگارش بود. الیاس بوده نه آن یسعی که خداوند در قرآن نام برده است . شد که اگر توبه کند, به بهشت رود و در این باره نوشته ای هم به او داد و پادشاه توبه کرد. بود ولی به خاطر این کارش ذوالکفل نامیده شد. کفل در لغت به معنای خط است . در کتاب النبوه به سندش از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی نظیر آن چه گذشت ذکر شده است . بیضاوی گفته است : مقصود از ذوالکفل , الیاس است و به قولی , یوشع و به قولی هم , زکریا. بعضی مورخان گفته اند : او بشرین ایوب صابراست . یسع می باشد. یوشع است و در آن جا توضیحاتی دادیم . تبعیت از اکثر مورخان او را در این مرتبه آوردیم , هرچند از خبر چنین پیداست که وی بعد از سلیمان (ع) بوده است . و الیاس و ذوالکفل و ایوب بعد از سلیمان (ع) و پیش از مسیح (ع) می زیسته اند. ثعلبی در کتاب العرائس می گوید : بعضی گفته اند : ذوالکفل همان بشرین ایوب صابر است که خداوند بعد از پدرش او را به سرزمین روم فرستاد و رومیان به او ایمان آوردند و تصدیقش کردند و از او پیروی نمودند. جهاد داد, اما پیروانش از جهاد ترسیدند و اظهارضعف کردند و گفتند : ای بشر, ما مردم , زندگی رادوست داریم و از مرگ خوشمان نمی آید و در عین حال خوش نداریم خدا و رسولش را نافرمانی کنیم . پس , اگر ممکن است از خدای متعال بخواه تا عمرهای ما را دراز گرداند و ما را نمیراند, مگر آن گاه که خودمان بخواهیم تا او را عبادت کنیم و بادشمنانش بکنیم . خواهش بزرگی از من کردید و بار بسیار گرانی بردوش من نهادید. سپس بشر برخاست و نماز خواند و دعا کرد و گفت : بار خدایا, به من دستور دادی با دشمنانت جهاد کنم و تو می دانی که من اختیار کسی جز خودم را ندارم و قوم من خواهشی از من کرده اند که تو بهتر از من می دانی چیست . مؤاخذه مفرما. می برم و از کیفر تو به عفو و بخششت . به او وحی فرمود که : ای بشر, من سخن قوم تو را شنیدم و آن چه را از من خواستند به آنان دادم . عمرهایشان را دراز کردم به طوری که نخواهند مرد, مگر هر زمان که خودشان بخواهند. مطلب را برای آنان تکفل کن . آنان رساند و بدین سبب ذوالکفل نامیده شد. از آن پس , آن مردم زاد و ولد کردند و تعدادشان زیاد شد, به طوری که شهرهایشان دیگر گنجایش آن ها را نداشت و زندگی بر آنان تیره و تلخ شد و از فراوانی جمعیت خویش به ستوه آمدند. خواهش کردند تا از خدای متعال بخواهد آنان را به عمرهای مقدرشان بازگرداند. وحی فرمود که : سرانجام قوم تو دانستند که انتخاب من برای آنان , بهتر از انتخاب آنان برای خودشان است ؟ آن گاه , آنان را به عمرهای مقدرشان برگرداند و به اجلشان مردند. به همین دلیل جمعیت رومی ها چندان زیاد شد که گفته می شود : پنج ششم جمعیت دنیا را رومی هاتشکیل می دهند و علت نامگذاری آن ها به رومی این است که منسوب به نیایشان روم بن عیص بن اسحاق بن ابراهیم (ع) هستند. بشرین ایوب , تمام عمر خود را در شام به سر برد و همان جا در گذشت . سید بن طاوس در سعد السعود گفته است : گفته شده که وی در برابر خدای متعال جل جلاله متکفل و متعهد شد که از دست قومش خشمگین نشود و از این رو ذوالکفل نامیده شد. یکی از پیامبران متکفل شد که هیچ گاه عصبانی نشود و ابلیس به طرق مختلف سعی کرد او را به خشم آورد, اما نتوانست . زیرا به قولی که به پیامبر زمان خویش داد و متکفل شد که هیچ گاه خشم

نگیرد، وفا کرد.

نبوت ۲ / ۱ ((خاصه ۱۸)) لقمان .

لقمان (ع).

قرآن . ((و براستی ، لقمان را حکمت دادیم که : خدا را سپاس بگزار و هر که سپاس بگزارد، در حقیقت برای خود سپاس می گزارد و هر کس کفران ورزد، همانا خداوند بی نیاز ستوده است)). - شیخ طبرسی : در تفسیر آمده است که خواجه لقمان او را صدا زد و گفت : گوسفندی ذبح کن و بهترین عضو آن را برایم بیاور. گوسفندی سر برید و دل و زبانش را برای خواجه اش برد. گفت : این دو عضو هر گاه پاکیزه باشند، پاکیزه ترین چیزند و هر گاه ناپاک شوند، ناپاکترین چیز هستند. - پیامبر خدا(ص) : حقیقتی را بگویم : لقمان پیامبر نبود، اما بنده ای بود که زیاده اندیشید و یقینی نیکو و راستین داشت . را دوست می داشت و خدا هم دوستدار او شد و نعمت حکمت را به وی ارزانی داشت . نیمروزی در حالی که خوابیده بود، ندایی به او رسید که : ای لقمان ، آیا می خواهی خداوند تو را خلیفه خود در روی زمین کند تا میان مردم به حق حکم کنی ؟ لقمان در جواب آن ندا گفت : اگر پروردگارم مرا مخیر سازد، عافیت رامی پذیرم و بلا (و گرفتاری) را نمی پذیرم . اگر او اراده کرده که مرا خلیفه گرداند، به جان و دل می پذیرم ، زیرا می دانم که اگر این کار را با من بکند خودش هم مرا کمک و نگهداری می کند. فرشتگان که لقمان آن ها را نمی دید، گفتند : چرا، ای لقمان ؟ گفت : زیرا داوری سخت ترین و دشوارترین منزلگاه هاست و ظلم از هر سو آن را فرا می گیرد. امید نجات دارد (نه یقین به آن) و اگر راه خطایماید راه بهشت را اشتباه پیموده است . کسی در دنیا خوار و بی نام و نشان باشد و در آخرت شریف و آبرومند بهتر است ، از این که در دنیا شریف و ارجمند باشد و در آخرت خوار و بی مقدار و کسی که دنیا را بر آخرت برگزیند، دنیا از دستش می رود و به آخرت هم نمی رسد. فرشتگان از منطق و گفتار زیبای او به شگفت آمدند. خواب به او حکمت داده شد و چون از خواب بیدار شد، سخنان حکمت آمیز می گفت و برای داود، حکیمانه وزارت می کرد. خوشا به حالت ای لقمان ، حکمت به تو داده شد و بلا- و گرفتاری (خلافت و داوری میان مردم) از تو برداشته شد. - امام صادق (ع) - در پاسخ به سؤال حماد از لقمان و حکمت او - : به خدا قسم که حکمت ، به سبب شرافت خانوادگی یا مال و ثروت یا زن و فرزند یا قدرت جسمی و یا زیبایی ، به لقمان داده نشد. و با نشاط، پارسا، خاموش و آرام ، ژرف اندیش ، پر تفکر، تیزبین ، پندآموز از عبرت ها. روز نخوابید، هیچ کس او را در حال قضای حاجت یا شستشوی بدنش ندید، زیرا به شدت با حیا و ژرف اندیش و مراقب حرکات و سکانات خویش بود. هرگز از چیزی نخندید، چون می ترسید گناه باشد. هرگز عصبانی نشد، هرگز با کسی شوخی نکرد، هیچ گاه برای دست یافتن به چیزی از دنیا شاد نشد و برای از دست دادن چیزی از آن اندوهگین نگشت . زنان بسیاری گرفت و فرزندان بسیاری به دنیا آورد، اما بیشتر آنان پیش از او به سرای آخرت شتافتند و او بر مرگ هیچ یک از آنان نگریست . که با هم بحث یا کتک کاری می کردند نگذشت ، مگر این که آن دو را آشتی داد و با رفتن او با یکدیگر دوست شدند. مگر آن که معنای آن سخن و گوینده اصلیش را از او پرسید. می کرد، بر قاضیان و پادشاهان و دولتمردان وارد می شد و برای قاضیان از این که به چنان شغل خطرناکی گرفتار آمده اند، دلسوزی می کرد و نسبت به پادشاهان و دولتمردان که به سلطنت و قدرت دل بسته و از خدای بی خبر شده اند اظهار ترحم می نمود. او عبرت می گرفت و عواملی را که با آن بر نفس خود چیره آید و به وسیله آن ها با هوس خویش بجنگد و از شیطان دوری کند، می آموخت . با اندیشیدن مداوم می کرد و نفسش را با عبرت ها و به جایی سفر نمی کرد، مگر این که برایش سودمند باشد. عصمت و مصونیت از گناه ارزانی شد. خدای تبارک و تعالی در نیمروزی که چشم ها با خواب نیمروزی آرام گرفته بود، به دسته ای از فرشتگان دستور داد، به طوری که لقمان

صدایشان را بشنود و خودشان را نبیند، او را ندا دهند و گویند: ای لقمان، آیا می‌خواهی خداوند تو را خلیفه خود در زمین قرار دهد تا میان مردم داوری کنی؟ لقمان گفت: اگر خداوند مرا به این کار فرمان دهد با جان و دل می‌پذیرم، چون اگر او این کار را با من بکند، خودش هم مرا کمک می‌کند و نحوه داوری را تعلیم می‌دهد و از خطا نگه‌م می‌دارد، ولی اگر انتخاب رابه من واگذارد من کنج عافیت را اختیار می‌کنم. فرشتگان گفتند: ای لقمان، چرا این حرف را زدی؟ گفت: زیرا داوری میان مردم، ازدشوارترین و پرفتنه و پر بلاترین منزلگاه‌های دین است. و ظلم و حق‌کشی از هر سو آن را در میان دارد و کسی که عهده دار این منصب می‌شود، از دو حال خارج نیست: اگر مطابق حق داوری کند در این صورت جا دارد که به سلامت رهد و اگر خطا کند راه بهشت را خطا پیموده است. ناتوان باشد، در قیامت راحت تر می‌تواند رئیس و آقا و ارجمند باشد و کسی که دنیا را بر آخرت برگزیند، هر دوی آن‌ها را می‌بازد، چون دنیایش تمام می‌شود و به آخرت هم نمی‌رسد. امام فرمود: فرشتگان از حکمت لقمان شگفت زده شدند و خداوند رحمان گفتار و منطق او را پسندید. رفت، خداوند حکمت را بر وی نازل کرد و از سر تاپایش را غرق حکمت نمود و او همچنان در خواب بود و خداوند پوششی از حکمت بر وی پوشاند و وقتی بیدار شد حکیم ترین مردم روزگارش شده بود و میان مردم می‌آمد و سخنان حکیمانه می‌گفت و حکمت منتشر می‌کرد. امام صادق (ع) فرمود: پس از آن که حکم خلافت به لقمان داده شد و او آن را نپذیرفت، خداوند به فرشتگان دستور داد و آن‌ها خلافت را به داود پیشنهاد کردند و داود آن را پذیرفت، بدون آن که شرطی را که لقمان کرده بود بیان کند. خداوند خلافت در زمین را به داود داد و بارها در این کار مبتلا و آزموده شد و هر بار دچار لغزش و خطا می‌شد. می‌بخشیدش. و با موعظه‌ها و سخنان حکیمانه و دانش بسیار خود او را اندرز می‌داد و داود به او می‌گفت: خوشا به حالت ای لقمان، حکمت به تو داده شد و به بلای خلافت گرفتار نشدی، اما به داود خلافت داده شد و به کار داوری و فتنه گرفتار آمد. امام صادق (ع) سپس این آیه را تلاوت کرد: ((وآن گاه که لقمان در مقام اندرز به فرزندش گفت: ای فرزندم، به خدا شرک نرزم، زیرا که شرک ستمی بزرگ است)) حضرت فرمود: لقمان فرزند خود را به مطالبی پند و اندرز داد، تا جایی که او روید و شکفت. ای حماد، از جمله اندرزهای او به فرزندش این بود که گفت: فرزندم، تو از همان روزی که به دنیاافتادی پشت به دنیا و رو به آخرت کردی. خانه ای که به سویش در حرکت هستی نزدیکتر به توست از خانه ای که در حال دور شدن از آن هستی. فرزندم، با دانایان همنشینی کن و زانو به زانو و آنان بزن، با آنان مجادله مکن که در نتیجه، دانش خود را از تو دریغ کنند. آن را دور مینداز تا در نتیجه سربار مردم باشی و آن چنان هم به دنیا مپرداز که به آخرت زیان رساند. آن قدر روزه بگیر که از شهوت تو جلوگیری کند و چندان روزه مگیر که تو را از نماز باز دارد، زیرا نمازت نزد خداوند محبوبتر از روزه است. فرزندم، دنیا دریایی ژرف است که مردمان بسیاری در آن ناپود شده اند. خود را ایمان قرار ده و بادبان‌ش را توکل و رهتوشه ات را تقوای خدا، اگر نجات یافتی به سبب رحمت و مهربانی خدا نجات یافته ای، و اگر هلاک شدی به سبب گناهان خودت هلاک شده ای. فرزندم، اگر در خردسالی ادب آموختی، در بزرگسالی از آن بهره مند خواهی شد و کسی که ادب را سرمایه و توانگری بدانند، بدان اهتمام ورزد و کسی که نسبت به ادب اهتمام ورزد، در راه آموختن آن خود را به رنج و زحمت اندازد و هر که در راه آموختنش رنج برد، سخت در پی آن برآید و هر که سخت در پی ادب برآید، به منافع آن برسد. ادب را خوی و عادت خود بگیر، زیرا با این کار جان‌نشین گذشتگان می‌شوی و جان‌نشین خود را سودمی‌رسانی و امیدوار به تو امید می‌بندد و بیمناک از صولت و ابهت تو می‌ترسد. ادب سستی و تبلی کنی و در طلب جز آن برآیی. اگر در امر دنیا شکست خوردی، مبادا در کار آخرت دچار شکست شوی. جایگاهش از دست دادی، بدان که در کار آخرت شکست خورده ای. خود زمانی را هم به تحصیل علم اختصاص بده، زیرا هیچ چیز مانند ترک علم، علم را ضایع نمی‌کند. گاه با افراد لجوج بحث علمی نکن. به جدال مپرداز. هیچ ستمگری همراهی و دوستی مکن، با هیچ گنهکار آلوده ای دوستی نکن و با هیچ شخصی که متهم به گناه و فساد است، رفاقت موزر و دانش خود را مانند پولت گنجینه و پنهان کن

فرزندانم، از خداوند چنان بترس که اگر در روز قیامت نیکی‌های جن و انس را با خود بیاوری، بازبیم آن داشته باشی که عذابت کند و به خداوند چنان امیدوار باش که اگر روز قیامت با گناهان جن و انس بیایی، باز امید به آمرزش او داشته باشی. فرزند لقمان به او گفت: ای پدر، چگونه طاقت و گنجایش چنین چیزی را داشته باشم، حال آن که مرا یک دل بیش نیست؟ لقمان به او فرمود: فرزندانم، اگر دل مؤمن را بیرون آورند و آن را بشکافند، در آن دو نور یافت می‌شود: نوری از بیم و نوری از امید. یک به وزن ذره ای سنگین تر از دیگری نخواهد بود. گفته است تصدیق می‌کند و هر که گفته‌های خدا را باور کند، آن چه را خدا فرمان داده است به کار می‌بندد و کسی که فرمان خدا را به کار نیندند، گفته‌ها را باور نکرده است. گواه بر دیگری می‌باشد. پس، کسی که صادقانه به خداوند ایمان بیاورد، خالصانه و بی‌ریا هم برای خدا کار می‌کند و کسی که خالصانه و بی‌ریا برای خدا کار کند، صادقانه به خدا ایمان آورده است. او می‌ترسد و کسی که از خدا بترسد، او را دوست هم دارد و کسی که او را دوست بدارد، فرمانش را پیروی می‌کند و کسی که فرمان او را پیروی کند، مستوجب بهشت و خشنودی خدا می‌شود و کسی که دنبال خشنودی خدا نباشد، از خشم و ناخشنودی خدا هم باکی ندارد. ناخشنودی او. فرزندانم، به دنیا اعتماد مکن و دلت را بدان مشغول مساز، زیرا خداوند هیچ آفریده‌ای نیافریده است که در نظر او خوارتر از دنیا باشد. که نعمت‌های دنیا را پاداش مطیعان قرار نداده و بلای آن را نیز کیفر نافرمانان در نظر نگرفته است؟ - امام باقر(ع): به لقمان گفته شد: کدام حکمت است که جامع همه حکمت‌های توست؟ گفت: این که خود را درباره چیزی که برایم ضمانت شده است، به زحمت نیندازم و آن چه را که به خود من واگذار شده است، ضایع نگردانم. - لقمان(ع): در مقام اندرز به فرزند خود: فرزندانم! اگر درباره مردن شک داری، خواب را از خودت بردار، اما بدان که هرگز توان این کار را نداری و اگر درباره رستخیز شک داری، بیدار شدن از خواب را از خودت بردار، لیکن بدان که هرگز نمی‌توانی چنین کنی. می‌بری که جان تو در اختیار غیر توست و خواب در حقیقت به منزله مرگ است و بیدار شدن پس از خواب به منزله برانگیخته شدن پس از مرگ. فرزندانم، نزدیک مشو که از تو دورتر می‌شود و دور مشو که خوار می‌شوی. خود را دوست دارد، مگر آدمیزاد که همتای خویش را دوست نمی‌دارد ((۱۸))! احسان [کالای] خود را جز به کسی که خواهان آن است عرضه مدار. همچنان که هیچ‌گاه میان گوسفند و گرگ دوستی برقرار نمی‌شود، میان نیکوکار و بدکار نیز دوستی وجود ندارد. لاجرم مقداری از آن به بدن او می‌چسبد، همچنین کسی که با گنهکار آمیزش کند، برخی از راه‌های او رایاد می‌گیرد. ناسزا شنود، کسی که به جای بدنام قدم گذارد، مورد تهمت و سؤ ظن قرار گیرد. همنشین می‌کند، سالم نمی‌ماند. خود را نداشته باشد، پشیمان می‌شود. فرزندانم، صد دوست بگیر و یک دشمن بگیر. فرزندانم، در حقیقت تو را بهره‌ای است و خوبی. بهره‌ات همان دین توست و خویت، طرز رفتار میان مردم. نیکو را فراگیر. فرزندانم، بنده نیکان باش و فرزند بدان مباش. فرزندانم، امانت پرداز باش، تا دنیا و آخرت سالم بماند. را دوست ندارد. به مردم چنان وانمود مکن که از خدا می‌ترسی. - نیز در مقام موعظه به فرزندش: فرزندانم، پیش از تو مردم برای فرزندانشان جمع کردند اما نه آن چه جمع کردند باقی ماند و نه آنان که برایشان جمع کردند. ماموری کاری انجام دهی و در مقابل آن، وعده‌مزدی به تو داده‌اند. مزدت را کامل بگیر. مباش که در کشتزاری سرسبز افتاده و آن قدر چریده است که پروار گشته و مرگش در همان پروار شدن اوست. رودخانه‌ای بدان که از آن می‌گذری و پشت سر می‌گذاری و دیگر هرگز به سوی آن بر نمی‌گردی. آن را خراب کن و آبادش مساز، زیرا که مامور به ساختن آن نیستی. خدای عزوجل بایستی، از چهار چیز بازخواست خواهی شد: از جوانیت که چگونه به پیری رساندی و از عمرت که در چه راه گذراندی و از مالت که از چه راه به دست آوردی و در چه راه خرج کردی. پس خود را برای آن روز آماده ساز و برای این پرسش‌ها، پاسخی فراهم کن. دست داده‌ای اندوه‌مخوره، زیرا اندک دنیا چندان نمی‌پاید و بسیار آن مایه فتنه و بلاست. هوش باش، و در کار خویش بکوش و پرده (غفلت) از چهره (دل) خود کنار زن و احسان و نیکی پروردگارت را بجوی و در دلت هر دم توبه کن و پیش از آن که آهنگ تو شود و ایامت به سر آید و مرگ میان تو

و خواسته هایت حایل شود، در استفاده از فرصتی که داری بشتاب . - نیز در اندرز به فرزندش - : فرزندم ، از بی حوصلگی و بدخویی و کم صبری بهره‌یزه زیراهیچ دوستی تحمل این خصالت ها را ندارد. کارهایت خود را به تانی و آرامش پایبند گردان و بر تحمل زحمات (یا بار هزینه های) برادران شکیاساز و با همه مردم خوش اخلاق باش . فرزندم ، اگر (از مال دنیا) چیزی نداری که با آن به خویشانت رسیدگی کنی و به برادرانت ببخشی ، دست کم خوش خوبی و خوشرویی (با آنان) را از دست مده ، زیرا کسی که اخلاق خوش داشته باشد، نیکان او را دوست بدارند و بدکاران از وی دوری کنند. گوارا شود. باشی ، چشم طمع از آن چه مردم دارند برکن ، چرا که انبیا و صدیقان اگر به آن مقامات رسیدند از آن رو بود که رشته طمع بریدند.

نبوت ۱ / ۲ ((خاصه ۱۹)) اشمویل .

اشمویل (ع).

قرآن . ((آیا از سران بنی اسرائیل پس از موسی خبر نیافتی آن گاه که به پیامبری از خود گفتند : پادشاهی برای ما بگمار تا در راه خدا پیکار کنیم . جنگیدن بر شما مقرر گردد، چه بسا پیکار نکنید. چرا در راه خدا نجنگیم با آن که ما از دیارمان و از نزد فرزندانمان بیرون رانده شده ایم . بر آنان مقرر شد، جز شماری اندک از آنان ، همگی پشت کردند و خداوند به حال ستمکاران داناست . به آنان گفت : در حقیقت ، خداوند طالوت را بر شما به پادشاهی گماشته است . پادشاهی باشد با آن که ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم و به او از حیث مال گشایشی داده نشده است ؟ پیامبرشان گفت : در حقیقت ، خدا او را بر شما برتری داده و او را در دانش و نیروی بدنی بر شما برتری بخشیده است و خداوند پادشاهی خود را به هر کس که بخواهد می دهد. پیامبرشان بدیشان گفت : در حقیقت ، نشانه پادشاهی او این است که آن صندوق (عهد) که در آن آرامش خاطر از جانب پروردگارتان است و بازمانده ای از آن چه خاندان موسی و خاندان هارون (در آن) بر جای نهاده اند - درحالی که فرشتگان آن را حمل می کنند - به سوی شما خواهد آمد. (رویداد) نشانه ای است . بیرون شد، گفت : خداوند شما را به وسیله رودخانه ای خواهد آزمود. نیست و هر کس از آن نخورد، قطعاً او از (پیروان) من است ، مگر کسی که با دستش کفی برگیرد.

جز اندکی از آن ها، از آن نوشیدند و هنگامی که طالوت با کسانی که همراه وی ایمان آورده بودند از آن نهر گذشتند، گفتند : امروز ما را یارای مقابله با جالوت و سپاهیانست نیست . داشتند، گفتند : بسا گروهی اندک که ، به اذن خدا، بر گروهی بسیار پیروز شدند و خداوند با شکیبایان است . و هنگامی که با جالوت و سپاهیانش رو به رو شدند، گفتند : پروردگارا، بر دل های ما شکیبایی فرو ریز و گام های ما را استوار بدار و ما را بر گروه کافران پیروز فرمای . جالوت را کشت و خداوند به او پادشاهی و

حکمت ارزانی داشت و از آن چه می خواست به او آموخت و اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نمی کرد، قطعاً زمین تباہ می گردید، ولی خداوند نسبت به جهانیان تفضل دارد)). - در تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه ((اذقوا لنبی منہم)) آمده است: درباره این پیامبر اختلاف نظر است: از سدی نقل شده که نام او. شمعون بن صفیه از فرزندان لایوی پسر یعقوب است. بن افرائیم بن یوسف بن یعقوب است. مفسران گفته اند: او اشمویل است که به عربی اسماعیل می گویند. باقر(ع) روایت شده است. - در تفسیر قمی آمده است: پدرم از نصران یحیی حلی از هارون بن خارجه از ابوبصیر از امام باقر(ع) روایت می کند که آن حضرت فرمود: بعد از موسی، بنی اسرائیل دامن خود را به گناهان آلودند و دین خدا را تغییر دادند و از فرمان پروردگارشان سرپیچی کردند. پیامبری بود که به ایشان امر و نهی می کرد، اما بنی اسرائیل از او اطاعت نمی کردند. روایت شده که این پیامبر ارمیای نبی بوده است. - لذا خداوند جالوت را که از قبطن بود برایشان مسلط ساخت و او بنی اسرائیل را به خواری کشاند و مردانشان را کشت و آنان را از خانه و کاشانه شان آواره کرد و اموال و دارایی هایشان را ستاند و زنانشان را به کنیزی گرفت. و گفتند: از خدا بخواه پادشاهی برای ما بگمارد تا در راه خدا بجنگیم. خانواده از بنی اسرائیل بود و پادشاهی حکومت در خانواده ای دیگر و خداوند نبوت و پادشاهی را در یک خانواده از آنان جمع نکرده بود. دلیل گفتند: ((برای ما پادشاهی بگمار تا در راه خدا بجنگیم)) پیغمبرشان به آنان گفت: ((اگر جنگیدن بر شما مقرر شود چه بسا که پیکار نکنید. گفتند: چرا در راه خدا نجنگیم با آن که ما از دیارمان و از نزد فرزندانمان بیرون رانده شده ایم)). و همان طور شد که خداوند تبارک و تعالی فرمود: ((پس هنگامی که جنگ بر آنان مقرر شد، جز شماری اندک از آنان بقیه پشت کردند. پیامبرشان به ایشان فرمود: ((خداوند طالوت را بر شما به پادشاهی گماشته است)). موضوع ناراحت شدند و گفتند: ((چگونه او را بر ما پادشاهی باشد، با آن که ما به پادشاهی از اوسزوارتریم و او چندان ثروتی ندارد)). نبوت در خانواده لایوی و پادشاهی در دست فرزندان یوسف بود، در حالی که طالوت فرزند بن یامین، برادر تنی یوسف، بود و لذا نه از خانواده نبوت بود و نه از خانواده سلطنت. گفت: ((خدا او را بر شما برگزیده و در علم و قدرت جسمی فزونی داده است و خدا سلطنتش را به هر که بخواهد می دهد و خدا گشایشگر داناست. همه بنی اسرائیل تنومندتر و نیرومندتر و داناتر بودم تنها مال و ثروتی نداشت و بنی اسرائیل به فقیر بودن او خرده گرفتند و گفتند: ((از حیث مال گشایشی به او داده نشده است)). گفت: ((نشانه پادشاهی او این است که آن صندوق (عهد) که در آن آرامش خاطر از جانب پروردگارتان است و بازمانده ای از آن چه خاندان موسی و خاندان هارون در آن بر جای نهاده اند، نزد شما خواهد آمد که فرشتگان آن را حمل می کنند)). این صندوق همان صندوقی بود که خداوند آن را برای موسی فرستاد و مادرش او را در آن گذاشت و به دریا انداخت. بود و به آن تبرک می جستند. موسی رسید، الواح و زره خود و نشانه های نبوتی را که در اختیار داشت در آن صندوق نهاد و آن را به وصی خود یوشع سپرد. در میان بنی اسرائیل بود تا آن گاه که آن را خوار و خفیف کردند و بازیچه کودکان در کوی و برزن شد. تا زمانی که صندوق در میان بنی اسرائیل بود، آنان با عزت و شوکت به سر می بردند و همین که دامن به گناهان آلودند و به آن صندوق بی احترامی روا داشتند، خداوند آن را از میان ایشان برداشت، اما بعد از آن که چنان درخواستی از پیامبر خود کردند و خداوند طالوت را به پادشاهی آنان گماشت تا به همراه آنان بجنگد، خداوند صندوق را به آنان بازگرداند، چنان که می فرماید: ((و نشانه پادشاهی او این است که آن صندوق که در آن آرامشی از پروردگار شماست و باقیمانده ای از آن چه خاندان موسی و خاندان هارون در آن بر جای نهاده اند، نزد شما خواهد آمد که فرشتگان آن را حمل می کنند)). (راوی) گفت: مقصود از ((بقیه)) فرزندان پیامبران است. شماست)) زیرا صندوق میان صفوف دشمن و مؤمنان گذاشته می شد و از آن بادی خوشبو بیرون می آمد که چهره ای چون چهره انسان داشت. - نیز در تفسیر قمی آمده است: پدرم از حسن بن خالد از حضرت رضا(ع) برایم حدیث کرد که: ((سکینه)) بادی بهشتی بود که چهره ای چون چهره انسان داشت. مؤمنان و کافران گذاشته می شد، اگر شخصی از آن جلو می زد بر نمی گشت

تا این که یا کشته شود یا پیروز و هر که از آن باز پس می نشست کافر می شد و رهبر او را می کشت . وحی کرد که تنها کسی جالوت را می کشد که زره موسی بر تن او راست آید و او مردی است از فرزندان لاوی بن یعقوب (ع) به نام داود پسر اسی . اسی چوپان بود و ده پسر داشت که کوچکترین آنان داود بود . جنگ با جالوت فراخواند ، به اسی نیز پیغام داد که فرزندان را حاضر کن . یکایک آنان را پیش خواند و زره موسی را بر تنشان پوشاند . دیگر کوتاه . داری ؟ پاسخ داد : آری ، کوچکترینشان را در رمه گوسفندان گذاشته ام تا آن ها را بچرانند . خواست . سه پاره سنگ در راهش او را ندا دادند که : ای داود ، ما را بگیر . مردی دلاور و نیرومند بود و چون نزد طالوت آمد ، زره موسی را به او پوشاند و دید که اندازه اوست . پس طالوت با سپاهیان بیرون شد . آنان گفت : ای بنی اسرائیل ، ((خداوند شما را در این بیابان به نهری می آزماید)) . بیاشامد از حزب خدا نیست و هر که از آن نیاشامد و تنها کف دستی از آن بردارد ، از حزب خداست . چون بنی اسرائیل به نهر رسیدند ، خداوند آزادشان گذاشت تا هر یک از آنان مثنی آب بردارد اما ((جزاندکی از ایشان ، بقیه از آن نهر نوشیدند)) . کسانی که آب نوشیدند شصت هزار نفر بودند و این ، همچنان که خداوند فرموده ، امتحانی بود که بنی اسرائیل با آن آزمایش شدند . از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود : آن تعداد اندکی که آب نوشیدند و کف آبی هم برنداشتند ، سیصد و سیزده نفر بودند . بنی اسرائیل از رود گذشتند و چشمشان به سپاه جالوت افتاد ، کسانی که از نهر آب نوشیده بودند گفتند : ((امروز ما یارای مقابله با جالوت و سپاه او را نداریم)) و کسانی که نیاشامیده بودند گفتند : ((پروردگارا ، بر دل های ما شکیبایی فرو ریز و گام هایمان را استوار بدار و ما را بر کافران پیروز گردان)) . به روی جالوت ایستاد . جالوت سوار بر فیل بود و تاجی به سرداشت که بر پیشانی آن یاقوتی می درخشید و سپاهیانش مقابل او صف کشیده بودند . برداشت و به جناح راست سپاه جالوت پرتاب کرد . سنگ در هوا چرخید و روی آنان افتاد و همه گریختند . جناح چپ سپاه جالوت پرت کرد و سنگ در میان آنان افتاد و گریختند . پرتاب نمود که به دانه یاقوتی که در پیشانی (تاج) او بود خورد و آن را شکافت و به مغزش رسید و جنازه اش نقش بر زمین شد . متعال که می فرماید : ((پس ، به اذن خدا آنان را شکست دادند و داود ، جالوت را کشت . - ابن اثیر در الکامل می نویسد : پس از آن که الیاس از میان بنی اسرائیل رفت ، خداوند یسع رافرستاد و او تا زمانی که خدا خواست در میان آنان به سر برد و سپس از دنیارفت . رافرستاد و طالوت را پادشاه آنان کرد و صندوق رابه ایشان بازگرداند . به اشمویل چهارصد و شصت سال فاصله شد . از جمله داستان های اشمویل ، این است که چون روزگار سختی و بلا بر بنی اسرائیل به درازا کشید و دشمنان به (نابودی) آنان طمع بستند . خواستند برایشان پیامبری بفرستد تا در کنار او بجنگند . آن ها تنها یک زن حامله باقی مانده بود . پسری به دنیا آورد و نامش را اشمویل گذاشت که به معنای ((خدا دعایم را شنید)) است .

نبوت ۲ / ۱ ((خاصه ۲۰)) داود.

داود(ع).

قرآن . ((بر آن چه می گویند صبر کن و داود ، بنده ما را که دارای امکانات (متعدد) بود به یاد آور . کننده (به سوی خدا) بود . خلیفه گردانیدیم . زنه از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند . در حقیقت کسانی که از راه خدا به در می روند ، به سزای آن که روز حساب را فراموش کرده اند ، عذابی سخت خواهند داشت)) . ((هر آینه ، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد)) . - امام علی (ع) : خدای عزوجل به داود(ع) وحی کرد : اگر نبود که از بیت المال می خوری و با دست خود هیچ کار نمی کنی ، بنده خوبی بودی . خدای عزوجل به آهن وحی کرد : برای بنده ام ، داود نرم شو . آهن را برای او نرم کرد . یک زره می بافت و آن را به هزار درهم می فروخت . آن ها را به سیصد و شصت هزار درم فروخت و از بیت

المال بی نیاز شد. - امام صادق (ع) : خدای تبارک و تعالی به داود(ع) وحی فرمود : چه شده است که تو را تنهایی بینم ؟ عرض کرد : به خاطر تو، مردم را ترک کرده و آنان نیز مرا ترک کرده اند. شده است که تو را خاموش می بینم ؟ عرض کرد : ترس از تو، مرا خاموش ساخته است . چه شده است که تو را رنجور می بینم ؟ عرض کرد : عشق و محبت تو، مرا رنجور ساخته است . فرمود : چه شده است که تو را فقیر می بینم ، حال آن که تو را بهره مند ساخته ام ؟ عرض کرد : گزاردن حق تو، مرا فقیر کرده است . شده است که تو را خوار می بینم ؟ عرض کرد : عظمت وصف ناشدنی جلال تو، مرا خوار کرده است و این حق توست ای آقای من . جل جلاله فرمود : پس ، مژده بادا تو را به فضل من ، در آن روز که مرا ملاقات کنی ، هرچه دوست داشته باشی به تو بخشم . با اخلاق آنان بساز، اما در اعمال و کردارشان با آن همراهی مکن تا روز قیامت بدان چه از من خواهی دست یابی . - خدای عزوجل به داود(ع) وحی فرمود : ای داود، به من خوش باش و از یاد من لذت ببر و از نعمت مناجات با من برخوردار شو، زیرا به زودی خانه را از گنهکاران خالی کنم و لعنتم را بر ستمگران قرار دهم . - پیامبر خدا(ص) : خداوند عزوجل به داود(ع) وحی فرمود : ای داود، همچنان که آفتاب بر کسی که در آن بنشیند تنگ نمی آید، رحمت من نیز بر کسی که به آن در آید تنگ نیست و همچنان که فال بد به کسی که فال بد نزدیان نمی رساند، کسانی هم که فال بد می زنند از فتنه نجات نیابند. - روایت شده است که خداوند به داود(ع) وحی کرد : هرکس حبیبی را دوست بدارد، سخنش را باور می کند و هرکس به حبیبی انس گیرد، گفتارش را می پذیرد و کردارش رامی پسندد و هرکس به حبیبی اعتماد کند، به او تکیه می کند و هرکه مشتاق حبیبی باشد، در رفتن به سوی او می کوشد. آن یاد کنندگان است و بهشت من ، از آن فرمانبرداران و دیدارم از آن مشتاقان و من ویژه دوستداران و عاشقان هستم . - روایت شده است که داود(ع) تنها به صحرا رفت . داود، چه شده است که تو را یکه و تنها می بینم ؟ عرض کرد: الهی ، شوق دیدارت در من بالا-گرفته و میان من و خلقت حایل گشته است . خداوند به او وحی فرمود : به سوی آنان برگرد، زیرا اگر بنده گریز پایی را نزد من بیاوری ، نام تو را در لوح ، به نیکی ثبت می کنم . - امام صادق (ع) : خدای متعال به داود(ع) وحی فرمود : این پیام را به قومت ابلاغ کن که هیچ بنده ای از آنان نیست که او را به فرمانبری از خود فرمان دهم و فرمانم ببرد، مگر این که بر من است تا او را در راه طاعت خود یاری رسانم . پس اگر از من چیزی بخواهد، به او عطا کنم و اگر مرا بخواند جوابش دهم و اگر به من پناه آورد، او را پناه دهم و اگر از من بی نیازی طلبد، او را بی نیاز گردانم و اگر به من توکل کند، او را حفظ و نگهداری کنم و اگر همه آفریدگانم بر ضد او دسیسه کنند، من مکر خود را به سود او به کار برم . - پیامبر خدا(ص) : داود، عابدترین انسان ها بود. - مردم خیال می کردند داود دچار بیماری است و به عیادت او می رفتند، حال آن که او را چیزی نبود مگر شدت ترس از خدای متعال . - امام باقر(ع) : داود بر سرزمین های میان شامات تا بلاد اصطخر پادشاهی کرد و قلمرو پادشاهی سلیمان نیز چنین بود. - داود نبی - صلوات الله علیه - روزی در محراب خود بود که ناگاه کرم قرمز رنگ کوچکی از کنارش گذشت و رفت تا به محل سجده او رسید. گفت : این کرم چرا آفریده شده است ؟ خداوند به آن کرم وحی کرد : سخن بگو. داود

گفت : ای داود، آیا صدای پای مرا شنیده ای یا رد پایم را بر تخته سنگ دیده ای ؟

داود گفت : نه . جنیدن و نفس زدن و حرکت مرا می شنود و رد پایم را می بیند. - امام صادق (ع) : داود(ع) گفت : امروز خدا را چنان عبادتی کنم و چنان قرائتی بخوانم که هرگز چنان نکرده باشم . رفت و آن کرد (که گفت). پایان برد، ناگاه چشمش به قورباغه ای در محراب افتاد. عبادت و قرائتی که امروز به جای آوردی تو را خوش آمد؟ گفت : آری . تو را به اعجاب و اندازد، زیرا من در هر شب خداوند را هزار بار تسبیح می گویم که از هر تسبیحی سه هزار حمد و ستایش منشعب می شود. هوا آواز می دهد و من به گمان این که او گرسنه است برایش روی آب می آیم تا مرا بخورد بدون آن که هیچ گناهی کرده باشم . بحثی روایی . در در المنثور به یک طریق از انس و مجاهد و سدی و به چند طریق از ابن عباس ، داستان مراجعه دو متخاصم به داود(ع)، با

اختلاف در روایات، نقل شده است. روایت کرد و در العرائس و کتب دیگر هم روایت شده است. روایت را به این شرح آورده است. داود زیاد نماز می خواند. ابراهیم را بر من برتری دادی و او را خلیل خود کردی. گفتم. چیزهایی آموخیم که تو را به مانند آن نیازموده ایم. اگر بخواهی تو را هم می آمویم. ای خدا، مرا هم بیازما. روزی داود در محراب خود بود که ناگهان کبوتری افتاد. روزنه محراب پرید. روزنه نگاهی کرد ناگاه چشمش به زن اوریا بن حیان که مشغول شستن بدن خود بود افتاد و عاشق او شد و تصمیم گرفت با او ازدواج کند. یکی از جنگ ها فرستاد و دستور داد تا او پیشاپیش صندوقی که در آن سکنه بود، حرکت کند. چنین کرد و کشته شد. بعد از آن که عده زن اوریا به سر آمد، داود او را به زنی گرفت و با وی همبستر شد و سلیمان به دنیا آمد. شدند. نفر متخاصم هستیم که یکی از ما به دیگری زور گفته است - تا آن جا که می فرماید - و ایشان اندکند. آن گاه یکی از آن دو مرد به رفیقش نگاهی کرد و خندید. خداوند به صورت دو متخاصم نزد او فرستاده است، تا او را محکوم و به خطای داوریش آگاه سازند. داود توبه کرد و چندان گریست که از کثرت اشک هایش گیاه روید. سپس صاحب مجمع می گوید - و چه خوب می گوید - که در نادرستی این داستان شکی نیست، زیرا چنین چیزی به عدالت خدشه وارد می کند. چگونه ممکن است انبیای الهی، که امینان وحی او و سفیران میان او و خلقش هستند، متصف به صفت کسی باشند که شهادتش پذیرفته نمی شود و حالتی داشته باشند که مردم از شنیدن و پذیرفتن سخنان آنان گریزان شوند. این داستان از تورات گرفته شده، با این تفاوت که در تورات به گونه ای زشت تر و زننده تر آمده است ولی در روایات اسلامی اندکی حکم و اصلاح شده است. آن چه در تورات آمده به طور خلاصه چنین است: عصر بود که داود از تخت خود برخاست و بر بالای کاخ خود به قدم زدن پرداخت. زنی را دید که خود را می شست. بود. جو کند. حتی است. نزد وی آوردند و داود با او که از عادت ماهانه اش پاک شده بود همبستر شد و سپس زن به خانه اش برگشت و معلوم شد که حامله شده است. فرستاد و به داود خبر داد که حامله شده است. اوریا در سپاهی بود که داود برای جنگ با بنی عمون فرستاده بود. نامه ای نوشت و به او دستور داد اوریا را به نزد وی روانه کند. ماند. اوریا فرستاد. پیشاپیش جنگ سخت روانه کنید و خودتان از پشت سر او برگردید تا ضربه بخورد و بمیرد. یوآب این کار را کرد و اوریا کشته شد و خبر کشته شدنش به داود رسید. وقتی همسر اوریا از کشته شدن او خبردار شد، مدتی در عزای شوهرش ماتم گرفت و پس از پایان مدت عزاداری، داود فرستاد و او را به خانه خود آورد و او زن وی شد و برایش پسری زایید. کرده بود در نظر خداوند ناپسند آمد. و خداوند ناثان نبی را نزد داود فرستاد و نزد وی آمده او را گفت: در شهری دو مرد بودند یکی دولتمند و دیگری فقیر و دولتمند را گوسفند و گاوی نهایت بسیار بود. کوچک نبود که آن را خریده و پرورش داده بود و مسافری نزد آن مرد دولتمند آمد و او را حیف آمد که از گوسفندان و گاوان خود بگیرد تا به جهت مسافری که نزد وی آمده بود مهیا سازد و بره آن مرد فقیر را گرفته برای آن مرد که نزد وی آمده بود مهیا ساخت. فروخته شده به ناثان گفت: به حیات خداوند قسم کسی که این کار را کرده است مستوجب قتل است. چون که این کار را کرده و هیچ ترحم ننموده، بره را چهار چندان باید رد کند. ناثان به داود گفت: آن مرد تو هستی و خداوند تو را عتاب کرده می گوید: اینک من از خانه خودت بدی را بر تو عارض خواهم گردانید و زنان تو را پیش چشم تو گرفته به همسایه ات خواهم داد و او در پیش روی تمام اسرائیل و در نظر آفتاب با آنان خواهد خوابید، به سزای آن چه با اوریا و زن او کردی. داود به ناثان گفت: نزد خداوند گناه کرده ام. ناثان به داود گفت: خداوند نیز گناه تو را عفو نموده است که نخواهی مرد. کفر گفتن دشمنان خداوند شده ای، پسری نیز که برای تو زاییده شده است البته خواهد مرد. پسری را که زن اوریا برای داود زاییده بود مبتلا ساخت که سخت بیمار شد و در روز هفتم طفل بمرد. سلیمان را زایید. در کتاب عیون اخبار الرضا، در باب ((مجلس رضا(ع) نزد مامون و مباحثه اش با ارباب ادیان و عقاید)) آمده است: حضرت رضا(ع) به ابن جهم فرمود: پیشینیان شما درباره داود چه می گویند؟ ابن جهم گفت: می گویند داود در محرابش مشغول نماز بود که ابلیس به صورت زیباترین پرنده عالم در برابرش جلوه گر شد. برخاست تا آن

پرنده را بگیرد. خانه رفت و داود آن را دنبال کرد. پرید و داود هم روی بام رفت. اوریا بن حیان افتاد. خانه نگاه کرد ناگاه چشمش به زن اوریا افتاد که مشغول شستن خود بود. شد. بود. پیشاپیش صندوق روانه کند. صندوق حرکت کرد اما بر مشرکان پیروز شد و این امر بر داود گران آمد. که اوریا را همچنان جلوتر از صندوق حرکت دهد. امیر چنان کرد و اوریا کشته شد و داود با همسر او ازدواج کرد. راوی می گوید: حضرت رضا(ع) دستش را بر پیشانی خود زد و گفت: انا لله و انا الیه راجعون. به یکی از انبیای الهی نسبت بی اعتنایی به نمازش رامی دهید، به طوری که نماز را قطع می کند و در پی پرنده ای می رود و نسبت فحشا و قتل به او می دهید. ابن جهم عرض کرد: یا بن رسول الله، پس، گناه او چه بود؟ حضرت فرمود: وای بر تو! داود خیال می کرد که خداوند آفریده ای داناتر از او خلق نکرده است. و آن دو از دیوار محراب بالا رفتند. (مترس، ما دو مدعی هستیم که یکی از ما به حق دیگری تجاوز کرد. از حق دور شو و ما را به راه راست راهبر باش. شخص برادر من است. مرا یکمیش است و می گوید: آن را به من بسیار و در گفتار بر من غالب آمده است)). از مدعی بینه و شاهد بخواهد و یا رو به مدعی علیه کند و بگوید: تو چه می گویی؟ شتابزده داوری کردی گفت: ((قطعاً او در مطالبه میث تو (اضافه) بر میث های خودش، بر تو ستم کرده است)). اشتباه داود در همین بود که از راه و رسم داوری تجاوز کرد نه آن چیزی که شما می گوئید. نشنیده ای که خدای عزوجل می فرماید: ((ای داود، ما تو را در روی زمین خلیفه گردانیدیم، پس میان مردم به حق داوری کن. ابن جهم عرض کرد: یا بن رسول الله، داستان او با اوریا چیست؟ حضرت رضا(ع) فرمود: در زمان داود هرگاه زنی شوهرش می مرد یا کشته می شد، آن زن دیگر حق نداشت ازدواج کند. که خداوند عزوجل به او اجازه داد با زنی که شوهرش کشته شده ازدواج کند داود(ع) بود. حضرت وقتی اوریا کشته شد و عده زنش تمام شد، با وی ازدواج کرد و این امر بر مردم آن روزگار گران آمد. در امالی صدوق به سندش از امام صادق(ع) آمده است که آن حضرت به علقمه فرمود: رضایت همه مردم را نمی توان به دست آورد و جلو زبان آن ها را نمی توان گرفت. داود(ع) نسبت ندادند که به دنبال پرنده ای به راه افتاد تا جایی که چشمش به زن اوریا افتاد و عاشق او شد (برای رسیدن به آن زن) شوهرش را جلوتر از صندوق حرکت داد تا این که کشته شد و با همسر او ازدواج کرد؟.

نبوت ۱ / ۲ ((خاصه ۲۱)) سلیمان .

سلیمان (ع).

قرآن . ((و سلیمان وارث داود شد و گفت: ای مردم، زبان پرندگان به ما آموخته شده و از هر چیزی به ما داده شده است. - امام علی(ع): اگر بنا بود کسی برای بالا رفتن به سوی جاودانگی نردبانی بیابد یا برای دور کردن مرگ از خود راهی پیدا کند، بی گمان آن کس سلیمان بن داود(ع) بود که افزون بر مقام نبوت و منزلت والا، سلطنت بر جن و انس نیز در اختیار او نهاده شد. چون روزی خود را به طور کامل دریافت کرد و مدت عمرش به سر آمد، کمان های نابودی او را آماج تیرهای مرگ کردند و خانه ها از او خالی گشت و مسکن ها بی صاحب ماند و گروهی دیگر وارث آن ها شدند. - امام صادق(ع): سلیمان(ع) به میهمانان خود گوشت و نان سفید می خوراند و به خانواده اش نان گندم سبوس دار و خودش نان جو نایبخته می خورد. - نخستین کسی که بر خانه خدا جامه پوشاند، سلیمان بن داود(ع) بود که با جامه های کتان قبلی آن را پوشش داد. - نخستین کسی که شکر تهیه کرد، سلیمان بن داود(ع) بود. - آخرین پیامبری که وارد بهشت می شود، سلیمان بن داود(ع) است و این به سبب چیزی است که در دنیا به او داده شد. - سلیمان(ع) گنجشک نری را دید که به جفت خود می گوید: چرا خودت را از من دریغ می کنی؟ اگر بخواهی (یا بخواهم) قبه سلیمان را با منقار خود بر می دارم و آن را به دریا می افکنم. می زد به آن گنجشک گفت

: آیا براستی می توانی این کار را بکنی ؟ گنجشک گفت : نه ، ای پیامبر خدا، اما گاهی اوقات مرد برای همسرش خودنمایی می کند و خودش را پیش او بزرگ نشان می دهد و عاشق را برآن چه می گوید ملامتی نیست . گنجشک ماده گفت : چرا خودت را از اودریغ می داری ، در حالی که او عاشق توست ؟ گفت : ای پیامبر خدا، او عاشق نیست بلکه لاف عشق می زند، چون در کنار من غیر مرا را هم دوست دارد. گنجشک در دل سلیمان اثر کرد و بشدت گریست و چهل روز از مردم کناره گرفت و در این مدت از خداوند مسالت می کرد که دل او را برای محبت خودش خالی گرداند و محبتش را با محبت غیر خود نیامیزد. - سلیمان (ع) : آن چه به مردم داده شده و نشده به ما داده شد و آن چه به مردم آموخته شده و نشده به ما آموخته شد. خدا ترسی در نهان و آشکار و میانه روی در توانگری و ناداری و حق گوئی در حال خشم و خشنودی و دعا و زاری در همه حال به درگاه خدای عزوجل ، نیافتیم . - امام صادق (ع) : روزی سلیمان بن داوود به اطرافیان خود گفت : خداوند تبارک و تعالی سلطنتی به من بخشید که پس از من شایسته هیچ کس نیست ، باد و انس و جن و مرغان و ددان رابه تسخیر من در آورد و زبان پرندگان را به من آموخت و از هر چیزی به من عطا فرمود. همه سلطنتی که به من داده شده یک روز نشد که تا شب شاد و مسرور باشم . دارم فردا به کاخ خود اندر شوم و بر بام آن روم و به قلمرو خوش بنگرم . ندهید بر من وارد شود تا مبادا مطلبی برایم بیاورد که روزم را بر من تلخ و منغص سازد. اطرافیان گفتند : اطاعت می شود. سلیمان عصایش را برداشت و به بلندترین نقطه بام قصر خود رفت و بر عصای خویش تکیه داد و شادمان از آن چه به او داده شده بود شروع به نگرستن به قلمرو پادشاهی خود کرد. چشمش به جوانی خوبروی و خوش پوش افتاد که از یکی از گوشه های قصرش پیش او آمده بود. به این کاخ در آورد، در حالی که من می خواستم امروز را در آن تنها بگذرانم ؟ با اجازه چه کسی وارد شدی ؟ آن جوان گفت : خداوند این کاخ مرا به آن در آورد و با اجازه او وارد شدم . سلیمان گفت : البته خداوند این کاخ به آن از من سزاوارتر است . الموت هستم . گفت : آمده ام جانت را بگیرم . ماموریت خود را انجام بده که امروز روز شادی من است و خداوند عزوجل نخواسته است که مراشادی و سروری جز دیدار او باشد. حالی که سلیمان به عصای خود تکیه داده بود ملک الموت جان او را گرفت و سلیمان مدت ها همچنان مرده بر عصایش تکیه داشت و مردم او را می دیدند و خیال می کردند زنده است . مدتی درباره او دچار تردید و اختلاف شدند. بعضی گفتند : روزهای زیادی است که سلیمان همچنان بر عصای خود تکیه داده است و نه خسته شده و نه خوابیده و نه چیزی آشامیده و نه چیزی خورده است . باید عبادتش کنیم . جادوگر است و با جادو کردن چشمان ما چنین وانمود می کند که به عصایش تکیه داده اما چنین نیست . اوست و خداوند کار او را به دلخواه خود تدبیر و اداره می کند. درباره سلیمان پیدا شد، خداوند عزوجل موربانه ای فرستاد و او عصای سلیمان را از درون خورد و عصا شکست و سلیمان (ع) از فراز کاخ خود به رو در افتاد. گفتاری درباره داستان سلیمان (ع) . ۱ - داستان های سلیمان در قرآن .: در قرآن کریم از داستان های سلیمان جز مقدار اندکی نیامده است ، منتها تدبیر و اندیشه در همین مقدار ما را به عموم سرگذشت او و مظاهر شخصیت گرامیش رهنمون می شود. یکی این که او وارث پدرش داود بود. متعال می فرماید : ((و سلیمان را به داود بخشیدیم)). نیز می فرماید : ((و سلیمان وارث داود شد)). دیگر این که خداوند سلطنتی عظیم و باشکوه به او داد و جن و پرنده و باد را مسخر وی نمود و زبان مرغان را بدو آموخت . نعمت ها بارها یاد شده است . ۱۰۲، سوره انبیاء، آیه ۸۱، سوره نمل ، آیات ۱۸ - ۱۶، سوره سبأ، آیات ۱۳ - ۱۲، و سوره ص ، آیات ۳۹ - ۳۵. سوم این که به داستان افکندن جسد بر روی تخت او اشاره شده است (سوره ص ، آیه ۳۳). چهارم این که به عرضه شدن اسب های اصیل براو اشاره شده است (سوره ص ، آیات ۳۳ - ۳۱). پنجم این که به داستان چریدن شب هنگام گوسفندان مردم در آن کشتزار و فهمانیدن حکم و داوری در این باره به سلیمان ، اشاره شده است (سوره انبیاء، آیات ۷۹ - ۷۸). ششم این که به داستان مورچه اشاره شده است (سوره نمل ، آیات ۱۹ - ۱۸). هفتم این که به داستان هدهد و در پی آن ماجرایش با ملکه سبا اشاره گردیده است (سوره نمل ، آیات ۴۴ - ۲۰). هشتم این که به نحوه درگذشت آن حضرت اشاره شده است (سوره سبأ، آیه ۱۴). ۲ - ستایش سلیمان در قرآن .: نام

سلیمان (ع) در ده جا و اندی از کلام خدای متعال آمده و تعریف و تمجید فراوانی از او به عمل آورده و وی را بنده ای او اب خوانده ، فرموده است : ((چه نیکو بنده ای ، براستی که او توبه کار بود)). نیز به دانش و حکمت وصفش کرده ، می فرماید : ((پس آن داوری را به سلیمان فهمانیدم و به هر یک (از داود و سلیمان) حکمت و دانش عطا کردیم)). می فرماید : ((و گفت : ای مردم ، به ما زبان مرغان آموخته شده است)). بر شمرده ، فرموده است : ((و ایوب و یونس و هارون و سلیمان)) و نیز فرموده است : ((و نوح را از پیش راه نمودیم و از نسل او داود و سلیمان را و ۳- یاد آن حضرت در عهد عتیق . داستان سلیمان در کتاب اول پادشاهان آمده و درباره حشمت و شکوه او و وسعت قلمرو پادشاهی و فراوانی ثروت و حکمت بالغه او به تفصیل سخن رفته است . سلیمان که در قرآن به آن ها اشاره شده در عهد عتیق جز همین مقدار نیامده که وقتی ملکه سبا خبر سلیمان را شنید و شنید که معبدی در اورشلیم ساخته و مردی است برخوردار از حکمت ، با هدایای فراوانی نزد او آمد و با وی دیدار کرد و به عنوان امتحان مسائلی را از سلیمان پرسید و جواب شنید و سپس برگشت . عهد عتیق سخن زشتی را درباره سلیمان به کار برده است ، چرا که می گوید آن جناب در آخر عمرش از عبادت خداوند به عبادت بت ها گرایید و در برابر بت هایی که یکی از همسرانش می پرستید، سجده کرد. همچنین می گوید که مادر سلیمان زن اوربای حتی بود و داود عاشق او شد و با وی زنا کرد و آن زن از داود حامله شد. اوربا را کشید و سرانجام او را در یکی از جنگ هایش به کشتن داد و زن او را به خانه خود آورد که دوباره از او حامله شد و سلیمان را به دنیا آورد. قرآن کریم ساحت سلیمان (ع) را، همچون ساحت دیگر انبیا که به هدایت و عصمت آنان تصریح می کند، از تهمت اولی مبرا دانسته و درباره شخص او فرموده است : ((و سلیمان کافر نشد)). تهمت دوم را نیز از ساحت پاک او به دور دانسته است ، چرا که قرآن کریم نقل می کند که سلیمان (ع) چون سخن مور را شنید چنین دعا کرد : ((پروردگارا، مرا به شکر نعمت هایت که به من و پدرم مادرم ارزانی داشته ای ملهم فرما)). این آیه گفتیم که این دعا نشان می دهد مادر سلیمان در زمره پویندگان صراط مستقیم بوده است ، یعنی پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان که خداوند به آنان نعمت ارزانی داشته است . ۴- روایاتی که درباره داستان های سلیمان (ع) آمده است :. اخباری که درباره داستان های سلیمان - به ویژه داستان همد و ماجرای آن بزرگوار با ملکه سبا روایت شده ، اکثرا شامل مطالب عجیب و غریبی هستند که نظایر آن ها حتی در افسانه های خرافی هم کمتر دیده می شود و عقل سلیم نیز آن ها را نمی پذیرد و تاریخ درست و قطعی هم دروغ بودن آن مطالب را برملا می کند. اخبار آن هایی است که از امثال کعب و وهب روایت شده اند. اینان کار مبالغه و گزافه گویی را به آن جارسانده اند که گفته اند : سلیمان (ع) بر سراسر زمین پادشاهی می کرد و سلطنتش هفتصد سال به درازا کشید و همه جن و انس و پرندگان و ددان سپاهیان او بودند و پیرامون تخت او ششصد هزار کرسی گذاشته می شد که هزاران پیامبر و صدها هزار از امرای جن و انس روی آن ها می نشستند.

و مادر ملکه سبا از جنیان بوده و از این روپاهای ملکه مانند سم الاغ بود و بدین خاطر پاهایش را از چشم مردم پوشیده نگه می داشت تا این که وقتی خواست وارد ساحت کاخ شود، دامنش را بالا زد و بدین سان راز او فاش گردید. قدرت این ملکه مبالغه را به آن جا رسانده اند که گفته اند چهارصد پادشاه تحت اختیار و فرمان او بودند که هر پادشاهی بر منطقه ای حکومت می کرد و هر یک از این شاهان چهارصد هزار جنگجو در اختیار داشتند و ملکه سیصد وزیر داشت که مملکتش را اداره می کردند و دوازده هزار سردار داشت که هر کدام از آن ها دوازده هزار جنگجو تحت فرمان داشتند. غریبی که فقط باید آن ها را از اسرائیلیات شمرد و از کنارشان گذشت .

نبوت ۱ / ۲ ((خاصه ۲۲)) حنظله .

حنظله (ع).

قرآن . ((و عادیان و ثمودیان و اصحاب رس و نسل های بسیاری میان آن (جماعت ها) را (هلاک کردیم)). - در مجمع البیان و ذیل جمله ((و اصحاب رس)) آمده است : از عکرمه نقل شده است که رس چاهی است که آن قوم ، پیامبران خود را در آن انداختند. کلبی نقل شده که اصحاب رس پیامبری به نام حنظله داشتند و او را کشتند و خداوند هلاکشان کرد. رس چاهی بوده در انطاکیه که اصحاب رس ، حبیب نجار را در آن به قتل رساندند و لذا آن قوم به این چاه نسبت داده شدند. صادق (ع) روایت شده که زنان اصحاب رس همجنس باز بودند. - امام صادق (ع) - در پاسخ به سؤال از کيفر مساحقه (همجنس بازی زنان) :- حد چنین زنی حد زناکار است . خداوند عزوجل این حکم را در قرآن ذکر کرده است ؟ حضرت فرمود : آری . کرد : در کجا؟ فرمود : در داستان اصحاب رس . - از امام کاظم (ع) سؤال شد : اصحاب رس که بودند، از چه مردمی بودند و چه قومی بودند؟ حضرت فرمود : دو اصحاب رس داریم : یک اصحاب رس که آن هایی نیستند که خداوند در کتاب خود از آنان یاد کرده است . دامدار بودند. را به عنوان رسول خویش به سوی آنان فرستاد اما آن حضرت را به قتل رساندند. خداوند رسول دیگری برایشان فرستاد، او را هم کشتند. آن رسول کشته شد و آن ولی آنقدر جهاد کرد تا سرانجام آن مردم را مجاب نمود. و اما آن اصحاب رسی که خداوند در کتاب خود از آن ها یاد کرده ، مردمی بودند که نهی به نام رس داشتند و این نهر آب فراوانی داشت . رس کجاست ؟ حضرت فرمود : نهری است در منتهی الیه آذربایجان واقع در مرز میان ارمنستان و آذربایجان . خاج پرست بودند. برای آنان فرستاد که همگی را کشتند. از آن خداوند یک پیامبر و همراهش یک ولی به سوی آنان فرستاد که با آنان جهاد کرد. خداوند میکائیل را مامور کرد آب آنان را خشکانید و هیچ چشمه و نهر و آبی باقی نگذاشت و همه را خشک کرد. الموت نیز دستور داد احشام آنان را از بین برد. یا نقره یا ظرف داشتند در کام خود فرو برد که وقتی قائم (ع) - ما قیام کند از این هابره برداری می کند - بدین سان همه آنان از گرسنگی و تشنگی و گریه مردند و احدی از ایشان باقی نماند. مخلص بر جای ماندند و از خدا خواستند که با مقداری زراعت و دام و آب نجاتشان دهد و برای آن که گرفتار سرکشی و طغیان نشوند، این ها را اندک قرار دهد. چون از درستی نیت هایشان آگاه بود، دعایشان را مستجاب فرمود. مردم به منزل های خود بازگشتند و دیدند زیر و رو شده اند. جاری ساخت و آن را بیشتر از مقداری قرارداد که خواسته بودند. آشکار و نهان به طاعت خدا پرداختند، تا آن که این مردم از میان رفتند و پس از آن هانسلی پدید آمد که در ظاهر از خدا اطاعت می کردند، اما در باطن نفاق می ورزیدند و مرتکب معاصی گوناگونی می شدند. خداوند کسی را فرستاد که بی محابا دست به کشتار آنان زد و گروه اندکی باقی ماندند که خداوند بر آن ها نیز طاعون را مسلط ساخت و احدی از ایشان باقی نماند و رودخانه و منزل هایشان مدت دو بیست سال بی صاحب ماند. آورد که در این منزلگاه ها سکنا گزیدند و آنان مردمانی درستکار و صالح بودند. از مدتی ، عده ای از آنان مرتکب فحشا شدند و مردها به مردها روی

آوردند و زن ها به زن ها. برایشان مسلط نمود و احدی از این قوم باقی نماند.

نبوت ۲ / ۱ ((خاصه ۲۳)) شعیا و حیقوق .

شعیا و حیقوق (ع).

- امام رضا(ع) - به جاثلیق - ای مرد نصرانی، از کتاب شعیا چقدر می دانی؟ عرض کرد: کلمه به کلمه آن را می دانم. حضرت به آن دو - جاثلیق و راس الجالوت - فرمود: آیا با این سخن او آشنا هستید: ای قوم، من چهره آن الاغ سوار را دیدم که جامه های نور پوشیده بود، و دیدم آن شترسوار را که نورش مانند نور ماه بود؟ هردو گفتند: این مطلب را شعیا گفته است. شعیای نبی، همچنان که تو و یارانت معتقدید، در تورات گفته است: دو سوار دیدم که زمین برای آنان روشن شد، یکی بر الاغی سوار بود و دیگری بر ماده شتری. الاغ سوار کیست و آن شترسوار چه کسی است؟ راس الجالوت عرض کرد: نمی دانم، شما مرا از آن دو آگاه کن. آن الاغ سوار عیسی است و آن شترسوار محمد(ص). می کنی؟ عرض کرد: نه، انکارش نمی کنم. حضرت رضا(ع) سپس فرمود: آیا حیقوق نبی را می شناسی؟ عرض کرد: آری، او را کاملاً می شناسم. او گفته است - و کتابتان گویای آن است - خدای متعال از کوه فاران بیان را آورد و آسمان ها از ستایش احمد و امت او پر گشت و او سواران خود را به دریا می برد، همچنان که به خشکی می برد. المقدس کتابی جدید - مقصودش از کتاب، قرآن است - برای ما می آورد. الجالوت (آیا این کلمات را می دانی و به آن ایمان داری؟ راس الجالوت عرض کرد: این ها را حیقوق نبی گفته است و ما گفته او را انکار نمی کنیم.

نبوت ۲ / ۱ ((خاصه ۲۴)) زکریا.

زکریا.

قرآن . ((و زکریا را (یاد کن) هنگامی که پروردگار خود را خواند: پروردگارا، مرا تنها مگذار و تو بهترین ارث برندگان. بخشیدیم و همسرش را برای او شایسته (و آماده حمل) کردیم زیرا آنان در کارهای خیر شتاب می نمودند و ما را از روی رغبت و بیم می خواندند و در برابر ما فروتن بودند)). - امام صادق (ع): زکریا از ترس گریخت و به درختی پناه برد. خورد و گفت: ای زکریا، داخل من شو. زکریا رفت و داخل درخت شد. کنندگان در جستجوی او بر آمدند، اما پیدایش نکردند. نزد تعقیب کنندگان آمد و جای زکریا را به آن ها نشان داد و گفت: او داخل این درخت است، درخت را قطع کنید. درخت را می پرستیدند، گفتند: ما آن را قطع نمی کنیم. سرانجام درخت و زکریا را (که داخل آن بود) شقه کردند. - پیامبر خدا(ص): بنی اسرائیل در جستجوی زکریا بر آمدند تا او را بکشند. زکریا به صحرا گریخت. باز کرد و زکریا داخل آن رفت، اما ریشه ای از لباس او بیرون ماند. روی درخت رفتند و او را اراه کردند. - زکریا نجار بود. داستان زکریا در قرآن. وصف آن بزرگوار. خداوند سبحان در کلام خود زکریا را به صفت نبوت و وحی وصف کرده و در آغاز سوره مریم وصف عبودیت را درباره وی به کار برده است. پیامبران یاد کرده و از صالحان و سپس از برگزیدگان - یعنی همان مخلصان - و رهیافتگان به شمارش آورده است. تاریخ زندگی او. در قرآن از اخبار زکریا جز همین نکته نیامده است که پس از مشاهده عبادت های مریم و کرامت و منزلت او در نزد خداوند، دعا کرد خداوند به وی فرزندی عطا کند و خدا هم دعایش را اجابت فرمود و یحیی (ع) را بدو بخشید. خداوند سبحان فرموده است که چون مریم پدر خود عمران را از دست داد، زکریا سرپرستی او را به عهده گرفت و پس از آن که بزرگ شد از مردم کناره گیری کرد و در محرابی که در مسجد برای خود داشت به عبادت مشغول شد. ((و هرگاه زکریا در محراب بر او وارد می

شد، نزد او (نوعی) خوراکی می یافت. می گفت: ای مریم، این از کجا برای تو آمده است؟ و او می گفت: این از جانب خداست که خدا به هرکس بخواهد، بی شمار روزی می دهد)). این جا بود که زکریا پروردگارش را به دعا خواند و از او خواست تا از همسرش فرزندی پاک به او ببخشد. فرتوت و زنش نیز نازا بود. را اجابت کرد و درحالی که در محراب خودبه نماز ایستاده بود، فرشتگان ندایش دادند: خداوند تو را به پسری که نامش یحیی است نوید می دهد. آن ندا از جانب پروردگار سبحان است، و از او نشانه ای خواست. نشانه ات این است که زبانت را در کام کشی و سه روز با مردم سخن نگوئی، مگر با اشارت. محراب خود بیرون شده نزد قوم خویش آمد و به آنان اشاره کرد که صبح و شام تسبیح خدا گوئید و خدا همسر او را برایش شایسته (و آماده حمل) گردانید و او یحیی را به دنیا آورد (آل عمران / ۴۱ - ۳۷، مریم / ۱۱ - ۲ و انبیا / ۹۰ - ۸۹). در قرآن از فرجام کار زکریا و نحوه درگذشت او یاد نشده است اما اخبار فراوانی از طرق سنی و شیعه رسیده است مبنی بر این که قوش او را به قتل رساندند. دشمنان زکریا تصمیم گرفتند او را بکشند و زکریا از دست آنان گریخت و به درختی پناه برد. داخل آن رفت و آن گاه درخت سر به هم آورد. دشمنانش نشان داد و به آن ها گفت که درخت را اراه کنند. زکریا (ع) را با اراه دو شقه کردند و بدین ترتیب، از دنیا رفت. در بعضی اخبار آمده است که سبب کشتن زکریا، این بود که مردم در قضیه مریم و حامله شدن مسیح (ع) او را متهم کردند و گفتند: تنها او بوده که نزد مریم رفت و آمد می کرده است.

نبوت ۱ / ۲ ((خاصه ۲۵)) یحیی.

یحیی (ع).

قرآن. ((ای زکریا، ما تو را به پسری که نامش یحیی است، مژده می دهیم که قبلا همنامی برای او قرار نداده ایم. یحیی، کتاب (خدا) را به جد و جهد بگیر. نبوت دادیم. دادیم و تقوا پیشه بود. بود و زورگویی نافرمان نبود. زاده شد و روزی که می میرد و روزی که زنده برانگیخته می شود)). - امام رضا (ع): وحشتناکترین زمان برای این بشر در سه جاست: روزی که متولد می شود و از شکم مادرش بیرون می آید و دنیا را می بیند، روزی که می میرد و آخرت و اهل آخرت را می بیند و روزی که برانگیخته می شود و احکامی را می بیند که در دار دنیا ندیده است. خداوند عزوجل در این هر سه جا بر یحیی سلام فرستاده و ترس را از او برده است. می فرماید: ((و سلام بر او روزی که به دنیا آمد و روزی که می میرد و روزی که زنده برانگیخته می شود)). این سه جا سلام فرستاده، گفته است: ((و سلام بر من روزی که به دنیا آمدم و روزی که می میرم و روزی که زنده برانگیخته می شوم)). - یحیی (ع) - خطاب به عیسی بن مریم: - تو روح خدا و کلمه او هستی، تو از من بهتری. عیسی گفت: نه، تو از من بهتری (زیرا) خداوند بر تو سلام فرستاده و من خودم بر خودم سلام فرستاده ام. - پیامبر خدا (ص): خدا رحمت کند برادر یحیی را، وقتی بچه ها از او، که کودک بود، دعوت به بازی کردند، گفت: مگر برای بازی خلق شده ام؟ چنین کسی وقتی به سن بلوغ رسد، چه خواهد گفت؟! - امام کاظم (ع): روش یحیی بن زکریا (ع) این بود که می گریست و هیچ گاه خنده نمی کرد، عیسی بن مریم هم می خندید و هم می گریست و کاری که عیسی (ع) می کرد، برتر از کاری بود که یحیی (ع) انجام می داد. - امام صادق از پدران بزرگوارش (ع): در گفتگویی میان یحیی (ع) و شیطان، یحیی (ع) گفت: آیا هرگز شده است که لحظه ای بر من چیره آیی؟ شیطان گفت: نه، اما در تو خصلتی است که خوشایند من است. گفت: آن خصلت چیست؟ شیطان گفت: تو مرد پر خوری هستی. آن قدر می خوری که دچار تخمه می شوی و این کار تو را از برخی نمازها و شب زنده داری هایت باز می دارد. که از این پس تا زنده هستم هرگز از غذایی سیرخورم. می بندم که از این پس تا زنده هستم، هرگز مسلمانی را اندرز ندهم. بعد از آن دیگر نزد یحیی بازنگشت. - مردی نزد عیسی بن مریم (ع) آمد و گفت: ای روح الله، من زنا کرده ام، مرا پاک گردان. گودال

قرار دادند، صدا زد: کسی که خودش مستحق حد الهی است نباید به من حد جاری کند. همه مردم متفرق شدند، مگر یحیی و عیسی (ع). یحیی نزدیک آن مرد رفت و گفت: ای مرد گنهکار، مرا اندرزی ده؟ مرد به او گفت: نفس خود را با خواهش هایش رها مکن که تو را به هلاکت می افکند، یحیی فرمود: پندی دیگر ده. مرد گفت: هیچ خطاکاری را به خطایش سرزنش مکن. مرد گفت: خشم مگیر. داستان یحیی (ع) در قرآن ۱ - ستایش یحیی. خداوند در چند جای قرآن از یحیی یاد کرده و او را به زیبایی ستوده است. کننده کلمه خدا، یعنی نبوت مسیح و آقایی که بر قومش سیادت دارد و کسی که به زنان گرایش ندارد و وصف کرده و همچنین او را پیامر و از صالحان (آل عمران: ۳۹) و از برگزیدگان - که همان مخلصانند و از رهیافتگان (انعام: ۸۷ - ۸۵) بر شمرده، و این که خودش او را یحیی نامیده و پیش از آن هیچ کس به این نام خوانده نشده و به او دستور داده که کتاب (خدا) را با قدرت بگیرد و در کودکی به وی حکمت ارزانی داشته و در روزی که به دنیا آمده و روزی که می میرد و روزی که زنده برانگیخته می شود، بر وی سلام و درود فرستاده است (مریم: ۱۵ - ۲). یعنی یحیی و پدر و مادرش، را مدح کرده فرموده است: ((آنان در کارهای نیک شتاب می کردند و با بیم و امید ما را می خواندند و در برابر ما فروتن بودند)). ۲ - تاریخ زندگی یحیی: یحیی به طرز خارق العاده ای از والدینش زاده شد، چه آن که پدرش پیرمردی فرتوت و مادرش زنی نازا بود و خداوند یحیی را به آن دو که امیدی به فرزنددار شدن نداشتند، بخشید و او در همان کودکی قدم در راه راست و عبادت و زهد گذاشت و خداوند به او که هنوز کودک بود حکمت عطا فرمود. خودش را وقف عبادت و زهد کرد و هرگز ازدواج نکرد و هیچ یک از لذایذ و خوشی های دنیا او را به خود سرگرم و از خدا غافل نساخت. یحیی همروزگار عیسی بن مریم (ع) بود و نبوت او را تصدیق کرد و در میان مردم خویش سیادت داشت و دل ها شیفته او بود و جان ها به او می گرایید. مردم پیرامونش جمع می شدند و او آنان را نصیحت می کرد و آن ها را به توبه فرا می خواند و به تقوا و پرهیزگاری دعوتشان می کرد تا آن که به شهادت رسید. در قرآن از کشته شدن یحیی سخنی به میان نیامده است، اما در اخبار آمده است که علت شهادتش این بود که در آن زمان زن بدکاره ای به سر می برد. پیش او می رفت. کرد و او را توبیح و سرزنش نمود - یحیی نزد پادشاه محترم و ارجمند بود و پادشاه دستور او را اطاعت می کرد و از وی حرف شنوی داشت - آن زن کینه یحیی را به دل گرفت و از پادشاه سر یحیی راخواست و در این باره اصرار ورزید. سرانجام پادشاه دستور داد یحیی را سر بریدند و سرش را برای آن زن هدیه فرستاد. در بعضی اخبار آمده است، آن کسی که سر یحیی را از پادشاه خواست دختر برادر پادشاه بود، زیرا پادشاه قصد ازدواج با برادرزاده اش را داشت اما یحیی او را از این کار نهی کرد. دختر خود را طوری آرایش کرد که دل پادشاه را تسخیر کند و او را پیش شاه فرستاد و به دخترش یاد داد که چنانچه پادشاه به وی اجازه دهد تا خواهشی از او بکند و حاجتی بخواهد، سر یحیی را از وی طلب کند. و سرش را در تشتی زرین نهاد و به او پیشکش کرد. در روایات، مطالب فراوانی پیرامون زهد و عبادت یحیی و گریه هایش از ترس خدا و اندرزه ها و سخنان حکمت آمیزش وارد شده است. ۳ - داستان زکریا و یحیی در انجیل: در ایام هیروودیس پادشاه یهودیه، کاهنی زکریانام از فرقه ابیا بود که زن او از دختران هارون بود و ایصابات نام داشت. به جمیع احکام و فرایض خداوند، بی عیب سالک بودند. نازاد بود و هر دو دیرینه سال بودند. و واقع شد که چون به نوبت فرقه خود در حضور خدا کهانت می کرد، حسب عادت کهانت نوبت او شد که به قدس (معبد) خداوند در آمده بخوربسوزاند. عبادت می کردند. راست مذبح بخور ایستاده بر وی ظاهر گشت. زکریا او را دید در حیرت افتاده ترس بر او مستولی شد. که دعای تو مستجاب گردیده است و زوجه ات ایصابات برای تو پسری خواهد زایید و او را یحیی خواهی نامید. و تو را خوشی و شادی رخ خواهد نمود و بسیاری، از ولادت او مسرور خواهند شد، زیرا که در حضور خداوند بزرگ خواهد بود و شراب و مسکری نخواهد نوشید و از شکم مادر خود پر از روح القدس خواهد بود. به سوی خداوند، خدای ایشان برخواید گردانید. او به روح و قوت الیاس پیش روی وی خواهد خرامید تا دل های پدران را به طرف پسران و نافرمانان را به حکمت عادلان بگرداند تا قومی مستعد برای خدا

مهیا سازد. زکریا به فرشته گفت: این را چگونه بدانم و حال آن که من پیرمرد هستم و زوجه ام دیرینه سال است؟ فرشته در جواب وی گفت: من جبرائیل هستم که در حضور خدا می ایستم و فرستاده شدم تا به تو سخن گویم و از این امور تو را مژده دهم. و الحال تا این امور واقع نگردد، گنگ شده یارای حرف زدن نخواهی داشت، زیرا سخن های مرا که در وقت خود به وقوع خواهد پیوست باور نکردی. و جماعت منتظر زکریا می بودند و از طول توقف او در قدس متعجب شدند، اما چون بیرون آمده نتوانست با ایشان حرف زند پس فهمیدند که در قدس رؤیایی دیده است. اشاره می کرد و ساکت ماند. اتمام رسید به خانه خود رفت. زن او ایصابات حامله شده مدت پنج ماه خود را پنهان نمود و گفت: به این طور خداوند به من عمل نمود در روزهایی که مرا منظور داشت تا ننگ مرا از نظر مردم بردارد. تا آن جا که می گوید: اما چون ایصابات را وقت وضع حمل رسید، پسری بزاد و همسایگان و خویشان او چون شنیدند که خداوند رحمت عظیمی به وی کرده با او شادی کردند. هشتم چون برای ختنه طفل آمدند که نام پدرش زکریا را بر او می نهادند. گفت: نی بلکه به یحیی نامیده می شود. از قبیله تو هیچ کس این اسم را ندارد. اشاره کردند که او را چه نام خواهی نهاد. خواسته بنوشت که نام او یحیی است و همه متعجب شدند. خدا متکلم شد. خوف مستولی گشت و جمیع این وقایع در همه کوهستان یهودیه شهرت یافت. خاطر خود تفکر نموده گفت: این چه نوع طفل خواهد بود و دست خداوند با وی می بود. زکریا از روح القدس پر شده، نبوت (پیشگویی) نموده گفت. نیز در انجیل آمده است: و در سال پانزدهم از سلطنت طیباریوس قیصر، در وقتی که پنطیوس پیلایطس والی یهودیه بود و هیروودیس تیتراک جلیل و برادرش فیلیپس تیتراک ایطوریه و دیار ترا خونیتس و لیسانیوس و تیتراک آبلیه و حنا و قیفا رؤسای کهنه بودند، کلام خدا به یحیی بن زکریادر بیابان نازل شد. به تمامی حوالی اردن آمده به تعمیم توبه به جهت آموزش گناهان موعظه می کرد. مکتوب است در صحیفه کلمات اشعیای نبی که می گوید: صدای نداکننده در بیابان که راه خداوند رامهیا سازد و طرق او را راست نمایند. انباشته و هر کوه و تلی پست و هر کجی راست و هر راه ناهموار صاف خواهد شد. خدا را خواهند دید. آن گاه به آن جماعتی که برای تعمیم وی بیرون می آمدند گفت: ای افعی زادگان که شما را نشان داد که از غضب آینده بگریزید؟ پس، ثمرات مناسب توبه بیاورید و در خاطر خود این سخن را راه مدهید که ابراهیم پدر ماست، زیرا به شما می گویم خدا قادر است که از این سنگ ها فرزندان برای ابراهیم برانگیزاند. شده است. بریده و در آتش افکنده می شود. پس، مردم از وی سؤال نموده گفتند چه کنیم؟ او در جواب ایشان گفت هر که دو جامه دارد به آن که ندارد بدهد و هر که خوراک دارد نیز چنین کند. باجگیران نیز برای تعمیم آمده، بدو گفتند ای استاد چه کنیم؟ بدیشان گفت: زیادتر از آن چه مقرر است، مگیرید. چه کنیم؟ به ایشان گفت: بر کسی ظلم نکنید و بر هیچ کس افترا مزیند و به مواج خود اکتفا کنید. و هنگامی که قوم مترصد می بودند و همه در خاطر خود درباره یحیی تفکر می نمودند که این مسیح است یا نه. من شما را به آب تعمیم می دهم. توانا تر از من می آید که لیاقت آن ندارم که بند نعلین او را باز کنم. خواهد داد. خرمن خویش را پاک کرده گندم را در انبار خود ذخیره خواهد نمود و گاه را در آتشی که خاموشی نمی پذیرد خواهد سوزانید. قوم را بشارت می داد. اما هیروودیس تیتراک، چون به سبب هیروود یازن برادر او فیلیپس و سایر بدی هایی که هیروودیس از وی کرده بود از وی توبیخ یافت. افزود که یحیی را در زندان حبس نمود. تمامی قوم تعمیم یافته بودند و عیسی هم تعمیم گرفته. همچنین در انجیل آمده است: زیرا که هیروودیس فرستاده یحیی را گرفتار نموده او را در زندان بست به خاطر هیروودیا زن برادر او فیلیپس که او را در نکاح خویش آورده بود. یحیی به هیروودیس گفته بود نگاه داشتن زن برادرت بر تو روا نیست. داشته می خواست او را به قتل رساند امانی توانست، زیرا که هیروودیس از یحیی می ترسید چون که او را مرد عاقل و مقدس می دانست و رعایتش می نمود و هر گاه از او می شنید، بسیار به عمل می آورد و به خوشی سخن او را اصغا می نمود. اما چون هنگام فرصت رسید که هیروودیس در روز میلاد خود امرای خود و سرتیپان و رؤسای جلیل را ضیافت نمود. آمده رقص کرد و هیروودیس و اهل مجلس را شاد نمود، پادشاه بدان دختر گفت: آن چه

خواهی از من بطلب تا به تو دهم. از من خواهی حتی نصف ملک مرا هر آینه به تو عطا کنم. بطلبم؟ گفت: سر یحیی تعمید دهنده را. به حضور پادشاه در آمده، خواهش نموده گفت: می‌خواهم که الان سر یحیی تعمید دهنده را در طبقی به من عنایت فرمایی. پادشاه بشدت محزون گشت، لیکن به جهت پاس قسم و خاطر اهل مجلس نخواست او را محروم نماید. بی درنگ پادشاه، جلادی فرستاده فرمود تا سرش را بیاورد. جدا ساخته و بر طبقی آورده بدان دختر داد و دختر آن را به مادر خود سپرد. آمدند و بدن او را برداشته دفن کردند. انجیل. درباره یحیی اخبار پراکنده دیگری نیز در انجیل آمده که از حد و مرز آن چه آوردیم فراتر نمی‌رود. آن چه را از انجیل نقل کردیم، با مطالبی که ما بیان داشتیم تطبیق کند، تا از این طریق به موارد اختلاف دست یابد.

نبوت ۱ / ۲ ((خاصه ۲۶)) عیسی.

عیسی (ع).

قرآن. ((در واقع، مثل عیسی نزد خدا همچون مثل (خلقت) آدم است که او را از خاکی آفرید. پس شد)). ((و گفته ایشان: ما مسیح، عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشتیم و حال آن که آنان او را نکشتند و مصلوبش نکردند، لیکن امر بر آنان مشتبه شد. او اختلاف کردند، قطعا در مورد آن دچار شک شده اند و هیچ علمی بدان ندارند، جز آن که از گمان پیروی می‌کنند و یقینا او را نکشتند. و خدا توانا و حکیم است. آن که پیش از مرگ خود حتما به او ایمان می‌آورد و روز قیامت (عیسی نیز) بر آنان مشاهد خواهد بود)). تفسیر. آیه ((در واقع، مثل عیسی نزد خدا همچون مثل آدم است که او را از خاکی آفرید، سپس بدو گفت: باش، پس وجود یافت)) تلخیصی است از قسمت مورد نیاز داستان عیسی که قبلا درباره تولد او به تفصیل یاد کرد و ایجاز بعد از اظناب و تفصیل - به ویژه در هنگام احتجاج و استدلال - از مزایای سخن محسوب می‌شود. احتجاج نازل شده و به قضیه هیات نصارای نجران می‌پردازد. خلقت عیسی (ع)، بعد از آن بیان طولانی و تفصیلی داستان او، به ایجاز پردازد، تا نشان دهد که چگونگی ولادت آن بزرگوار دال بر این است که او بشری بود که خلقتی نظیر خلقت آدم داشته است. بنابراین، روا نیست که بیشتر و فراتر از آن چه درباره آدم گفته شده، یعنی این که او بشری است که خداوند بدون وجود پدری وی را آفریده است، درباره عیسی (ع) گفته شود. پس معنای آیه این است: یعنی حکایت و وصف الحال عیسی نزد خداوند متعال و به عبارت دیگر آن چه که خداوند متعال از نحوه خلقت عیسی که به دست او صورت گرفته می‌داند، این است که چگونگی آفرینش او شبیه نحوه آفریدن آدم است و آدم هم بدین گونه خلق شد که خداوند اجزای او را از خاکی فراهم آورد و سپس به او گفت: باش و آدم، بدون آن که پای پدری در میان باشد، به صورت انسانی درآمد. این بیان، درحقیقت، به دو دلیل منقسم می‌شود که هر یک از آن‌ها به تنهایی برای نفی الوهیت از مسیح (ع) کافی است: اول این که عیسی بشری است که خداوند او را - به نحوی که خودش می‌داند و او بر همه چیز آگاه است - آفریده، هر چند نه از طریق پدری و کسی که چنین باشد لاجرم بنده است نه آن که مقام الوهیت و ربوبیت داشته باشد. دوم این که خلقت عیسی فراتر از خلقت آدم نمی‌باشد. نحوی مقتضی اولوهیت او باشد، خلقت آدم نیز چنین اقتضایی را داشت، در صورتی که نصارادرباره آدم چنین اعتقادی ندارند. درباره عیسی نیز چنین باوری نداشته باشند، زیرا آفرینش هر دو (در این که بدون پدری آفریده شده اند) مانند هم است. از آیه شریفه معلوم می‌شود که خلقت عیسی مانند خلقت آدم یک خلقت طبیعی و فیزیکی است، گو این که برخلاف قانون و سنت حاکم بر زاد و ولد - یعنی نیازمندی فرزند در پیدایش خود به پدر - می‌باشد. علی الظاهر مراد از عبارت ((فیکون)) زمان حال استمراری است و این با نفی تدریج که جمله ((ثم قال له کن)) بر آن دلالت دارد، منافاتی ندارد، زیرا نسبت، فرق می‌کند، چه آن که کلیه موجودات - اعم از

آن‌ها که پیدایششان تدریجی است یا غیرتدریجی - آفریده خدای سبحان هستند و به فرمان او که همان کلمه ((کن : باش)) است پدید آمده اند، خداوند می فرماید : ((چون به آفرینش چیزی اراده فرمایید، کارش این بس که می گوید : باش، پس موجود می شود)). اسباب و علل تدریجی آن‌ها مقایسه شوند، تدریجی الوجودند، اما چنانچه در قیاس با خدای متعال لحاظ شوند، تدریج و مهلتی در کار نیست و همگی آنی الوجود هستند، چنان که می فرماید : ((و فرمان ما جزیک بار نیست، چون چشم به هم زدنی)). بیشتر در این باره، به خواست خدا، در جای مناسب خود خواهد آمد. وانگهی، مطلب و مقصد عمده ای که جمله ((ثم قال له کن)) برای آن آورده شده این است که خدای متعال برای آفریدن هیچ چیز نیاز به اسباب و علل ندارد تا در نتیجه، به واسطه اختلاف اسباب و عوامل دخیل در وجود یافتن اشیا، لازم آید که آفرینش چیزی برای او ممکن یا محال، آسان یا دشوار، نزدیک یا دور باشد. به او می گوید : باش و آن چیز هستی می یابد، بدون آن که نیازی به اسباب و عواملی داشته باشد که عادتاد آفرینش آن چیز دخالت دارند. - پیامبر خدا(ص) : بنی اسرائیل ششصدپیامبر داشتند که اولین آن‌ها موسی بود و آخرینشان عیسی . - نخستین پیامبران بنی اسرائیل، موسی بود و آخرینشان عیسی . - از مسیح (ع) سؤال شد : چه کسی تو را ادب آموخت ؟ فرمود : هیچ کس مرا ادب نیاموخت . آن دوری کردم . - امام علی (ع) - در وصف عیسی (ع) : - واگر خواهی، از عیسی بن مریم (ع) برایت بگویم . خشن می پوشید و نان خشک و گلو آزاری خورد. چراغش در شب، ماه و سرپناهِش در زمستان، آفتابگیرهای صبح و عصر و میوه و سبزیجاتش، علف و گیاهانی که زمین برای چهار پایان می رویاند. گرفتاری او باشد و نه فرزندی که اندوهگینش سازد و نه مال و ثروتی که دل او را به خود مشغول گرداند و نه طمعی که به خواریش اندازد. خدمتکارش دو دست او! . - مسیح (ع) : خدمتکار من دو دست من است و مرکب دو پای من و بستر من زمین و بالش من سنگ و گرمابخش من زمستان آفتابگیرها. می برم و روز خود را با ناداری سپری می کنم و با این حال در روی زمین احدی توانگرترو بی نیازتر از من وجود ندارد. - پیامبر خدا(ص) : بر شما باد خوردن عدس، زیرا که آن با برکت و مقدس است، دل را نازک می کند و گریه را زیاد می گرداند. هفتاد پیامبر آن را متبرک کرده اند که آخرینشان عیسی بن مریم (ع) است . - خوراک عیسی تا زمانی که به آسمان برده شد، باقلا بود، عیسی تا زمانی که به آسمان برده شد غذایی که با آتش پخته شده باشد، نخورد. - ای ام ایمن، مگر نمی دانی که برادر من عیسی شامی را برای صبحانه نگه نمی داشت و صبحانه ای را برای شام ؟ از برگ درختان تغذیه می کرد و از آب باران می آشامید، پلاس می پوشید و هر جا شب می رسید همان جا بیتوته می کرد و می گفت : هر روزی، روزی خود را می آورد. - من عیسی بن مریم را دیدم، او مردی بود سفیدپوست و میان باریک چون شمشر. - امام صادق (ع) : از داود تا عیسی بن مریم (ع) چهار صد سال فاصله بود. عیسی بر پایه دعوت به توحید و اخلاص و آن چیزی بود که نوح و ابراهیم و موسی بدان سفارش شدند. از او همان پیمانی گرفته شد که از پیامبران گرفته شد. در انجیل برای او قانون برپاداشتن نماز با دین و امر به معروف و نهی از منکر و حرام شمردن حرام‌ها و حلال شمردن حلال‌ها مقرر گردید و در انجیل بر او مواظوظ امثال (و مقرراتی) نازل شد که در آن‌ها نه قصاص است و نه احکام حدود و نه ارث. آن چه در تورات بر موسی نازل شده بود، به صورت سبک و تخفیف یافته بر عیسی نیز نازل گردید و این سخن خداوند است که می فرماید عیسی بن مریم به بنی اسرائیل گفت : ((پاره ای از آن چه را که بر شما حرام گردیده، برایتان حلال می کنم)). عیسی به مؤمنانی که از او پیروی می کردند، دستور داد تا به شریعت تورات و انجیل ایمان داشته باشند. - درباره این سخن خدای متعال به نقل از عیسی : ((و مرا هرجا که باشم با برکت قرارداد)) : - یعنی پر سود و منفعت . - امام رضا(ع) : نقش انگشتر عیسی (ع) این دو جمله بود که آن‌ها را از انجیل برگرفته بود : خوشا به حال بنده ای که موجب یاد خدا شود و وای به حال بنده ای که باعث فراموش شدن خدا گردد. گفتاری درباره داستان عیسی (ع). ۱ - داستان عیسی و مادرش در قرآن : مادر عیسی (ع) مریم دختر عمران بود. که مادر مریم او را باردار شد، نذر کرد که وقتی فرزندش به دنیا آمد او را در راه خدا آزاد کند تا در معبد خدمت کند. دارد پسر است، وقتی وضع حمل کرد و معلوم شد فرزندش دختر است دچار

اندوه و حسرت شد و باین حال او را ((مریم))، یعنی ((خادمه))، نامید. عمران، پدر مریم، پیش از تولد او درگذشته بود. مادر مریم او را به معبد آورد تا به کاهنان که یکی از آنان زکریا بود، بسپارد. شدن سرپرستی مریم، بحث و نزاع در گرفت تابالآخره تصمیم گرفتند قرعه بزنند و قرعه به نام زکریا درآمد و زکریا سرپرستی مریم را به عهده گرفت. و کاهنان پرده ای آویخت و مریم پشت آن پرده خداوند سبحان را عبادت می کرد و کسی جز زکریانزد او رفت و آمد نمی کرد. محراب مریم می شد، نزد او غذایی می دید. پرسید: ای مریم، این غذا از کجاست؟ مریم گفت: از نزد خداست و خداوند به هر که خواهد بی شمارروزی می دهد، مریم (ع) بانویی صدیقه، معصوم به عصمت و نگهداشت الهی، پاک، برگزیده، و محدثه بود که فرشتگان با او سخن گفتند و خبرش دادند که خداوند او را برگزیده و پاک و پاکیزه اش قرار داده است. برای مردم جهان بود (سوره آل عمران، آیات ۴۴-۳۵، سوره مریم، آیه ۱۶، سوره انبیا آیه ۹۱ و سوره تحریم، آیه ۱۲).

سپس، خدای متعال روح را به سوی مریم که درپس پرده بود فرستاد و روح به صورت بشری کامل در برابرش جلوه شد و به وی گفت که او فرستاده پروردگار وی می باشد و آمده است تا به اذن خداوند بدون آن که شوهری داشته باشد - به او فرزندی ببخشد و به مریم بشارت داد که به زودی از فرزند او معجزات درخشانی سر خواهد زد و همچنین به وی خبر داد که خداوند فرزند او را با روح القدس تایید خواهد کرد و کتاب و حکمت و تورات و انجیل را به وی می آموزد و با آیات و معجزاتی روشن او را سوی بنی اسرائیل می فرستد. شرح حال او را برای مریم گفت و آن گاه در وی دمید و مریم بر اثر آن همچون سایر زنان حامله شد (آیات ۳۵ تا ۴۴ سوره آل عمران). مریم با جنین خود به مکان دور افتاده ای پناه جست تا این که درد زایمان او را به سوی تنه درخت خرمایی کشانید و با خود گفت: کاش پیش از این مرده و به کلی از یادها رفته بودم. پای او فرشته ای وی را ندا داد: غم مدار، پروردگارت در زیر پای تو چشمه آبی پدید آورده است. برایت خرمای تازه می ریزد و از آن خرما تناول کن و از آن چشمه بیاشام و دیده روشن دار. آدمیان را دیدی بگو: من برای خدای رحمان روزه نذر کرده ام و امروز مطلقا با هیچ انسانی سخن نخواهم گفت. او را به سوی قوم خود آورد (سوره مریم ۲۷ / - ۲۰). حامله شدن به عیسی و وضع حمل او و سخن گفتن و دیگر شئون وجودی او، تماما با این امور در دیگر افراد انسان همسنخ بوده است. هنگامی که قوم مریم او را با این وضع مشاهده کردند، زبان به طعن و سرزنش او گشودند و درباره او سخنانی گفتند که به زنی که بدون داشتن شوهری حامله شده باشد می گویند. برآستی کار بسیار ناپسندی مرتکب شده ای. خواهر هارون، پدرت مرد بدی نبود و مادرت هم بدکار نبود. گفتند: چگونه با کودکی گهواره ای سخن بگوییم؟ کودک به سخن آمده گفت: منم بنده خدا، به من کتاب داده و مرا پیامبر گردانیده است و هر جا که باشم مرا با برکت ساخته و به من سفارش کرده است که تا زنده ام نماز بگزارم و زکات بپردازم و به مادرم نیکی کنم. درود بر من روزی که زاده شدم و روزی که می میرم و روزی که زنده برانگیخته می شوم (سوره مریم، آیات ۳۳ - ۲۷).

این سخنان عیسی (ع) به منزلت براعت استهلالی بود نسبت به کارهایی که در آینده خواهد کرد، یعنی قیام بر ضد زورگویی و ستم و احیا و اصلاح شریعت موسی و تجدید معارف کهنه شده او و بیان آیات شریعت موسی که بنی اسرائیل درباره آن ها دچار اختلاف شده بودند. عیسی رشد کرد و به سن جوانی رسید. مادرش مانند بقیه مردم عادی خورد و خوراک داشتند و در معرض همان عوارض و آسیب هایی بودند که سایر مردم هستند و تا آخر عمر یک زندگی عادی بشری داشتند. پس از مدتی، عیسی به سوی بنی اسرائیل به رسالت فرستاده شد و شروع به دعوت آنان به آیین توحید و یکتاپرستی نمود و می گفت: من از جانب پروردگارتان برای شما معجزه ای آورده ام. گل برای شما چیزی به شکل پرنده می سازم، آن گاه در آن می دمم که به اذن خدا پرنده ای می شود. اذن خدا کور مادرزاد و پیس را بهبود می بخشم و مردگان را زنده می گردانم و شما را از آن چه می خورید و در خانه هایتان ذخیره می کنید خبر می دهم. باشید، عبرتی است. پروردگار شماست. همچنین، آنان را به شریعت جدید خود، که در واقع تصدیق شریعت موسی بود و فقط برخی چیزهایی را که به خاطر سختگیری بر یهود، در تورات حرام شده بود، لغو کرده بود، فرا می خواند و می فرمود: من برای شما حکمت آورده ام و آمده ام تا چیزهایی را که درباره آن ها با یکدیگر اختلاف دارید برای شما روشن کنم. فرزندان اسرائیل، من فرستاده خدا به سوی شما هستم، تورات را که پیش از من بوده تصدیق می کنم و به فرستاده ای که پس از من می آید و نام او احمد است بشارت می دهم. عیسی (ع) معجزاتی را برای آنان ذکر نمود، مانند آفریدن پرنده و زنده کردن مردگان و بهبود بخشیدن به کور مادرزاد و شخص مبتلا به پیس و خبر دادن از غیب، همه را به اذن خدا عملی ساخت. آن حضرت پیوسته آنان را به یگانگی خدا و شریعت جدید خود دعوت می کرد اما با مشاهده سرکشی ها و عنادهای مردم و سرپیچی کاهنان و ملایان یهود از دعوت او، عاقبت از ایمان آوردن آنان مایوس شد و از میان اندک کسانی که به او ایمان آورده بودند، حواریون را به عنوان یاران خود در راه دعوت به سوی خدا انتخاب کرد. سرانجام، یهود بر ضد آن حضرت شوریدند و آهنگ قتل او کردند. به سوی خود بالا برد و امر بر یهود مشتبه شد. گمان کردند او را کشتند و برخی خیال کردند او را به صلیب کشیدند، در صورتی که هیچ یک از این ها نبود، بلکه دچار اشتباه شدند (آل عمران، آیات ۵۸-۴۵، زخرف، آیات ۶۵-۶۳، صف، آیات ۶ و ۱۴، مائده، آیات ۱۱۰ و ۱۱۱ و نسا، آیات ۱۵۷ و ۱۵۸) این بود مجموع آن چه قرآن درباره داستان عیسی بن مریم و مادرش ذکر کرده است. ۲- منزلت عیسی (ع) در نزد خداوند و مقام او در نظر خودش. عیسی (ع) بنده خدا و پیغمبر بود (سوره مریم، آیه ۳۰)، به سوی بنی اسرائیل فرستاده شد (آل عمران، آیه ۴۱)، یکی از پنج پیامبر اولوالعزم و صاحب شریعت و کتاب است و کتابش انجیل می باشد (احزاب، آیه ۷، شوری، آیه ۱۳ و مائده، آیه ۴۶). عمران، آیه ۴۵)، او کلمه خدا و روحی از او می باشد (نسا، آیه ۱۷۱)، او امام (احزاب، آیه ۷) و از گواهان بر اعمال (نسا، آیه ۱۵۹، مائده، آیه ۱۱۷) بود. (صف، آیه ۶)، در دنیا و آخرت آبرومند بوده و از مقربان است (آل عمران، آیه ۴۵)، مصطفی (آل عمران، آیه ۳۳) و برگزیده و از صالحان است (انعام، آیات ۸۷-۸۵)، هر جا بود با برکت بود، پاک و پاکیزه بود، نشانه ای برای مردم و رحمتی از جانب خدا بود و نسبت به مادرش نیکوکار و نیک رفتار بود. ۱۹) و از کسانی بود که خداوند به وی کتاب و حکمت آموخت (آل عمران، آیه ۴۸). این ها بیست و دو خصلت از مقامات ولایت هستند که خداوند این پیامبر گرامی را به آن ها وصف فرموده و قدر و منزلت او را به واسطه این صفات بالا برده است. دسته اکتسابی هستند مانند عبودیت و قرب به حق و صلاح و پاکی و دسته دیگر اختصاصی می باشند. هریک از این صفات را، به اندازه فهم خویش، در جای مناسب خود از این کتاب شرح داده ایم و خواننده می تواند به آن جاها مراجعه کند. ۳- عیسی (ع) خود چه گفته است؟ و درباره او چه گفته اند؟ قرآن می فرماید که عیسی بنده خدا و فرستاده اوست و آن حضرت آن چه را که به او نسبت داده اند برای خود ادعا نکرده است و به مردم غیر از رسالت خود چیزی نفرموده است. ((آن گاه که خدا گفت: ای عیسی پسر مریم، آیا توبه مردم گفتی: من و مادرم را به جای خداوند به خدایی بگیری؟ گفت: منزهی تو، مرا نژید

که چیزی را که حق من نیست بگویم . بودم , قطعاً آن را می دانستی . است تو می دانی و آن چه در ذات توست من نمی دانم . را به من فرمان دادی , چیزی به آنان نگفتم . که خدا, پروردگار من و پروردگار خود را عبادت کنید و تا وقتی در میانشان بودم بر آنان گواه بودم . پس چون روح مرا گرفتی , تو خود بر آنان نگهبان بودی و تو بر هر چیز گواهی . بندگان تو هستند و اگر بر ایشان ببخشایی تو خود توانا و حکیمی . راستگویان را راستی شان سود بخشد)). این کلام شگفت آور که شامل عصاره عبودیت است و در اوج ادب جای دارد, از یک طرف موضع آن حضرت را در برابر ربوبیت پروردگارش نشان می دهد و از طرف دیگر گویای موضع او در برابر مردم و اعمال آن هاست , زیرا می فرماید که او خودش را در قبال پروردگارش بنده ای می داند که کاری جز امتثال امر ندارد و هر چه می گوید و هر چه می کند, طبق فرمان الهی است و ماموریتی جز دعوت به عبادت خدای یگانه ندارد و به مردم تنها آن می گوید که بدان فرمان داده شده است : خدا را که پروردگار من و پروردگار شماست عبادت کنید. نسبت به مردم نیز جز گواه بودن بر اعمال و کردار ایشان وظیفه ای ندارد و اما این که خداوند فردای قیامت با مردم چه خواهد کرد, می آموزد یا عذاب می کند, او هیچ دخالتی در این زمینه ندارد. ممکن است بگویید : اگر چنین است , پس موضوع شفاعت که در مباحث گذشته بیان داشتید و گفتید : عیسی (ع) در روز قیامت یکی از شفاعتگران است و شفاعت می کند و شفاعتش هم پذیرفته می شود, چه معنا دارد؟ . جواب این است که قرآن به این مطلب صراحتاً نزدیک به صراحت پاسخ داده است . ((و کسانی که غیر خدا را می خوانند, اختیار شفاعت ندارند و شفاعت کردن تنها برای کسانی است که آگاهانه به حق گواهی داده باشند)). حضرت می فرماید : ((روز قیامت , بر اعمال آنان گواه است)). و حکمت و تورات و انجیل آموختیم)). درباره شفاعت به طور مستوفی بحث کردیم و شفاعت غیر از موضوع فدا کردن است که مسیحیان بدان اعتقاد دارند و در حقیقت باطل ساختن مساله جزا و پاداش است , زیرا, چنان که توضیح خواهیم داد, مساله فدا موجب ابطال سلطنت و حاکمیت مطلقه الهی است و آیه شریفه این مطلب را نفی می کند. نشده است , زیرا اگر در صدد اثبات آن بود - با آن که با مقام موضوع منافات دارد زیرا مقام , مقام تذلل و اظهار بندگی است نه خودستایی و گستاخی می بایست بگوید ((ان تغفر لهم فانک انت الغفور الرحیم)) و اگر در صدد نفی شفاعت بود, ذکر گواه بودن آن حضرت بر مردم وجهی نداشت . اجمالی بود از آن چه که تفصیلش , به خواست خدای متعال , در تفسیر این آیات خواهد آمد. و اما آن چه مردم درباره عیسی (ع) گفته اند, آنان گرچه بعد از عیسی (ع) به مذاهب و فرقه های متعددی تقسیم شدند به طوری که ممکن است , از نظر کلیات مورد اختلاف , از هفتاد گروه و فرقه هم متجاوز باشند و البته از حیث جزئیات مذاهب و عقاید بسیار بیشتر از این می باشند, لیکن قرآن در حقیقت به آن چه مسیحیان درباره خود عیسی و مادرش گفته اند اهتمام ورزیده است , زیرا آن سخنان با اساس توحید که تنها هدفی است که قرآن کریم و دین استوار فطری به آن دعوت می کنند, برخورد دارد. تحریف و موضوع فدا, این اهتمام را نشان نداده است . مطالبی را که قرآن کریم از قول نصارا بازگو کرده یا به آن ها نسبت داده بدین شرح است : ((ونصارا گفتند : مسیح پسر خداست)), ((و گفتند : خدای رحمان فرزندی اختیار کرده است)), ((هر آینه کافر شدند کسانی که گفتند : خدا همان مسیح پسر مریم است)), و ((هر آینه کافر شدند کسانی که گفتند : خدا سومین (شخصی از) سه (شخص یا سه اقنوم) است)) و ((و نگوید (خدا) سه گانه است)). این آیات گرچه به ظاهر شامل سخنان گوناگون دارای مضامین و معانی متفاوت است و از این روبرو بعضاً حمل بر اختلاف مذاهب در این زمینه شده اند ((۱۹)) مانند پیروان مذهب ملکائی که قائل به فرزندی حقیقی عیسی برای خدا هستند و پیروان مذهب نسطوری که معتقدند نزول و نبوت (عیسی) از قبیل تابیدن نور به جسمی شفاف مانند بلور می باشد و پیروان مذهب یعقوبی که اعتقاد دارند که مساله فرزندی (عیسی) نوعی انقلاب و تحول است و خدای سبحان به گوشت و خون منقلب شده به صورت بشر (عیسی) جلوه گر شده است . اما پیداست که قرآن به ویژگی های مذاهب گوناگون اهتمامی ندارد, بلکه تنها به یک موضوع مشترک میان همه آنان عنایت دارد و آن , موضوع فرزند خدا بودن عیسی و این که او از سنخ

خداوند سبحان است و آن چه که از این موضوع متفرع می شود یعنی تثلیث، گو این که در تفسیر این موضوع میان مسیحیان اختلاف زیادی است و آنان بحث و مشاجرات ریشه داری را برانگیخته اند. بر این گفته ما، زبان یکدست و یکپارچه ای است که قرآن در احتجاج بر ضد نصارا به کار برده است. توضیح این که تورات و انجیل کنونی از طرفی تصریح به یگانگی خداوند می کنند، از طرف دیگر انجیل به فرزند خدا بودن عیسی تصریح می کند و از سوی دیگر صراحتاً می گوید که ((ابن)) همان ((اب)) است نه غیر او. مسیحیان موضوع فرزندى در انجیل را حمل بر تشریف و تبرک نکرده اند، در صورتی که در جاهایی از آن به این امر تصریح شده است. می گوید: ((اما من به شما می گویم که دشمنان خود را محبت نمایید و برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید و به آنانی که از شما نفرت کنند احسان کنید و به هر که به شما فحش دهد و جفا رساند دعای خیر کنید. زیرا که آفتاب خود را بر بدن و نیکان طالع می سازد و باران بر عادلان و ظالمان می باراند. آنانی را محبت نمایید که شما را محبت می نمایند، چه اجر دارید؟ آیا باجگیران چنین نمی کنند؟ و هرگاه برادران خود را فقط سلام گویند، چه فضیلت دارید؟ آیا بت پرستان (باجگیران) چنین نمی کنند؟ پس، شما کامل باشید چنان که پدر شما که در آسمان است)) (انجیل متی آخر باب پنجم) (۲۰)) . همچنین می گوید: ((بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده پدر شما را که در آسمان است تمجید نمایند)) (انجیل متی، باب پنجم). نیز می گوید: ((زنهار همه مراحم (عدالت) خود را پیش مردم به جا میاورید تا شما را ببینند و الا نزد پدر خود که در آسمان است اجرى ندارید)). همچنین درباره دعا می گوید: ((پس شما به این طور دعا کنید: ای پدر ما که در آسمانی نام تو مقدس باد. نیز می گوید: ((زیرا هرگاه تقصیرات مردم را بدیشان بیاورید، پدر آسمانی شما، شما را نیز خواهد آمرزید)). انجیل متی آمده است). همچنین می گوید: ((پس رحیم باشید چنان که پدر شما نیز رحیم است)) (انجیل لوقا، باب ششم). به مریم مجدلیه گفت: ((نزد برادران من رفته به ایشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما می روم)) (انجیل یوحنا، باب بیستم). همچنان که ملاحظه می کنید، این فقرات انجیل و امثال آن ها عنوان پدر را به خداوند متعال، نسبت به عیسی و دیگران، از باب تشریف و تکریم اطلاق می کند. گو این که از بعضی جاهای انجیل به دست می آید که این فرزندى و پدرى نوعی تکامل منجر به اتحاد و یگانگی است. را گفت و چشمان خود را به طرف آسمان بلند کرده گفت: ای پدر، ساعت رسیده است. جلال بده تا پسرت نیز تو را جلال دهد)). برای رسولان از شاگردان خود دعا کرد و سپس گفت: ((و نه برای این ها فقط سؤال می کنم، بلکه برای آن ها نیز که به وسیله کلام ایشان به من ایمان خواهند آورد. در من هستی و من در تو. باشند تا جهان ایمان آرد که تو مرا فرستادی. جلالی را که به من دادی به ایشان دادم تا یک باشند چنان که ما یک هستیم. در یکی کامل گردند و تا جهان بدانند که تو مرا فرستادی و ایشان را محبت نمودی، چنان که مرا محبت نمودی)) (انجیل یوحنا، باب هفدهم). با این حال، در انجیل سخنانی آمده است که ظاهر آن ها قابل تاویل و توجیه به تشریف و تکریم نیست. نمی دانیم کجا می روی، پس چگونه راه تو را توانیم دانست؟ عیسی بدو گفت: من راه و راستی و حیات تو هستم. نمی آید. می شناختید و بعد از این او را می شناسید و او را دیده اید. نشان ده که ما را کافی است. فیلیپس در این مدت با شما بوده ام آیا مرا شناخته ای؟ کسی که مرا دید، پدر را دیده است. پس چگونه تو می گویی پدر را به ما نشان ده؟ آیا باور نمی کنی که من در پدر هستم و پدر در من است؟ سخن هایی که من به شما می گویم از خود نمی گویم، لیکن پدری که در من ساکن است او این اعمال را می کند. هستم و پدر در من است)) (انجیل یوحنا، باب چهاردهم). و مانند این سخن: ((لیکن من از جانب خدا صادر شده و آمده ام، زیرا که من از پیش خود نیامده ام بلکه او مرا فرستاده است)) (انجیل یوحنا، باب هشتم). و مانند این جمله: ((من و پدر یک هستیم)) (انجیل یوحنا، باب دهم). و مانند این سخن او به شاگردانش: ((پس، رفته همه امت ها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم اب و ابن و روح القدس تعمید ((۲۱)) دهید)) (انجیل متی، باب بیست و هشتم). و مانند این گفته انجیل: ((در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. خدا بود. او چیزی از موجودات وجود نیافت. بود و حیات نور

انسان بود)) (انجیل یوحنا, باب اول). باری, این جملات و امثال این‌ها که در انجیل آمده, مسیحیان را وا داشته است که به عقیده تثلیث در وحدت روی آورند. مراد از این اعتقاد, حفظ عقیده ((پسر خدا بودن عیسی)) در عین حفظ توحید است که مسیح (ع) خود در تعلیماتش به آن تصریح کرده است, مثلاً می‌گوید: ((اول همه احکام این است که: بشنو ای اسرائیل, خداوند خدای ما خداوند واحد است)) (انجیل مرقس, باب دوازدهم). باری, حاصل آن چه مسیحیان در این باره گفته‌اند - گو این که حاصل و نتیجه معقولی ندارد باین است که ذات حق جوهر واحد و یگانه‌ای است که دارای سه اقنوم می‌باشد و مراد از اقنوم صفتی است که همان نحوه ظهور و بروز و تجلی شیئی برای غیر خود می‌باشد و صفت با موصوف مغایر نیست. علم یعنی همان کلمه و اقنوم حیات یا همان روح. این اقنوم‌های سه‌گانه همان: پدر و پسر و روح القدس می‌باشند که پدر اقنوم وجود است و پسر اقنوم علم و کلمه و روح القدس اقنوم حیات. همان کلمه و اقنوم علم باشد, از نزد پدرش, اقنوم وجود, به همراه روح القدس, یعنی همان اقنوم حیات که روشنی بخش اشیا است, فرود آمد. مسیحیان درباره این مطلب مختصر, اختلاف نظر زیادی پیدا کردند به طوری که باعث شد به گروه‌ها و فرقه‌ها و مذاهب فراوانی که از هفتاد فرقه هم تجاوز می‌کند, پراکنده و تقسیم شوند و ما به زودی درباره این فرقه‌ها و مذاهب, تا آن‌جا که متناسب با این کتاب باشد, توضیحاتی خواهیم داد. اگر در مطالبی که گفتیم تامل کنید, در می‌یابید که آن چه قرآن از نصارا حکایت کرده یا به آنان نسبت می‌دهد - مانند ((و نصارا گفتند: مسیح پسر خداست. خداوند همان مسیح پسر مریم است. کافر شدند کسانی که گفتند: خداوند سومین سه (شخص یا اقنوم) است. است. معنا که همان تثلیث وحدت (سه‌گانه دانستن یگانه) است, بر می‌گردد و این معنا میان همه مذاهب پدید آمده در مسیحیت مشترک می‌باشد و این همان چیزی است که در معنای تثلیث وحدت گفتیم. این که قرآن به این معنای مشترک اکتفا کرده این است که آن چه قرآن در رد عقاید نصارا در خصوص مسیح (ع) می‌گوید و احتجاج می‌کند, علی‌رغم فراوانی و تشتت آن‌ها, یک چیز است.

نبوت ۲ / ۱ ((خاصه ۲۷)) ارمیا.

ارمیا (ع).

قرآن. ((یا چون آن کسی که به شهری که بام‌هایش یکسره فرو ریخته بود, عبور کرد و گفت: چگونه خداوند (اهل) این (ویرانکده) را پس از مرگشان زنده می‌کند؟)). - امام صادق (ع): هنگامی که ارمیای نبی به ویرانه‌های بیت المقدس و پیرامون آن که بخت نصر در جنگ با یهود ویرانش کرد, نگاهی افکند و گفت: چگونه خداوند این‌ها را پس از مرگشان زنده می‌کند؟ خداوند او را به مدت صد سال میراند و سپس زنده‌اش کرد و او اعضایش را دید که چگونه به هم می‌پیوندند و چگونه گوشت بر آن‌ها می‌روید و چگونه بندها و رگ‌هایش به هم وصل می‌شود. ((می‌دانم که خدا بر هر کاری تواناست)). - عالمی نصرانی از امام باقر (ع) پرسید: مردی با زنش مقاربت کرد و زن دو قلو حامله شد. شد و همزمان زایید و آن دو همزمان مردند و هر دو در یک قبر دفن شدند. آن‌ها صد و پنجاه سال عمر کرد و دیگری پنجاه سال. حضرت فرمود: عزیر و عزره. همان طور که تو گفتی, آن دو را همزمان حامله شد و همان طور که گفتی همزمان زاییدشان و عزیر و عزره چندین و چند سال زندگی کردند. عزیر را به مدت صد سال میراند و آن‌گاه دوباره زنده شد و پنجاه سال با عزره زندگی کرد و هر دو در یک ساعت مردند. - پیامبر خدا (ص): خداوند به برادرم عزیر و روحی فرمود: ای عزیر, اگر گرفتاری و مصیبتی به تو رسید از من نزد خلقم شکایت مکن, زیرا از تو نیز مصائب زیادی به من رسیده و من از تو نزد فرشتگانم شکایت نکرده‌ام. ای عزیر, به اندازه تحملت در برابر عذاب من, مرا نافرمانی کن و نیازهایت را به اندازه عملت از من بخواه و از مکر من آسوده خاطر باش, تا به بهشت من در آیی. عزیر تکان خورد

و گریست . وحی فرمود : ای عزیز، گریه مکن . از روی نادانیت مرا نافرمانی کردی ، من با بردباری خود تو را می بخشم ، چرا که من بردبارم و در کيفر بندگانم شتاب نمی ورزم و من مهربانترین مهربانانم .

نبوت ۲ / ۱ (خاصه ۲۸) یونس .

یونس (ع) .

قرآن . ((و یونس از فرستادگان بود . کشتی پر، بگریخت . انداختند و (یونس) از بازندگان شد . انداختند) و ماهی او را بلعید، در حالی که او نکوهشگر خویش بود . تا روزی که برانگیخته می شوند، در شکم آن (ماهی) می ماند . افکندیم . را به سوی صد هزار نفر یا بیشتر روانه کردیم . ایمان آوردند و تا چندی برخوردارشان کردیم)) . - مردی یهودی از امام علی (ع) پرسید : آن کدام زندان بود که زندانی خود را در اطراف و اکناف زمین چرخاند؟ حضرت فرمود : ای مرد یهودی ، آن زندانی که زندانی خود را به اطراف و اکناف زمین چرخاند، نهنگی بود که یونس در شکم اوزندانی شد . - پیامبر خدا (ص) : هیچ کس را نسزد که بگوید : من در نزد خداوند بهتر از یونس بن متی هستم . - هیچ پیامبری را نسزد که بگوید : من در نزد خدا بهترم ، بهتر از یونس بن متی . - امام صادق (ع) در حالی که دستش را به آسمان برداشته بود ، گفت : پروردگارا، هرگز مرا چشم به هم زدنی به خودم وامگذار، نه کمتر از آن و نه بیشتر . ابن ابی یعفور می گوید : بی درنگ اشک از گوشه های محاسنش جاری شد . من کرد و فرمود : ای پسر ابی یعفور، یونس بن متی را خداوند عزوجل کمتر از یک چشم بر هم زدن به خودش وا گذاشت و در نتیجه ، آن گناه را کرد . خیرتان دهد، آیا آن گناه او را به حد کفر رساند؟ فرمود : نه ، اما مردن در آن حال هلاکت است . گفتاری درباره داستان یونس (ع) در چند فصل . ۱ - قرآن کریم تنها به گوشه ای از داستان او و قومش پرداخته است . به این موضوع پرداخته که خداوند او را به سوی قومش فرستاد و او از میان مردم گریخت و بر کشتی نشست و نهنگ وی را بلعید و سپس خداوند نجاتش داد و دوباره به سوی قومش فرستاد و مردم این بار به او ایمان آوردند . ((یونس از فرستادگان بود . کشتی پر، بگریخت . در سوره انبیا به موضوع تسبیح گویی یونس در شکم نهنگ و نجات یافتنش پرداخته می فرماید : ((و ذوالنون را (یاد کن) آن گاه که خشمگین رفت و پنداشت که ما هرگز بر او قدرتی نداریم . تو نیست ، منزهی تو، راستی که من از ستمکاران بودم . پس دعای او را برآورده کردیم و وی را از اندوه رهایییم و مؤمنان را این چنین نجات می دهیم)) . در سوره ((نون)) به موضوع ندای اندوهگنانه وی و بیرون آمدنش از شکم نهنگ و برگزیده شدنش پرداخته می فرماید : ((پس در (امثال) حکم پروردگارت شکیبایی ورز و مانند همدم ماهی (یونس) مباش ، آن گاه که اندوه زده ندا در داد . لطفی از جانب پروردگارش به دادش نمی رسید، قطعاً نکوهش شده بر خشکی انداخته می شد . پروردگارش وی را برگزید و از شکیبایانش گردانید)) . در سوره یونس به مساله ایمان آوردن قوم او و بر طرف شدن عذاب از آن ها پرداخته می فرماید : ((چرا هیچ شهری نبود که (اهل آن) ایمان بیاورد و ایمانش به حال آن سود بخشد؟ مگر قوم یونس که وقتی (در آخرین لحظه) ایمان آوردند، عذاب رسوایی را در زندگی دنیا از آنان برطرف کردیم و تا چندی آنان را برخوردار ساختیم)) . خلاصه آن چه از قرار دادن آیات در کنار یکدیگر و در نظر گرفتن قراین حول و حوش آن ها استفاده می شود، این است که یونس (ع) یکی از پیامبران بوده و خداوند او را به سوی قومش که جمعیتی بیش از صد هزار نفر بودند، فرستاد و او آنان را دعوت کرد . تکذیب و رد دعوت او بود، تا آن که عذابی که یونس به آن تهدیدشان می کرد فرا رسید و یونس از میان آنان بیرون رفت . هنگامی که در آستانه عذاب قرار گرفتند و آشکارا آن را دیدند، همگی ایمان آوردند و به درگاه خداوند سبحان توبه نمودند و خداوند آن عذاب را که در دنیا خوار و خفیفشان می کرد برطرف ساخت . یونس (ع) از حال قوم خود جويا شد و دریافت که عذاب از آنان برطرف شده است - و گویا از ایمان آوردن و توبه کردنشان اطلاع نداشت - با این

حال به سوی قوم خود برگشت و در حال خشم و عصبانیت از دست آنان به راه خود ادامه داد. حال کسی بود که از خواجه خویش خشمگین باشد واز او بگریزد و خیال کند که دستش به او نمی‌رسد. سوار بر یک کشتی پر (از بار و جمعیت) شد. در بین راه نهنگی بر سر راه کشتی ظاهر شد و چاره‌ای ندیدند که یکی از سرنشینان را به دریا افکنند تا نهنگ او را بخورد و بدین ترتیب کشتی نجات یابد. قرعه به نام یونس درآمد و او را به دریا انداختند و نهنگ یونس را بلعید و کشتی نجات یافت. خداوند سبحان، چند شبانه روز یونس را زنده و سالم در شکم نهنگ نگهداشت. می‌دانست این بلایی است که خداوند او را، به سزای کاری که کرده، بدان گرفتار نموده است، در شکم ماهی ندا سر می‌داد: ((معبودی جز تو نیست، منزهی تو، بی‌گمان من از ستمکاران بودم)). خداوند، دعای یونس را اجابت فرمود و به نهنگ دستور داد او را بیرون افکند. در حالی که ناخوش بود به خشکی پرت کرد. خداوند سبحان، برای او کدوبنی رویانید تا در سایه برگ‌های آن بیارمد. سوی قومه فرستاد و این بار مردم دعوت او را اجابت کردند و به وی ایمان آوردند و خداوند هم تاملتی ایشان را برخوردار ساخت. اخبار فراوانی که از ائمه اهل بیت (ع) و نیز پاره‌ای اخباری که از طرق اهل سنت وارد شده همگی در داستان یونس به همان نحوی که از آیات استفاده می‌شود، متن مشترکی دارند، گرچه درباره برخی خصوصیات خارج از این محدوده، میانشان اختلاف و تفاوت است. ۲- داستان یونس (ع) در میان اهل کتاب: در جاهایی از عهد قدیم و نیز در مواضعی از عهد جدید، از یونس به نام یونا بن امتای نام برده شده است و در برخی از این موارد به داستان ماندن یونس در شکم نهنگ اشاره گردیده. از عهدین داستان کامل یونس ذکر نشده است. آلوسی در تفسیر روح المعانی درباره داستان یونس (ع) از دیدگاه اهل کتاب مطالبی آورده که گفته‌های برخی از کتاب‌های آنان نیز آن را تایید می‌کند. خداوند، به یونس دستور داد برای دعوت مردم نینوا ((۲۲)) بدان جا رود. بزرگی بود به طوری که پیمودن آن حدود سه روز وقت می‌گرفت. بالا گرفته بود. خود گران دید و به طرف ترسیس ((۲۳)) گریخت. منظور به یافا ((۲۴)) آمد. سرنشینانش عازم ترسیس بودند. سوار کشتی شد. برخاست و دریا پر موج شد و کشتی در آستانه غرق شدن قرار گرفت. ملاحان وحشت کردند و برای آن که کشتی سبک شود مقداری از کالاها را به دریا انداختند. این هنگام یونس به داخل کشتی رفت و به خوابی خوش فرو رفت به طوری که صدای خرخرش بلند شد. خوابیده‌ای؟ برخیز و خدایت را بخوان تا بلکه ما را از این وضعی که داریم نجات بخشد و از بین نرویم. سرنشینان به یکدیگر گفتند: بیاید قرعه بزنیم تا معلوم شود این بلا و شر به سبب وجود چه کسی است. گفتند: به ما بگو توجه کرده‌ای و از کجا آمده‌ای و به کجا می‌روی و از کدام شهر و کدام قوم هستی؟ یونس به آنان گفت: من بنده پروردگار، خدای آسمان و آفریدگار خشکی و دریا هستم و ماجرای خود را به اطلاع آنان رسانید. وحشتی عظیم شدند و او را ملامت کرده گفتند: چرا این کار را کردی؟. سپس به او گفتند: حالا ما با تو چه کنیم تا دریا آرام گیرد؟ گفت: مرا به دریا اندازید، آرام می‌شود، زیرا به خاطر وجود من است که این موج بزرگ برخاسته است. برگردانند. سرنشینان کشتی، یونس را گرفتند و به دریا انداختند. بزرگ دستور داد یونس را بلعید و سه شب و سه روز در شکم ماهی باقی ماند و در آن جا به درگاه پروردگارش دعا و تضرع کرد. نهنگ فرمان داد یونس را به خشکی افکند، آن گاه خداوند به یونس فرمود: برخیز و به نینوا برو و همان طور که قبلاً فرمانت داده بودم در میان آنان ندای دعوت سر ده. یونس به نینوا رفت و ندا سر داده گفت: تا سه روز دیگر نینوا به کام زمین فرو می‌رود. نینوا به خدا ایمان آوردند و ندای روزه سر دادند و همگی پلاس پوشیدند. از تخت خود برخاست و جامه‌های سلطنتی‌اش را در آورد و پلاسی پوشید و روی خاکستر نشست و جار زده شد که احدی از مردم و بهایم حق ندارد لب به غذا و آب بزند و همگی به سوی خدای متعال پناه بردند و از بدی و ظلم دست برداشتند و بدین سان خداوند بر ایشان رحم کرد و عذاب نازل نشد. یونس اندوهگین شد و گفت: الهی، من از همین موضوع گریختم، زیرا می‌دانستم که تو مهربان و رؤف و شکیب و توبه‌پذیری. جان مرا بگیر، زیرا مرگ برایم بهتر از زندگی است. خداوند فرمود: ای یونس، آیا از این کار خیلی غمگین شدی؟ عرض کرد: آری، ای پروردگار. یونس از شهر بیرون رفت و جایی روبه روی

آن نشست و برای خود ساییانی درست کرد و زیر آن نشست تا این که ببیند در شهر چه می گذرد. هنگام خداوند به بوته کدویی دستور داد روی سربونس قرار بگیرد و بر سرش سایه افکند و اندوهش را برطرف سازد. خوشحال شد. کدو را بخورد و کدو خشک شد. برخاست و آفتاب بر سر یونس تابید به طوری که کار بر یونس سخت شد و آرزوی مرگ کرد. خداوند فرمود: ای یونس، آیا برای بوته کدو خیلی ناراحت شدی؟ عرض کرد: آری، ای پروردگار، خیلی ناراحت شدم. تو از خشکیدن بوته کدو ناراحت شدی، در حالی که نه برایش زحمت کشیده بودی و نه پرورشش داده بودی، بلکه یکشنبه روید و یکشنبه هم خشکید. آیا من نباید بر نینوا این شهر بزرگی که در آن بیش از صد و بیست هزار انسان به سر می برد، دلسوز و مهربان باشم؟ مردمی که دست راست و چپ خود را تشخیص نمی دهند و حیوانات بسیاری دارند. گفتار آلوسی. موارد اختلاف این داستان با آن چه از قرآن کریم استفاده می شود، کاملاً آشکار است، مانند نسبت فرار دادن به آن حضرت از وظیفه رسالت و راضی نبودن به رفع عذاب از مردم در صورتی که می دانست ایمان آورده و توبه کرده اند. ممکن است بگویید: نظیر این مطالب در قرآن کریم نیز آمده است، مانند نسبت فرار دادن به آن حضرت در سوره صافات و نیز عصبانی بودن یونس (ع) و این گمان او که خداوند بر او قدرت و دسترسی ندارد که در سوره انبیا آمده است. جواب این است که بین این دو نسبت فرق است، زیرا کتاب های مقدس اهل کتاب، یعنی عهد قدیم و جدید، ابایی از نسبت دادن معاصی، حتی گناهان کبیره مهلک، به انبیا ندارد. نیست معاصی را که نوشته های اهل کتاب به یونس (ع) نسبت داده اند، طوری توجیه کرد که از معصیت بودن خارج شود، به خلاف قرآن کریم، زیرا قرآن ساحت پیامبران را از لوث گناهان حتی گناهان کوچک منزه می شمارد. در این زمینه در قرآن وارد شده و موهم نسبت معصیت به انبیاست، باید به بهترین وجه حمل و توجیه شود. گریخت)) و نیز جمله ((خشمگانه و پنداشت که ماهرگز قادر نیستیم)) را حمل بر این می کنیم که حالت او حکایت از این امر داشت و عمل وی موهم این معنا بوده است. ۳- ستایش خدای متعال از یونس (ع). خداوند سبحان آن حضرت را با این تعبیرات ستایش کرده است: او از مؤمنان است (انبیا: ۸۸)، خداوند او را اجتبا و گزینش کرده است - پیش از این گفتیم که اجتبای خداوند به معنای این است که بنده ای را خاص و ویژه خود گرداند - او را از صالحان قرار داده است (ن: ۵۰)، در سوره انعام وی را در شمار انبیا بر شمرده و فرموده که آنان را بر جهانیان فضیلت و برتری داده و به راه راست هدایتشان فرموده است (انعام: ۸۷).

نبوت ۱ / ۲ ((خاصه ۲۹)) جرجیس .

جرجیس (ع) .

- ابن عباس : خداوند متعال جرجیس (ع) را به سوی پادشاهی در شام که به او دازانه می گفتند و بت می پرستید، فرستاد. نصیحت مرا بپذیر. نیست که چیزی جز خدای بزرگ را بپرستند و جز به او رغبت نکنند. از کدام سرزمین هستی؟ فرمود: از رومیان ساکن فلسطین. را به زندان افکندند و سپس بدن او را باشانه های آهنی چندان شانه کشیدند که گوشتهایش ریخت.

نبوت ۱ / ۲ ((خاصه ۳۰)) خالد بن سنان .

خالد بن سنان (ع).

- امام باقر و امام صادق (ع) : دختر خالد بن سنان عبسی خدمت رسول خدا (ص) رسید. آمدی ای دختر برادرم و با او دست داد و وی را نزدیک خود برد و ردایش را برایش پهن کرد و او را کنار خویش نشانید و سپس فرمود: این دختر پیامبری است که قومش او را تباه کردند، دختر خالد بن سنان عبسی. نام آن دختر محیاء دخت خالد بن سنان بود. توضیح: در بعضی اخبار آمده است که او پیامبر نبود. می گوید: اخبار دال بر نبوت او قویتر و بیشتر است.

پیامبران دو اسمه .

- امام علی (ع) - در پاسخ به سؤال از شش پیامبری که دو اسم داشتند - : یوشع بن نون (ع) که نام دیگرش ذوالکفل است ، یعقوب بن اسحاق (ع) که نام دیگرش اسرائیل است ، خضر (ع) که نام دیگرش حلقیاست ، یونس (ع) که همان ذوالنون است ، عیسی (ع) که نام دیگرش مسیح است و محمد (ص) که نام دیگرش احمد است . خدا بر ایشان باد.

پیامبران بی نام و نشان .

قرآن . ((بسا پیامبری که خداپرستان بسیاری همراه او جنگیدند و در راه خدا از آن چه به آنان رسید سست نشدند و به ضعف نگراییدند و سر فرود نیاوردند و خداشکیبایان را دوست می دارد)). - امام باقر (ع) : در فاصله میان آدم و نوح پیامبرانی بودند، برخی پنهان و ناشناخته و برخی آشکار و علنی . آنان یاد نگردیده و از ایشان همچون پیامبران آشکار، نام برده نشده است و این فرموده خداوند است که . برای تو باز گو نکردیم)) یعنی آن چنان که از پیامبران آشکار نام بردم از پیامبران پنهان و ناشناخته اسم برده نبردم . - در فاصله میان آدم و نوح پیامبرانی غیر علنی وجود داشتند و از این رو در قرآن از آن ها یاد نشده و آن گونه که از پیامبران علنی ، صلوات الله علیهم اجمعین ، نام برده شده از ایشان نام برده نشده است و این سخن خدای عزوجل است : ((و فرستادگانی که داستان آن ها را قبلا- برای تو باز گفتیم و فرستادگانی که داستان آنان را برایت حکایت نکردیم)) یعنی آن گونه که از پیامبران علنی نام بردم از پیامبران غیر علنی نام نبردم ((۲۵)). - امام صادق (ع) : ای عبدالحمید، خداوند را فرستادگانی علنی و فرستادگانی غیر علنی است . علنی سوگند دادی و از او چیزی خواستی ، به حق پیامبران غیر علنی نیز از او مسالت کن . - امام رضا (ع) : خدای عزوجل به پیامبری از پیامبرانش وحی فرمود : چون صبح کردی نخستین چیزی را که با آن رو به رو شدی بخور و دومین چیز را مخفی کن و سومین را بپذیرا شو (و پناه ده) و چهارمین را نومید مکن و از پنجمی بگریز. افتاد و با کوه سیاه بزرگی روبه رو شد. گفت : پروردگرم عزوجل مرا فرموده است که این را بخورم و متحیر ماندم، ولی به خود آمد و گفت : پروردگرم ، جل جلاله ، مرا به کاری که توانش را ندارم فرمان نمی دهد. رفت تا آن را بخورد. می شد، کوه کوچکتر می گشت و وقتی به آن رسید کوه را لقمه ای یافت و آن را خورد و دید خوشمزه ترین چیزی است که تاکنون خورده است . یافت ، به خود گفت :

پروردگرم فرموده است که این را پنهان کنم. در آن گذاشت و رویش خاک ریخت و آن گاه به راهش ادامه داد. ناگاه دید تشنه از زیر خاک درآمده است. خود گفت: من آن چه پروردگرم فرموده بود انجام دادم. ناگهان چشمش به پرنده ای افتاد که بازی او را تعقیب می کند. در آمد. فرموده است که این را پذیرا شوم و پناه دهم. آستین خود را باز کرد و پرنده داخل آن شد. به او گفت: تو شکار مرا گرفتی، در حالی که من چند روز است دنبال آن هستم. پروردگرم عزوجل به من فرموده است که این را نومیذ نکنم. و پیش باز انداخت و به راه خود ادامه داد. مردار گندیده کرم افتاده ای دید. پروردگرم عزوجل مرا فرموده است که از این فرار کنم. خواب دید که انگار به او گفته شد: تو آن چه بدان مامور شدی به انجام رساندی، حال آیامی دانی این ها چه بود؟ گفت: نه. اما آن کوه، خشم است. شود، از عظمت و شدت خشم خودش را نمی بیند و قدر و ارزش خویش را نمی شناسد. خویششننداری کند و قدر و ارزش خود را بشناسد و خشمش آرام گیرد فرجام آن خشم چون لقمه گوارایی است که می خورد. صالح است که هرگاه بنده آن را پوشیده بدارد و مخفی نگه دارد، خداوند عزوجل آن عمل را آشکار می گرداند تا علاوه بر ثوابی که برای آخرت او ذخیره می کند، در همین دنیا او را با آن آراسته گرداند. تو را اندرزی دهد. را قبول کن. حاجتی پیش تو می آید، چنین کسی را نومیذمگردان و اما آن گوشت گندیده، غیبت است، پس از آن بگریز. - امام صادق (ع) - در پاسخ به این سؤال که آیا مجوسیان پیامبری داشته اند یا نه، - آری. مکه نوشت خبر نداری. نوشت: مجوس پیامبری داشتند و او را کشتند و کتابی داشتند که آن را سوزاندند. کتابی را که بر دوازده هزار پوست گاو نوشته شده بود، برای آنان آورد.

فاصله میان بعثت دو پیامبر.

قرآن. ((ای اهل کتاب، فرستاده ما در دوره فترتی از فرستادگان نزد شما آمد تا (حق را) برای شما آشکار کند و نگویید که نوید دهنده و هشدار دهنده ای بر ما مبعوث نشده است. است و خدا بر هر چیز تواناست)). - امام علی (ع) - در معنای آیه ((علی فتره من الرسل)) - یعنی در دوره متوقف شدن ارسال پیامبران. - ابو ربیع: در سالی که هشام بن عبدالملک به حج رفته بود، من همراه حضرت باقر(ع) به حج رفتیم. عمر بن خطاب، نیز همراه هشام بود. چشمش به حضرت باقر در رکن خانه کعبه افتاد که مردم گردش را گرفته بودند. نافع گفت: ای امیر المؤمنین، این کسی که مردم گردش جمع شده اند، کیست؟ هشام گفت: او پیامبر اهل کوفه است. بن علی است! نافع گفت: هم اینک نزدش می روم و سؤالاتی از او می کنم که جواب آن ها را جز کسی که پیامبر یا فرزند پیامبر و یا وصی پیامبر باشد نمی تواند بدهد. شاید خجالت زده اش کنی. نافع آمد و بر سر مردم تکیه داد و بر حضرت باقر(ع) مشرف شد و گفت: ای محمد بن علی، من تورات و انجیل و زبور و فرقان را خوانده ام و حلال و حرام آن ها را می دانم. آمده ام تا مسائلی را از تو پرسم که جواب آن ها را فقط کسی می تواند بدهد که پیامبر یا وصی پیامبر و یا فرزند پیامبر باشد. حضرت باقر(ع) سرش را بلند کرد و فرمود: هرچه می خواهی پرس. از عیسی تا محمد(ص) چند سال فاصله بود؟ حضرت فرمود: طبق نظر خودم به تو خبر دهم یا طبق نظر تو؟ عرض کرد: طبق هر دو نظر. نظر تو ششصد سال. - امام صادق (ع): از عیسی تا محمد(ع) پانصد سال فاصله بود که در دو بیست و پنجاه سال آن نه پیامبری بود و نه عالمی آشکار. این مدت (از دین عیسی (ع) پیروی می کردند.

پاورقی‌ها

۱ - منظور حسین بن قیامای واقفی است که امامت حضرت رضا (ع) را انکار می کرد - حاشیه بحار. ۲- این بیت به عنوان ضرب المثل درباره کسی به کار می رود که بهترین آن چه را دارد به دوستش دهد و او را بر خود مقدم دارد. می گوید: این مثل از عمرو بن عدی لخمی، خواهرزاده جذیمه، است و او نخستین کسی است که آن را گفته است و داستان از این قرار است که جذیمه در منزلی اتراق کرد و به افراد دستور داد برایش قارچ بچینند. خودشان می خوردند و عمرو بهترین قارچی را که می یافت برای دایی خود می آورد و خود هیچ نمی خورد و چون قارچ‌ها را نزد دایی خود آورد این بیت را گفت - لسان العرب، ماده جنی. ۳- این روزها در جراید آمده است که: پزشکان فرمولی طبی کشف کرده اند که می توان به وسیله آن رنگ پوست انسان را تغییر داد، مثلاً رنگ سیاه را تبدیل به سفید کرد. ۴- از جمله عاداتی که امروزه در میان ملل متمدن اروپا و امریکا رایج می باشد، این است که دختران پیش از ازدواج قانونی و رسیدن به سن قانونی بکارت خود را از دست می دهند و آمار نشان داده که حتی بعضی از آن‌ها توسط پدران و برادران خود از آله بکارت می شوند. ۵- مونتسکیو در کتاب ((روح القوانين)). ۶- در خبری آمده است: اخنوخ است و نخستین کسی است که خط نوشت. ج ۱۱، ص ۶۰، ح ۶۸. ۷- احقاف: جمع ((حقف)) است به معنای شترزار پست و بلند. در قرآن ذکر شده وادی است میان عمان و سرزمین مهره. قولی: از عمان است تا حضرموت که ریگستانی است مشرف بر دریادر ((شمر)). (الاطلاع) - نقل از پاورقی المیزان. ۸- دلیل بر ایمان آوردن جمعی از قوم ابراهیم به او، این آیه شریفه است: ((در وجود ابراهیم و کسانیکه با او بودند سرمشق نیکویی برای شما بود، زیرا که به قوم خود گفتند: ما از شما بیزاریم)) (ممتحنه / ۴)، و دلیل بر این که ابراهیم پیش از رفتن به سرزمین مقدس با این زن ازدواج کرده بود، این است که از پروردگار خود می خواهد فرزند شایسته روزیش کند: ((و گفت: من به سوی پروردگارم می روم، او مرا هدایت خواهد کرد. شایستگان (فرزندی) ارزانی دار)) (صافات / ۱۰۰ - ۹۹). ۹- این مطلب از دعایی که در سوره ابراهیم از قول آن حضرت بیان شده است استفاده می شود. ۱۰- قرن: هر یک از دو گوشه جلو سر انسان، شاخ سر. ۱۱- کتاب عهدین، چاپ بیروت، سال ۱۸۷۰، آن چه در این چند فصل نقل کرده ایم براساس این چاپ می باشد. ۱۲- این کتاب در روزگار اسارت یهود در بابل، میان آنان رواج داشته است. ۱۳- بعضی از مورخان گفته اند یاجوج و ماجوج همان اقوامی هستند که در قسمت شمالی آسیا، از تبت و چین گرفته تا اقیانوس منجمد شمالی و از ناحیه غرب تا بلاد ترکستان، می زیسته اند. کتاب فاکهه الخلفا و تهذیب الاخلاق ابن مسکویه و رسائل اخوان الصفا نقل کرده اند. ۱۴- به گفته تورات، لیه و راحیل همسران یعقوب و دختران ابان آرامی بودند و راحیل مادر یوسف در هنگام وضع حمل بنیامین، در گذشت. ۱۵- ایکه: مفرد ((ایک)) است به معنای انبوهی از درختان اراک و کنار. برخی نیز آن را هرگونه بیشه انبوه و پردرخت دانسته اند - م. ۱۶- زط: در منتهی الارب و اقرب الموارد آمده است که نام طایفه ای از هندوان و معرب جت است. ۱۷- تورات از پدرزن موسی با نام یثرون کاهن مدیان یاد می کند. ۱۸- یعنی آدمیزاد دوست ندارد که دیگری در مزیتی از مزایا با او همردیف باشد. ۱۹- چنان که شهرستانی در ملل و نحل این کار را کرده است. ۲۰- نسخه عربی چاپ سال ۱۸۱۱ میلادی. بحث نقل می کنیم از کتاب عهدین عربی می آوریم. ۲۱- تعمید نوعی غسل در میان مسیحیان است که به وسیله آن شخص غسل کننده از گناهان پاک می شود. فرایض کلیساست. ۲۲- نینوا یکی از شهرهای بزرگ آشور بود و در کنار دجله قرار داشت. ۲۳- نام شهری است. ۲۴- شهری در سرزمین مقدس. ۲۵- به هر حال، مراد روایت این است که خداوند متعال داستان انبیای غیرعلنی را هرگز بازگو نکرده و نامشان را هم نبرده است، برخلاف پیامبران علنی و شناخته شده که قسمتی از سرگذشت آنان را بازگو کرده و نام بعضیشان را هم آورده است. عبارت ((یعنی لم اسم)).

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۵۲۴۰۲۳۵)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهنانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهانندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

